Adab. Kabul
Vol.16, No.3-4, Asad-Aqrab 1347
(July-October 1968)

Aug-Nov. 1968

مجلۀ علمی، ادبی، تاریخی، فلسفی، انتقادی

ادب

Ketabton.com

نشریۀ دوماهۀ

پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

د مسؤول څېړنې قیام الدین راعی

(c) ketabton.com: The Digital Library

فهرست مندرجات

مضمون	نویسنده	صفحه
زبان ادبی	ښاغلی راعی	۱
اساسات روانشناسی تحلیلی	پوهاندمیرامان‌الدین انصاری	۸
سیری‌درمثنوی‌مولینا	پوهاند مجددی	۳٤
قاسم کاهی	پوهاند میرحسین‌شاه	۳۸
هنر اسلامی	پوهنوال داکترعلمی	۵۱
بخش‌اشعار:		
گرشوی محرم کیفیت کار	ابوالمعانی بیدل	
آتش بیداد	پوهاند حکیم « ضیایی »	
به‌استقبال غزل محبت خان کاظم	پـژواك	
نغمه ارغوان	استاد خلیلی	
مهرآسمانی	دکتور سهیل	
پرواز رنگ	نزیهی‌جلوه	
کتاب آفرینش	نوید	
شهدزندگی	طالب‌قندهاری	
عطرمهتاب	اقبال رهبر توخی	
ساختمان‌وانواع‌جمله‌درنشرمعاصردری	پوهندوی م . ن. نگهت سعیدی	۵۹
علوم‌طبیعی‌وعلوم اجتماعی	پوهندوی غلام علی‌آیین	۹۱
چطورباید‌درتدریس‌ازسوالات‌استفاده‌کرد؟	پوهاند مجددی	۱۰۵
ادب دری درسرزمین‌های دیگر	مؤمن قناعت شاعرتاجکستانی	۱۱۵
بحثی انتقادی دربارهٔ دستورزبان دری	پوهندوی محمدرحیم‌الهام	۱۱۹
جنبش غزلسرایی‌وعصربیدل	مرحوم . م .ح ژوبل	۱۳۹
ادبیات عامیانهٔ دری	ښاغلی عبدالقیوم قویم	۱٦۹
منظومهٔ هشت بهشت امیرخسرودهلوی	ښاغلی جعفر افتخاری استاد	
	پوهنتون تاشکند	۱۷۷
نقدآثار:		
فلسفه‌علوم	پوهندوی آیین	۱۸۵
گزارش‌های‌پوهنځی‌ادبیات‌وعلوم‌بشری	ښاغلی راعی	۱۸۸
An Overview...	by:Baghban	P1

(c) ketabton.com: The Digital Library

ادب

علمی، ادبی، تاریخی، فلسفی، انتقادی

سال شانزدهم | عقرب ۱۳۴۷ | شمارهٔ سوم و چهارم

زبان ادبی

طوریکه دربحث های دیگرگفته شد، تباین ادبیات باهنرهای دیگردرین نکته است که ادبیات هنرزبانی است. زبان یگانه وسیله ای است که نویسنده توسط آن زندگی اجتماعی را انعکاس میدهد وچهره های را ایجادمیکند؛ که ازین نگاه زبان درادبیات ارزش کاملاً خاص ومهمی راحایز میشود. درخلال ابداعات ادبی نویسنده چهره های هنری مهیج وتازه وصحنه‌های گوناگون زندگی رابابکاربردن اشکال هنری محسوس وواقعی بیان میکند، این عمل ناگزیرباید در خلال زبان ارائه شود. اگرزبان راترك بگوییم ناممکن است که ادبیاتی داشته باشیم. اگرروی این مفهوم بیان کنیم، میتوانیم زبان رانخستین عامل ادبیات بشماریم. باهمه دقت

نظر بمطالعه وتحقیق زبان ادبی پرداختن و بطورنا گسستنی استعداداستفاده اززبان راتقویه کردن و بلند بردن، مهمترین مضمون درخلال ابداعات ادبی بشمارمیرود.

زبان ادبی وزبان عامیانه

ارتباط زبان ادبی وزبان عامیانه:

قبل از آن که دربارهٔ زبان ادبی وزبان عامیانه صحبت کنیم، نخست از همه باید مفهوم زبان ادبی راشرح نماییم. زبان ادبی دوگانه خصوصیت متضاد وسیع ومحدود را احتوامی کند. زبان ادبی و سیع زبان نگارشی است که براساس زبان مشترك ملی صیقل شده باشد، واین محتوی زبان آثار ادبی و زبان نگارشی است که درآثارعلمی، مقالات سیاسی و درهمه جراید و مجلات بکار میرودوهم زبان صیقل‌شده را احتوامیکند. مفهوم (زبان ادبی) که درزبان‌شناسی بکارمیرودمعمولاً همانازبان ادبی وسیع است. زبان ادبی محدود بطورخاص زبان آثارادبی مانند نظم، نثر، داستان، ادبیات اوپرایی وغیره راارائه‌میکند. و هم زبان صیقل شده درخلال ابداعات ادبیات عامیانه درین بخش شامل میشود. و (زبان ادبی) که درخلال تیوری ادبیات ازآن بحث میشوداکثرهمانا منظور از زبان ادبی محدوداست.

همه‌گونه زبان ادبی چه زبان ادبی وسیع ویامحدود، زبان خاص، مجزاو بیرون اززبان عامیانه مردم نیست ومحصول ایجادنویسندگان نابغه نمیباشد. همهٔ این هااززبان عامیانه مشاء می گیرد و براساس زبان عامیانه باصیقل‌شدن وتمرین مداوم درخلال دوره های متمادی تاریخی آهسته آهسته تشکل پذیرفته وغنی شده وتکامل کرده است. اینکه زبان ادبی اززبان عامیانه مشاء گرفته است، میتوان ازوجهت آن راثابت کرد:

نخست ازهمه اگرازنگاه رابطه ادبیات بازبان در خلال تکامل تاریخی

(c) ketabton.com: The Digital Library

ببینیم ،ادبیات ملیت های معین، همه به اساس زبان عامیانهٔ همین ملیت هاایجادشده است . باتکامل زندگی اجتماعی وغنی شدن مداوم زبان عامیانه، زبان ادبی نیز بطور پیگیر غنی شده وتکامل کرده است .

زبان بحیث وسیله ارتباط انسانهااز زمان تشکل جامعه انسانی بوجود آمده است . آنان بمنظوراینکه بتوانند احساسات وعواطف خودراتبادله کنند وحرکات خودرا انسجام بخشند، درمرورزمان به ایجادزبان موفق شدند وادبیات هم بحیث هنرزبانی اززمان ایجادآن رابطه نزدیك وصمیمی بازبان عامیانه داشته است . در جامعهٔ ابتدایی زبان بشکل ساده آن بوجود آمد وبااستفاده ازشکل عامیانه بفعالیت های فرهنگی وتولیدی انسانهادرمیان طوایف خدمت میکرد.اینگونه ابتدایی ترین زبان عامیانه مردم، نه تنها وسیله تبادل احساسات و عواطف و انسجام بخشیدن حرکات درزندگانی عادی انسان های باستانی بشمارمی آمد، همزمان بآن عاملی بودکه آرزوهاوتخیلات وزندگانی آنان راباردیگرارائه میکرد. بعبارت دیگر ابتدایی ترین فعالیت های ادبی انسان هایعنی ادبیات شفاهی باایجادزبان شفاهی مردم آمیزش نهایت نزدیکی بهم داشت . درآن روزگارهنوزحروف بوجودنیامده بود، انسان هامستقیماً بابکاربردن اشکال زبان شفاهی به ایجاد انواع گونا گون سرودها، ضرب الامثال وحکایات وداستانهاپرداختند . زبان اینگونه ابداعات ادبی شفاهی بازبان شفاهی توده های مردم آمیخته وبعلاوه مستقیماً به ایجاد وغنی ساختن زبان شفاهی داخل بوده است .

ایجادحروف برآن شدکه زبان شکل تثبیت شده رابخودبگیردوبعلاوه توانست به پیمانهٔ وسیع انتشاریابد وامکان باقیماندن تادوره های طولانی راپیدا کند.روی این اساس بودکه انسانهابه پیمانهٔ زیاداشکال زبان نگارشی رابکاربردندوبااستفاده ازآن به ثبت وشرح پدیده های گوناگون اجتماعی وطبیعی پرداختند واحساسات وعواطف وصحنه های متنوع زندگی راترسیم کردند . ازآنجابودکه به تعدادزیاد

(c) ketabton.com: The Digital Library

آثارعلمی، مقالات تشریحی وآثارادبی بوجودآمد. ازآن بعد زبان نگارش نیز بخش مهم زبان ادبی گردید. زبان نگارش بحیث بخش مهم زبان‌ادبی‌وسیع نمیتواند بحیث شکل خاصی اززبان، جدا اززبان عامیانه بطور مجردوجود داشته باشد؛ چنانکه آهنگ لغات وساختمان دستوری آن همه اززبان عامیانه منشاء گرفته وباتکامل آن تکامل پذیرفته است. ازهمین بوده که درخلال زندگی اجتماعی مردم آن رافهمیده وپذیرفته است.

تقاضاهای معمولی زبان ادبی

زبان ادبی هرچند براساس زبان محاوره براثرصیقل وخالص ساختن تشکل یافته است، باآنهم اگربازبان محاوره معمولی مقایسه شود، یك سلسله تقاضا های جدی راخواهان است. زیرا، زبان واقعیت مستقیم فکراست وفکر با جدایی از زبان نمیتواند وجودداشته باشد. درخلال زندگی‌واقعی زبان وفکررابطهٔ صمیمی ونزدیك باهم دارد، فعالیت های فکری وعاطفه ای معرفت انسان برجهان آفاقی همه‌بااستفاده اززبان یك سلسله‌موادرادست تهیه مید هد وبوسیله‌آن ارائه‌میشود، بنابران خوبی وخرابی زبان ارتباط مستقیمی با ارائه کردن احساسات و عواطف دارد. درخلال زندگی عادی مکالمهٔ انسانهاعموماً باید ساده، واضح و انگیز نده باشد ومفهوم خودرابه نهج واضح بدیگری انتقال دهد. مگر اینگو نه تقا ضا ها اکثرچندان جدی نیست درخلال مکالمهٔ عادی روزانه به نسبت اختلاف شرایط شخص گوینده ومحیط سخن گفتن اکثرعناصرزشت ودرشت، متشتت ومخالف دستورزبان نیزبآن مخلوط میشود. همزمان بآن چون درزمان مکالمه مردم میتوا نند بااستفاده ازحرکات دست وسروتغییرچهره‌وغیره‌نیزمفکورهٔ خودرا انتقال دهند، بنابران اکثراتفاق می افتد که عناصرناقص وکلمات نامرتبط هم درآن راه یا بد. مگر بااستفاده ازاشکال زبان نگارشی آثاری که بوجودمی‌آیداگرآثارادبی باشد ویاعلمی، اگرمقالات فلسفی باشد ویامضامینی که درجراید نشرمیشود، همه اینها

(c) ketabton.com: The Digital Library

نتیجهٔ معرفت وانعکاس انسان ازجهان آفاقی است . انسانهابه‌منظوراینکه همهٔاین نتایج رابدرستی وبطورانگیزنده ترسیم کنندوآن راثبت‌نمایند، ناگزیرباید عناصر زشت ودرشت ، متشتت ومخالف دستورزبان وحتی مبهمات و مکررات را هم بدورافگنند . درقسمت منسجم ساختن وپرورش زبان باید تقاضاهای جدی‌ارائه کرد(ودرآثارادبی بخصوص درامه هاوداستان ها در خلال سخن گفتن تنها و یا مکالمهٔ دوطرف اکثرکلمات مکرر، متشتت، ناقص ونامرتبط دیده میشود.مگرهمه آنهاتوسط نویسنده به منظورساختن چهره هاوترسیم خصوصیت های اشخاص به حیث حیله بکارمیرود.) درخلال مقالات معمولی (محتوی آثارادبی) تقاضای مشترك واساسی همانادرستی ، سلاست وانگیزنده بودن است وهمین تقاضا به زبان ادبی وسیع هم صدق میکند .

درستی ودقیق بودن زبان بیشتردرآن است که دسته های کلمات بصورت منتخب بکاررود، ساختمان‌جمله خلاف‌منطق‌نباشد وقواعد دستوری‌درآن‌مراعات شده‌باشد وبتواندبطورکامل‌احساسات وعواطف نویسنده را ارائه‌دهد وخصوصیت اشیای آفاقی ورابطهٔ متقابل آنان راشرح کند .

زبان نقاب همهٔواقعات ومفکوره‌هاست،مگردرورای‌واقعیات‌ارزش‌اجتماعی آن نهفته است . هرگونه مفکوره محتوی عللی است . چرابعضی مفکوره‌هااین گونه اند وبعضی آن گونه ؟ هدف آثارهنری این است که بطور کامل و واضح ارزش‌مهم‌زندگی‌اجتماعی‌را که‌درخلال واقعیات‌پوشیده‌است‌ترسیم کندبنابران‌باید اززبان سلیس ودرست وکلمات منتخب استفاده کند .

زبان آثارادبی

خصوصیت‌زبان‌آثارادبی: خصوصیت زبان آثارادبی‌این است که درخلال علایم ورموززندگی را انعکاس میدهد . این عمل باید متنوع ، زنده ودارای نیروی الهامی هنری باشد وبتواند ازروی احساسات وعواطف خواننده رابحرکت

آورد. مرتبط بااینگونه خصوصیت ادبیات زبان آثارادبی نیز باخصوصیت زبان وموضوعات دیگر(مقالات سیاسی وعلمی) متفاوت است .

١ــ نخستین خصوصیت زبان آثارادبی علامه بودن ومستعاربودن است. آثار ادبی بطورواقعی اشیای آفاقی راترسیم میکند وچهره های را ایجادمیکند. نویسنده بابکاربردن آثارخودبخواننده تأثیرمی افگند، درین عمل نویسنده هرگز به مجردات اتکا، نمیکند، بلکه بااتکابازبان مستعاروعلامات، خصوصیت اشیاء ووضاحت حالات رابه طورواقعی پیش روی خواننده میگذاردطوریکه خواننده حدود آن را معین کند، اشخاص رابیند وصداهارابشنودومختصراینکه خودرادرهمان صحنه بیابد .

٢ــ دومین خصوصیت زبان آثارادبی قلیل اللفظ کثیر المعنی و عالی بوده است . باید ازمنتهای صرفه جویی، بابکاربردن کمترین کلمات، غنی ترین وزیادترین موضوعات زندگی رابیان داشت وبرعلاوه ساحهٔ وسیع تخیل رابایـد بخواننده مهیاساخت .

٣ــ سومین خصوصیت زبان آثارادبی تازگی وتنوع آن است . از آنجاکه زندگی غامض وپیچیده ومتنوع ومملوازتغییراتاست، آثارادبی به منظوراینکه زندگی رابه نهج واقعی وانگیزنده انعکاس دهد، باید اززبان ساده استفاده بردو تازگی وتنوع را ازنظردورندارد. شاعران ونویسندگان ممتاز، ازقدیم تاحال، صبغهٔ ابداعی آثاروفروغ تازگی وتنوع رادرقسمت استفاده اززبان تبارزداده اند .

٤ــ چهارمین خصوصیت زبان آثارادبی مملوبودن ازموسیقیت است . یعنی آهنگ آن نرم وتازه ، خواندن آن سلیس، باآوازخواندن آن پرطنطنه وشنیدن آن روشن وواضح باشد؛ چنانکه درتاریخ ادب ماشعرکاملاً این خصوصیت را دربردارد. یعنی یکی ازخصوصیت های عمدهٔ شعرهمان موسیقیت آن است و در تاریخ ادبیات ممالک دیگرنیزشعرهمین خصوصیت را دارد .

نکات بالارامیتوان ازجملهٔ خصوصیت های معمولی زبان ادبی قبول کرد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

چه درخلال ادبیات جهانی ، انواع ادبی مختلف،تقاضاهای گو نا گون از زبان دارد ؛ ونویسندگان مختلف دربکاربردن زبان ادبی ، ممکن است از روش ها ی گونا گونی استفاده برند . بنابرین برای اینکه ما بصورت واقعی مشخصهٔ زبان آثارادبی رادرك بکنیم وبرآن‌تسلط یابیم ، نمیتوان تنهابابه‌حافظه سپردن‌چند قا عدهٔ مجردا کتفا کردوبه آن اتکاء نمود. بلکه باتلخیص ومقایسهٔ آثار گوناگون دوره های مختلف ونویسندگان مختلف باید به تحقیق وتحلیل وتألیف پرداخت .

ترجمه ونگارش : قیام الدین «راعی»

بیدل اگرت‌محرمی رازی‌است هرسومشتاب
زان‌انجامی‌که باهرآغازی‌هست برگیرحساب
زین‌قافله تحقیق مقاما ت هوس دانایی‌نیست
درپردهٔ سازجرس‌آوازی‌هست، آنرادریـاب

«ابوالمعانی بیدل»

(c) ketabton.com: The Digital Library

اساسات روانشناسی تحلیلی

پوهاند میرامان‌الدین انصاری

بیش‌ازنیم‌قرن‌است‌که‌روانشناسی‌تحلیلی‌یاتحلیل‌روحی(Psycho analysis)بحیث یکی‌از روشهای خاص‌ایضاح کردارانسان درپهلوی روانشناسی آفاقی بمیان آمده وتوجه‌علمارا بخودجلب کرده است .

مؤسس وبانی این دبستان روانشناسی سگموند فـرايد نام داشت که در سال (۱۸۵۶) درشهر فرایبورگ درعلاقه مورا ویاکه حال جزء خاك چـکوسلواکیا میباشد، بدنیاآمد. بسن‌سه‌سالگی پدر ومادرش به‌ویانا کوچیدند ودران جا فرايد (۷۹) سال‌اززندگی خودراسپری ساخت . پدرومادرش یهودی بودند .

فرايد تحصیلات عالی خودرا در پوهنځی طب ویانا تـکمیل ودرشق‌اعصاب تخصص حاصل کرده ودرموضوع اعصاب‌از لحاظ فـزیولـوژی بتحقیقا ت علمی پرداخت ودرآن باره یکعده‌مقالاتی‌که‌همه‌جنبهٔ ابتکـاررا دارا بود نشر کـرد . اما شهرت مهم‌ونهایی‌فرایددرآن‌است که‌درسال (۱۸۸۵) به‌پاریس سفرکرده درآنجا باشارکو (Charcot)متخصص‌معروف بیماری‌های‌روانی درتماس آمد. همین‌تماس کـه‌برای $\frac{1}{2}$ ؛ ماه‌دوام یافت‌منجر به‌آن گردید که دلچسپی فرايد از فزیولوژی به‌روانشناسی انتقال ودرین‌شق به‌حیث‌بانـی سیستم مخصوص‌روانشنا سی کـه‌بنام روانشناسی تحلیلی‌یاد میشودشهرت جهانی‌حاصل نماید .

درپایان قرن(۱۹) نشریات فرايد در بارهٔ روانشناسی تحلیلی شروع میگردد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

نخستین اثر او بنام «مطالعات درباره هیستری» بسال (۱۸۹۵) نشر گردید. درسال (۱۹۰۰) اثری دیگری بنام «تعبیرخواب» ازطبع برآمد. ازآن تاریخ به بعد تاسال (۱۹۳۹) که پایان زندگانی فرایدبدان تصادف کرد آثار متعددش یکی بعددیگری نشر گردیدو نظریاتش درمحافل علمی جهان همهمهٔ بزرگی راراه انداخت که آن همهمه تقریباً تاکنون هم دوام دارد. بعضی ازعلما فرضیه های اورا طرفدار گردیده وبتأسی ازآن بسهم خود وبروش او درموضوع بتحقیقات پرداختند وعدهٔ فرضیه های اورا غیرعلمی تلقی کرده بانتقاد دست زدند.

وجه مشترك روانشناسی تحلیلی با روانشناسی معمول و آبژکتیف همان است که هردو سعی دارند کوائف وحادثات مشابهی را تفسیروتعبیر کنند اما در بدست آوردن حقایق بروش های متفاوت توسل میکنند. ازین گذشته درمفاهیم اساسی ودرنتائج حاصله اختلافات بارزی بین هردو وجوددارد باوصف این اختلافات برای کسانیکه به روانشناسی بحیث عموم دلچسپی دارند ومیخواهند بصورت مختص راجع به حادثه سازگاری وتوافق افرادمعلومات داشته باشندلازم است بار وانشناسی تحلیلی آشنایی بهم رسانند. ازلحاظ انکشاف تاریخی روانشناسی تحلیلی نسبت بروانشناسی آبژکتیف ازهمه اولتر اذهان علمارا بمسایلی مربوط بشخصیت، هیجان وسازگاری معطوف ساخته اساسات روانشناسی تحلیلی را درطی یك مقالهٔ چند ورقه گنجاندن دشوار است. تحت این شرایط امکان داردنویسنده از بسیاری مسایل مربوط بصورت سطحی بگذرد ویادربارهٔ ازقضاوت های خود مرتکب یك اندازه بی انصافی شود. موضوع بذات خود وسیع وغالباً اگرروانشناسی رابحیث عموم درنظربگیریم وبمقابل آن روانشناسی تحلیلی را موردبررسی قراردهیم ازلحاظ وسعت وپهنا یکی ازدیگری کمتری نخواهدداشت. موضوع روانشناسی تحلیلی اصلاً دقیق وپیچیده بوده واز آغاز تاکنون انکشاف زیادی حاصل کرده است. مشکل دیگر آن است که فرضیه های روانشناسی تحلیلی حتی دربین خود علمای آن متنازع فیها است ومشکل است فیصله نمود

(c) ketabton.com: The Digital Library

که نظریهٔ کدام یك از آنها صائب تر است. پارهٔ از نظریات اولیهٔ فرایدبا نظریات بعدی اش متناقض بنظر میخورد. اصطلاح روانشناسی تحلیلی بعضاً بفرضیه ها ، بعضاً بروش تحقیق و بعضاً بطرز معالجه بیماران روحی اطلاق میشود. شاید پارهٔ از غلطی ها' وسوء تفاهمات ازین ناحیه نیز بمیان آید.

از همه مهمتر مفاهیم اساسی روانشناسی تحلیلی بالذات مغلق ومخصوصاً تسعیر آنها' بزبان دری خالی ازمشکلات نیست .

باوصف این دشواری ها سعی میشود که تااندازهٔ امکان وازهمه بیشتر اساس نظریات موسس این دبستان مختص روانشناسی بخوانندگان عرضه شود .

مفاهم اساسی روانشناسی تحلیلی :

لبیدو : (Libido) :

مفهوم مهم واساسی در روانشناسی تحلیلی شاید همین باشد که هرشخص یاهرفرد انسان یك مخزن یا ذخیره گاه نیرو یا انرژی حیاتی است که آن را بنام «لبیدو» یادمیکند قوت این انرژی حیاتی ماهیت ومجاری که نیروی مذکور از آن ها عبور میکند در تعیین شخصیت ودر تفریق هوشیاری وجنون ازجملهٔ عوامل بسیار مهم واساسی تلقی شده می تواند. لبیدو بصورت کامل ومطلق یك نیرو یا انرژی روحی است وباحادثاتی ازقبیل اشتها ، سوق، محرکه ویاسائر کوائف طبیعی یافزیولوژیکی مرادف بوده نمی تواند .

این انرژی مهم حیاتی صرف یك منشأ ویك ماهیت داردو آن عبارت ازمنشأ وماهیت جنسی است به قول فراید «لبیدو قوه ایست که بوسیلهٔ آن غریزه جنسی خود را متظاهر میسازد» غریزهٔ جنسی از آنطوری که دراصطلاح روزمره استعمال میشود متفاوت است نه تنها برافزارهای جنسی ویاعملیه های توالد وتناسل بلکه برهمه گونه فعالیت های که مطلب از آن کسب تلذذ باشد اطلاق میکند. فراید میگوید که لبید ومشتمل است برتمام آنچه معمولاً ازاصطلاح «عشق» بشمول عشق بخود، عشق بوالدین ، عشق

(c) ketabton.com: The Digital Library

بعالم بشریت فهمیده میشود باوصف این همه پهنایی لبیدو بمفهوم محدود آن فقط جنسی و هدف آن اتحاد جنسی است.

انرژی حیاتی یا لیبدو ازبدو تولد با انسان همراه است ونه تنها در تعیین کردار کودکان شیرخوارو اطفال بلکه در تعیین کردار اشخاص کلان نقش مهم بازی میکند امادر کودکان شیرخوار نخست بصورت پراگنده یاغیر مشخص توزیع شده است، لبیدو همیشه فعال ودینامیك ومتحرك است شاید بطرف داخل و بخود جریان ومیلان یافته «نرگسی» رابوجود آردویا اینکه بطرف خارج میلان پذیرفته بااشیاء و اشخاص دیگر معطوف شده «هدف ـ عشق» ویاامکان داردبه خیالات واوهام غیرحقیقی تعلق بگیرد «درون گرایی» ویااینکه با شیاء یا هدف های عشق طفولیت بچسپد که آنرا «بستگی» یا «پیوند» گویند ویااینکه به همین اشیاء وهدف ها برگردد که آنرا «برگشت» نامند ، وهم امکان دارد وبمفکوره های عالی بشردوستی مجاری اجتماعی بشمول آرت وادبیات جریان یابد که آنرا باصطلاح روانشناسی تحلیلی «تصعید» میگویند .

درنوشته های اولیهٔ فرایدانگیزه های نفسی یاانگیزه های حفاظت نفس بالبیدو متخاصم تلقی شده بوداما بعدها این نظریه را تغییر داده اظهار نمود که غریزهٔ حفاظت نفس ازعشق بخود نشأت کرده وبنابرآن اساساً ماهیت جنسی دارد. درنظریات بعد ترخود فرایدغریزهٔ محافظت نفس را بالبیدو کـه در مجاری سلیم روان باشد جمعاً بنام ایروس «Eros» یاغریزهٔ حیاتی یاد کرده است. بمقابل لبیدو اکنون «غریزهٔ مرگ» ویاتباهی نفس شناخته شده وهرگاه میلانات این غریزه متوجه خود شخص گـردد بمیلان مجازات نفس یاتباهی نفس وهرگاه بطرف خارج متوجه شود بانگیزه های ظالم وتعرض متظاهر میشود .

شعور ـ قبل از شعور وماتحت شعور (غیرشعور) :

بنظریهٔ فرایدتمام ساحهٔ حیات روحی به سه منطقه تقسیم شده است : ۱ ـ شعور

۲ـقبل ازشعور، ۳ـماتحت‌شعورویاغیرشعور. منطقهٔشعوررانمی‌توان به‌آسانی فهمید وآن‌عبارت ازهمان‌قسمت محتوی‌روحی است که شخص‌ازآن‌واقف وآگاه است بمقایسهٔ سائرمناطق روحی‌خیلی محدودوضیق بوده ومحتویات آن وقتاً فوقتاً تغییر می‌یابد. یك‌قسمت منطقه‌شعورازدنیای‌خارجی‌وقسمت اعظم آن از سطوح پا یینی حیات‌روحی سرچشمه میگیرد قبل‌ازشعور همـــان منطقه روحی‌است که‌محتویات آن‌بسهولت بوسیلهٔ تداعی‌معانی یاتدا عی افکار بمنطقهٔ شعورآورده شده‌می تواند. درین‌قسمت‌حافظهٔ‌معمول قراردارد وبطورکلی باشعور بیشترشبیه‌است‌تاباتحت‌شعور البته‌افکارقبل‌ازشعورازرهگذرسهولتی که‌آن‌هارا بمنطقهٔ شعورمی‌توان‌آورد ازهم فرق‌دارند. واین‌فرق بیشترمربوط بعملیهٔ‌تداعی‌معانی‌است وازین‌گذشته‌تاپای اندازه مربوط بسانسوری میباشدکه‌ازطرف شعورجهت امتناع وباز داشت آن صورت میگیرد.

یکی‌ازمهمترین‌مفاهیم درروانشناسی‌فرایدتحت‌الشعوراست وآن ازبزرگترین قسمت‌های منطقهٔ‌روحی است‌که بصورت فعال وموثر درعملیـه های غیرشعوری روحی معروف بوده و درحالیکه جریانات آن بنزد شخص‌معلوم نیست برتفـکر وفعالیت‌های‌ذهنی اوتاثیربسزا وارد میکند. محتویات قسمت تحت الشعور ماننـد محتویات‌قسمت شعوری بقالب الفاظ نمی‌درایدوکدام‌ترتیب منطقی بخود نمیگیرد درین‌ساحهٔ روح انگیزه‌های متخاصم بدون تصادم وبرخورد پهلـوی هم وجود داشته‌می‌توانند. این قسمت‌روح یاذهن‌را باوصاف بدویت، طفلانه وغیرمتوازن یا متشتت متصف ساخته‌اند. درین‌جاعوض‌هیجان خواهش وغریزه حاکمیت دارد.

محتویات قسمت غیرشعوری یاتحت‌الشعوربردونوع بوده می‌تواند:

(۱) آن محتویاتی‌که‌ازقسمت‌شعوری بدانجا پس زده‌شده یارانده شده‌است.

(۲) محتویاتیکـــه اصلاً وبصورت قطع هیچوقت‌شعوری نبوده است. قسمت اخیرالذکر را که‌یونگ(Jung)نسبت بفرایدبیشتراهمیت داده‌است عبارت‌است

از بقایای محتویات ذهنی انسان بدوی یاانسان قبل التاریخ که بصورت ارثی بانسان های امروزه انتقال یافته و بنام تحت الشعور« نژادی » یا «نسلی» یاد میشود .

اد «Id»«خود»و«مافوق خود»: درنوشته های اولیهٔفراید «خود»یانفس قسمت شعوری فرض شده بود وباین حساب بمقابل تحت الشعور یاغیر شعور قرار داشت . پسان ها فراید خصوصیات بیشتری رابه«خود» توجیه وادعا نمود که قسمتی ازآن غیر شعوری است و برای ذهن یك نقشه یاتوپوگرافی تجویـز نمود که تقسیمات آن بشرح ذیل است«شکل ملاحظه شود» :

(۱) اد = «این»

(۲) من = «خود» یا « نفسی »

(۳) مافوق «خود »

(۱) «این » « Id» قسمت کاملاً غیر شعوری است وجنبهٔ بسیارفعـال شخصیت میباشد.مرکزاصلی«لبیدو» درهمین جاقراردارد وتمام انرژی هایانیروهای غریزه وی شخص از همیـن جانشأت میکند. برای اینکه «این» خصوصیات بدویت خود را نگهدارد کاملاً تابع اصل«لذت» میباشد یعنی تلاش برای تطمین واقناع واجتناب یا دوری جستن از درد وآرار. بادنیای واقعیت یاعالم واقعی قطعاً ارتباطی ندارد واگر دارد آنهم بوساطت «خود» یانفس است«این» غیرمنطقی وغیراخلاقی است و تقریباً باطبیعت ومزاج بدوی یاحیوانی که درانسان وجود دارد مرادف تلقی شده می تواند.

(۲) «خود» جزءً شعوری وجزءً غیر شعوری است.در شیرخوارگی کوچك وضعیف بوده وبتدریج ازراه تماس باواقعیت وازطریق اتخاذ یااختیار هدف های عشق شیرخوارگی وبوسیله میکانیزم یکی دانـی« Identifaction» مخصوصاً یکی دانی باوالدین نمووانکشاف میکند . خود شخص نورمال معمولاً تابـع اصل وا قعیت معقول ومدرك است. «خود» در قسمت های تحتانی با«این» درتماس بوده وباوی ازچندین طریق فعالیت میکند . «خود» منبع پس زنی خواهشات است که بجانب

(c) ketabton.com: The Digital Library

منطقهٔ «این» پس‌زده یارانده میشود و بصورت عدوم سعی میکند غرایز بدوی یا بتدایی «این» را کنترول نماید. و در حین حال خواهشات و تمنیات «این» را در صورتیکه بی ضرر تلقی شود اجازه تطمین دهد.

(۳) مافوق خود« Super Ego » این قسمت روح بر پیچیدگی ساختمان شخصیت می افزاید و این جزء مشتمل از اخلاقیات میراثی و محرمات و جزء مشتمل از مفکوره های ا خلا قی است که کودك از محیط فامیلی مخصوصاً از والدین خود بدست آورده. وظیفه مهم «مافوق خود» انتقاد است بصورت عموم «مافوق خود» غیر شعوری است ونسبت به «خود» از انگیزه های غیر اخلاقی «این» بیشتر مستشعر است .

«مافوق خود» میکوشد که «خود» را مجبور سازد که تمایلات «این » را پس زنی کند به عبارت دیگر «مافوق خود» با «این» در جنگ بوده و میدان جنگ هردو «خود» میباشد. باینحساب می توان (ماوق خود) را مرادف وجدان تلقی کرد .

دوجانبگی ها و تصادمات: فرضیه روانشناسی تحلیلی پرازد وجانبگی ها یا قطبیت ها است یعنی مفکوره‌های دوجانبه که یکی بتناسب دیگر در قطب مخالف قرار یافته . بعبارت دیگر زوج های که باهمدیگر بالکل متخاصم اند. با بعضی ازین دو جانبگی ها در بیانات فوق برخورده اید .مثلاً ایروس غریزهٔ حیاتی و بمقابل آن غریزهٔ مرگ شعور بمقابل آن غیر شعوری یا تحت الشعور. «خود» بمقابل آن «این» عشق بمقابل آن انزجار و نفرت، نر بمقابل آن ماده .

یکی ازین دوجانبگی های مهم اصل یا پرنسیپ «لذت» و بمقابل آن پرنسیپ واقعیت است فعالیت‌های شخص برای تأمین لذت آنی و گریز از درد و رنج به اصل لذت تعلق میگیرد.

این طریقهٔ تعیین فعالیت از خصوصیات « این » اطفال واشخاص غیر طبیعی است . اعمالیکه برحسب صوابدید سرمیزند یا اعمالیکه بر اثر مطالبات و مقتضیات دنیای خارجی بظهور میرسد به اصل واقعیت ربط میگیرد. در شیرخوارگی این اصل‌ها باهم

متصادم واقع میشوند. اما بالتدریج دراثرانکشاف یك «خـود» قوی که بتـواند مطالبات اصل«لذت» را با اصل«واقعیت» آشتی دهد تصادم رفع میگردد و شخصی باامن وآرامی زیست میکند.

اشخاص غیرطبیعی یا «نوراتیك» ها این امن وسلامت درونی را نمی تـوانند بدست آرند وطوری که بعدتر خواهیم دید همین کیفیت درفهم وضع وحالت ایشان عامـل مهمی میباشد.

مراحل انکشاف شخصیت:

مهمترین موضوع وفی الواقـع مغز سیستم روانشناسی تحلیلی مسأله انکشاف شخصیت است. طبق فرضیهٔ روانشناسی تحلیلی این انکشاف بسه مرحله صورت میگیرد. دورهٔ کودکی که تاسن ۵ـ۶ رادربرمیگیرد. دورهٔ پوشیده که ازسن ۵ـ۶ تاآوان بلوغ دوام میکند. دورهٔ باوغ که تاسن ۱۸ یا ۲۰ راالحتواء میکنداز بین این سه دوره، دورهٔ کودکی ازهمه مهترمیباشد. ازخصوصیات مهم این دوره انکشاف دومیلان است که یکی با دیگرارتباط دارد. نخست میلان اینکه(لبیدو) یعنی مهمترین منطقه احساس لذت جای مختص خودرا احرازمیکند. میلان دوم اینست که برای الحاق «لبیدو» کدام شی دستیاب میشود. درحین حال انکشاف«خود»نیز توأم با انکشاف لبیدو ومربوط به آن انکشاف میپزیرد. نخست انکشاف محل یاجای لبیدورا از نظرمیگذرانیم. هنگام ولادت لبیدوی کودك بصورت نامشخص پهن و پراگنده است اما دیری نمی گذرد که لبیدو بسه محل به این وجه جای خود را احرازمیکند مرحلهٔ اول عبارت است ازمرحلـه جنسی فمی«Oralerotiec» که دراین مرحله تطمینات لبیدو بیشتر ازهمه ازمنطقهٔ (دهن) استحصال میشود. تظاهرات آن نخست درچوشیدن ومکیدن پستان وچوشیدن انگشت وبعد ها درگزیدن وخاییدن آشکار میشود. انگیزه های تخریبی طفل بهمین مرحله اخیرالذکر تعلق میگیرد که آنرا سادزم فمی «Oral Sadism» گویند، بعدازآن مرحله «جنسی مقعدی» شروع میشود. که در این مرحله، تطمین لذت درعمل اطراح وعضو

مخصوص اطراح مرکز آن قرار میگیرد .

درمراحل اولیهٔ آن عمل اخراج یا اطراح لذت بخش ودرمراحل اخیر بازداشت یانگهداری وسیلهٔ لذت است. مرحله «تناسلی» پس ازمرحلهٔ «جنسی متعدی» روی کار می آید که دراین مرحله ممکنات لذت بخشی آلات تناسلی بر شخص معلوم میشود. وبرای استحصال لذت از آن کار میگیرد. این مرحلهٔ اخیر احراز متمام یاموقعیت است ازطرف لبیدو که هنگام بلوغ این احراز موقعیت تجدید وتقویه می پزیرد. اگر حالات غیر طبیعی ویااوضاع انحرافی در کلان سالان به «پیوند» یا «برگشت» بیکی از مراحل اولیه کودکی نسبت داده میشود. برای مثال ظلم وتعدی برگشت است بمرحلهٔ اخیر کودکی یعنی کسب لذت از گزیدن. لجاجت وولع بمرحله اخیر کودکی «جنسی متعدی» یعنی کسب لذت ازبازداشت ونگهداری منسوب شده میتواند. باین حساب در اشخاص کلان سال خصایص دورهٔ «جنسی فمی» ودورهٔ «جنسی مقعدی» رامیتوان تشخیص داد درمسیر نورمال وعادی انکشاف دورهٔ «جنسی فمی» ازجدا شدن از شیر ودورهٔ «جنسی مقعدی» بواسطهٔ یادگرفتن طرزعمل معمول و مروج قضای حاجت یادفع حاجت جلوگیری میشود. هرگاه این جلوگیری موفقانه انجام یابدطفل میتواند مطالبات واقعیت راخوبتر فهمیده ودرنتیجهٔ «خود» اوتقویه واستحکام پذیرد .

پیشرفت وارتقای کودك دردریافت یاحاصل کردن شی طرف عشق بسه مرحله صورت میگیرد .مرحله اول «جنسی» «خودی» گفته میشود که اصلاً عشق بخود نبوده بلکه احساس محض جسمی است، لبیدو بکدام شی مشخصی الحاق یاپیوند پیدانمیکند وصرف بواسطه لذایذ عضوی تطمین می پذیرد موقعیکه «خود» تشکل میابد لبید وبا آن یعنی با «خود» پیوند والحاق پیدامیکند. ومرحلهٔ دوم منتهی میشود که آن راعشق واقعی بخود یا «نرگسی» نام گذاری کرده اند .

این اصطلاح ازیك افسانهٔ اساطیری یونانی گرفته شده است که در آن نرگس

(c) ketabton.com: The Digital Library

عکس خودرادرآب‌دیده وبرخود عاشق‌شده است. این نـرگسی ابـتدایی بکمك قسمتی ازانرژی «این» باعث تقویهٔ «خود» گردیـده وبـرای بقیهٔ حیات با شخصی میماند وهرگاه ازاندازهٔ اعتدال تجاوزنکند مفید ومستحسن شمرده شده میتواند. خصوصیت خود بینی وخود خواهی دراشخاص نتیجهٔ پیوند یابرگشت است بمرحله «نرگسی» هنگام بلوغ یك موج تازهٔ ازنـرگسی شخص رااستیـلامیکنـدکه بـرای تمام دورهٔ بلوغ طبیعی وعادی تلقی شده است دورهٔ سوم الحاق یاپیوندلبیدوعبارت است ازشی یامقصد منتخبه. نخستین پیوند لبیدوبیك مقصد خارجی عشقی بصورت طبیعی عبارت ازوالدین طفل است واین علی‌العموم بهمان مرحله تصادف میکندکه دورهٔ تناسلی احراز موقعیت لبیدوآغازمیشود پیوند بیکی از والدین موضوع عقدهٔ ادیپس را بمیان می آرد.

عقدهٔ ادیپس «Oedipus» وعقدهٔاخصاء:

مسیرپیوند بوالدین دردختروبچه فرق‌میکند بنابرآن بهتراست انکشاف هرکدام راعلیحده ازنظر بگذرانیم. پیوند لبیدودربچه نخست بمادرش معطوف‌میشود. آغاز آن‌بدورهٔ قبل ازدورهٔ «تناسلی جنسی» نظربرابطهٔ که دررفع‌احتیاجات فمی که بمادر دارد، تعقیب‌شده می تواند بعد هادرمرحله انکشاف «جنسی تناسلی» این مقصدمنتخبه مستقیماً خصوصیت جنسی راپیداکرده «وعقدادیپس» تشکیل میشود.

اصطلاح ادیپس از یك افسانهٔ یونانی است که درآن پادشاه تیبس «Thebes» بدون اینکه بفهمد پدرخود را بقتل رسانده وبامادرخود ازدواج میکند. عقدهٔ ادیپس ممثل آنست که بچه بصورت غیر شعوری آرزودارد که بامادرخود مجامعت را انجام دهد. ماهیت غیرشعوری این خواهش بایستی تاکید شود. طفل بصورت قطع ازخصوصیت جنسی این خواهش خود واقف نیست واز آن شعورندارد. این خـواهش بصورت طبیعی صرف بشکل آرزوی دلجویی ونوازش ازمادر ویامیل‌خوابیدن بامادر وامثال این کردارهای سبك وبی ضررتظاهر میکند. طبق نظریات اولیه روانشناسی تحلیلی

(c) ketabton.com: The Digital Library

این عقده بشخصی والده تعلق میگیرد اماپسا ن هاچنین عقیده رفت که عقدهٔ مذکور کاملاً در تخیل غیرشعوری جریان دارد . تصویر مادر درغیرشعور بمنزلهٔ شی یاهدف عشق تلقی شده است نباید تصور کرد ادیپس ازمحبت مادر بطفل نشست میکند. بلکه عقدهٔ. مذکورجزء طبیعت ذاتی بچه بودهٔ ومیراث «غیرشعوری نژادی» است. هرگاه عشق جنسی بمادر نمو کندپدر دزجلب محبت مادر حیثیت رقیب را میگیرد وخواهشات خصمانه بشمول کشتن وزخم رساندن بوی کسب قوت میکند .

ازهمین خصومت بپدر دومین عقدهٔ بزرگ دورهٔ طفولیت نشأت میکند. بچه بصورت غیرشعوری میترسد که پدر باقدامات متقا بـل دست زده درصدد زخمی ساختن اوبرآمده مخصوصاً اورا ازآلات تناسلی اوکه تازه ارزش آن بـوی معلوم شده است محروم خواهد ساخت . این عقده را «عقدهٔ اخصاء» نامیده اند یعـنی عقده خصی ساختن. در اوقات طفولیت بعضاً اتفاق می افتدکه طفل به الهٔتنا سلی خود ببازی پردازد و هرگاه پدر اورا دراین حالت مشاهده کندغالباً اوراتهدیـد خواهد کرد که : «اوبچه همرای چیزت بازی مکن که آن را خواهم برید» وچون طفل متوجه میشود که دختران ازاینگونه افزار تناسلی عاری هستندغالباً تصور میکند که تهدید اخصاء در مورد ایشان قبلاً عملی گردیده است . درمورد اشخاصیکه این قسم تجارب برایشان نگذشته وباز هم بعقدهٔ اخصأ مبتلابوده اند. فرايد عقیده کرد کـه در چنـین مـوارد عقـدهٔ مـذکـوراز بقایای اندیشه های قبـل التـاریخ انسا ن است « عقـدهٔ اخصاء» «عقـده ادیپس» رامنفجرمیسازد ازلحـاظ اثـرات تهـدیـدآمیز این عقده کـه مبادا آلهٔ تناسلی خودراازدست بدهد بچه خواهشات مجامعتی خودرا بامادر ترك میکند . طریقهٔ حل یاعلاج عقده ادیپس آن است که بچه احساسات خـود رانسبت بمادرخود به محبت عادی وطبیعی «تصعید » یاسوق دهد. اصطلاح «تصعید» ازلحاظ روانشناسی تحلیلی آن است که خواهشا ت بمجاری سوق یابد که ازلحـاظ آداب وسنن جامعه عالی وافضل تلقی گردیده است. چنانچه محبت وجلب رضایت

مادردراکثرمجامع بشری اکیداً توصیه گردیده ودربعضی مجامع رضاییت مادررا با رضاییت حق جل وعلی شانه مرادف تلقی کرده و گفته اند :

جنت که رضای مادران است

د ر زیر قدوم ما دران است

برعلاوهٔ «تصعید» ممکن است بچه خویشتن رابا پدرخود یکی دانسته موفقیت های پدررابحیث موفقیت های خود تصورکند .

«مافوق خود» ازانحلال عقدهٔ اد یپس سرچشمه میگیرد یعنی دراثنا ی ترك خواهشات جنسی کود کانه .پرورد ن خواهشات جنسی کود کانه وجداناً مذموم تلقی میشود وهرگاه همچوخواهش از ساحهٔ غیرشعوری بساحه شعور کمترین کاه کشکی بنماید شخص شیطان رالاحول گفته وهمچه خواهشات قبیح راازخود میراند .

عقدهٔ ادیپس دراثر «دوجنسیت» پیچیدگی مزید می یابدهر طفل پارهٔ ازخصوصیات یا خواص روحی جنسی مقابل رادارااست که درین حالات امکان دارد عقدهٔ ادیپس بصورت معکوس ظهورکند.یعنی بچه دارای خواهشات «همجنسی » باپدررا پیدا کرده وازمادرخود نفرت داشته باشد این عقده نیزازطریق « تصعید»و « یکی دانی » یاتشخیص حل شده میتواند.هرگاه عقدهٔ ادیپس معکوس کسب قوت وشدت کندشخصی تمایل شدید مجامعت باهمجنس راپیدا میکند که ازجملهٔ ناهنجاری های روحی تلقی گردیده ومانند خوی بدی که در طبیعت کسی بنشیند بقول سعدی تادم مرگ باوی همراه میماند . وبعبارت دیگردرریش سفیدی هم ادامه می یابد که بنابرهمین پیش آمد در اصطلاح طب قدیم این ناهنجاری رابنام « علت المشایخ» تسمیه کرده اند. انکشاف شخصیت دردختران نسبت به بچه ها مشکلات بیشتری رامتضمن است پیوند ابتدایی بامادر که دراثرمکیدن پستان مادرانکشاف می یابد بایستی نخست ازهمه حل گردد وصورت حل آن درنهایت خوب واضح نیست دردختران «عقده اخصاء» نسبت به «عقده ادیپس» اولترظهورمیکند دختر که متوجه سامان تناسلی خودمیشود

(c) ketabton.com: The Digital Library

نسبت به بچه‌ها در خود احساس کهتری یا حقارت میکند. مسؤول این پیش آمد مادر خود را تصور کرده و در نتیجه بمقابل وی طرز تلقی خصومت آمیزی اختیار میکند. احساس همین خصومت بحیث عقدهٔ «اخصاء تانیث» و یا «عقدهٔ تذکیر» تعبیر شده می تو اند.

در حالیکه از عشق بمادر روگردان است بر ای یا فتن شی یا مقصود عشق خویش پدر متوجه میشود و در وجود پدر برای فقدان آلا ت تذکیر که برایش اذیت دهنده تلقی میشود یکنو ع تلا فی سراغ میکند و همین حا لت را « عقد ۀ اد یپس» د ختر تسمیه کرده میتوانیم و علی الا کثر دختر بصورت غیر شعوری آرزو دارد که برای پد ر خود طفلی پیدا کند یعنی از پدر بارور گردیده طفل تولد شود. انحلال و ارتفاع «عـقد ه اد یپس» در دختر نسبت به بچه آهسته تر است زیرا غالباً کدام خوف مصیبت آمیز ی که موجب از بین رفتن آن شود بمیان نمی آید. در نهایت امکان دارد عقدهٔ مذکور از راه « یکی دانی » یا تشخیص با مادر و احساسات تصعیدی بمقابل پدر رفع گردیده از بین برود مثل بچه ها امکا ن دارد در دختران نیز تمایل رفع خواهشات جنسی از راه مجامعه با همجنسی « و عقدهٔ ادیپس معکوس انـکشاف حاصل کند. ظهور مجـدد و یا تکرار عقده اخصاء در دختر موقعیکه برای نخستین مرتبه حیض خـود را دیـده احساس خوف و انفعال کند، امکان دارد بوقوع پیوند د.

اختلالات عصبی یا نا هنجاری های عصب

انکشاف طبیعی و انکشاف غیر طبیعی: تا اینجا شخصیت را بنهجی که بصورت طبیعی صورت بگیرد و تحت بررسی قراردادیم. و آنهم باساس فرضیه‌های فراید. همگان عقده های جنسی کودکا نه دارند. امادر مسیر انکشاف طبیعی این عقـده‌ها باندازه قابل اطمینان از طریق « تصعید » و «یکی دانی» حل و فصل میگردند. موقعیکه عقده ها بصورت اطمینان بخش صورت حل بخود اختیار نکنند انکشافات غیر طبیعی رخ داده و بدرجه های متفاوت شدت یافته اختلالات عصبی یا نا هنجاری های عصبی رونما میگردد هرگاه عملیه تصعید منفی باشد. « پیو ند » یا « بستگی » رخ نمید هد

معنی آن اینست که لبیدو بتصویرشی یامقصد عشق طفلانه «پیوند» «یا بستگی» پیدامیکند وبعبارت دیگر به آن شی یامقصدعشق چسپیده باقی میماند .این پیش آمد بدوناخوشی یابد ومصیبت که باهم ارتباط دارندمنتج میشود.اولاً لبیدوی «پیوند» شده یابسته شده میسرنیست که باواقعیت وحقیقت مقابله کند بدین ترتیب شخص که پیوند های کودکانه دارد انرژی کافی بدستش نیست که بوسیلهٔ آن با مشکلات زندگانی خود مقابله کند ودر نتیجه دستخوش تکان های هیجانی شده به نا هنجاری سوق می یابد ثانیاً لازم است که ازذخائر نیروی میسره یك مقدار زیادآن درپس زنی تمایلات مجامعت با محرمات بصرف رسیده ونگذارد این خواهشات وتمایلات بساحهٔ شعور برسد زیرااگر بساحه شعور برسد نیروهای فعال وی مزیداً بصرف میرسد بطورخلاصه طبق فرضیهٔ روانشناسی تحلیلی قدرت وتوانایی شخص درراه موفقیت مبنی برآن است که یك مقدار کافی نیرویاانرژی بدسترس خودداشته باشد که بوسیلهٔ آن بتواند بمشکلات زندگی پنجه دهد . هرگاه مقدارزیادتر لبید و با خواهشات کودکانه پیوندو بستگی پیدامیکند، شخص ضعیف الحال گردیده با ناسازگاری ها اختلالات عصبی روبرو میشود .تفاوت های فردی دردرجهٔ بستگی یاپیوندموقوف به ایلاسستی لبیدو وهکذامربوط به تفاوت های تجاربی است که شخص درایام طفلی بآن مواجه شده است.

ازانجا که تمام اشخاص یك اندازه عقده های طفولیت رابا خود همراه دارند بنابرآن درایام کلانی پارهٔ ازچگونگی های عجیب وغریب کردار موجوداست که به بستگی یاپیوند منسوب شمرده شده می تواند.

درعدهٔ ازاشخاص کردار بدرجهٔ مختل است که نمیتوان آنهارا باختلالات روحی وعصبی مصاب دانست. بصورت عموم برای فرق وامتیازاشخاص طبیعی ازاشخاص غیرطبیعی عوامل ذیل رابابد درنظر گرفت (۱) آیا «این» میتواند خواهشات پس زده شده رابقدری تغیرلباس دهد که «خود» وبا «مافوق خود» آن راشناخته نتواند.(۲) آیا

(c) ketabton.com: The Digital Library

یك مقدار آن کافی لبیدو بصورت نابسته میسر است که «خود» در مقابله با واقعیت از آن استفاده کند(۳) آیا مقابله باواقعیت آسان است یا مشکل . یعنی شخص کلا ن سال بمشکلات سخت و محرومیت‌های ناگوار مواجه است یا خیر.(٤) آیا خود قوی است یا اینکه کودکانه بوده و با تصادمات کودکانه دست و گریبان است(٥) آیا «مافوق خود» با تظاهرات خواهشات کودکانه نرمی و ملایمت دارد یا اینکه بسیار سخت گیر است .

هرگاه انکشاف و رشد اشخاص با کوائف فوق الذکر یا مربوط بفقرات فوق بصورت مناسب و شایسته باشد شخصی طبیعی و نورمال ببار می آید در غیر آن ناسازگاری ها و اختلالات روحی رونما میشود .

دینامیزم ها :

تجاویز کرداری اعم از عمل و تفکر که بوسیلهٔ آن بین محتویات «این» (خواه مخفی و پس زده باشد یا نباشد) از یکطرف و مطالبات واقعیت از طرف دیگر آشتی و مصالحه صورت میگیرد در اصطلاح روانشناسی بنام دینامیزم ها یاد میشود .

این دینامیزم ها هم بحال اشخاص نورمال و طبیعی و هم بحال اشخاصی که به بیماریها یا ناهنجاری های عصبی مبتلا اند صدق میکند. بعبارت دیگر دینا میزم ها تجاویزی است که توسط آن « خود » با مخالفین خویشتن که عبارت اند از «این » ، و « مافوق خود » از داخل و دنیای خارجی از بیرون پنجه نرم میکند . پاره از دینامیزم ها برای خواهشات «این» مجراتهیه میکند و بعضی بحیث آلات تدافعی بر ضد تظاهر خواهشات پس زده شده بکار میرود . در حدود هفده یا هژده دینامیزم تشخیص داده شده که فرق بعضی از بعضی دیگر مشکل میباشد. پاره یی از مهمترین آنها را در ذیل نام میبریم .

۱- دینامیزم پس زنی «Repression» مهمترین و اساسی ترین دینامیزم « خود » پس زنی است . هنگام تحلیل روحی موقعیکه بیمار در اظهار پاره یی از تجارب و یا خواهشات خود مقاومت و بی میلی نشان داد ، مفهوم پس زنی کشف شد، پس زنی از وظایف « مافوق خود» است خواهشات دردناك یا خواهشات نامطلوب را از

(c) ketabton.com: The Digital Library

ظاهرشدن بساحه شعورمانع‌میگردد . بعبارت دیگر خواهشات فوق‌الذکررا بساحهٔ غیرشعوری میراند یا پس میزند .

۲ـ تشکل معکوس Reversal : وآن یـك تجویـزتدافعی دیگر است که توسط آن برای اینکه یك خواهش پس زده شده خنثی گـردد خواهش دیگری که کاملاً ضد یا مقابل خواهش‌ناگواراست متظاهرمیشود . برای مثال‌هرگاه خواهش جنسی پس‌زده شده باشد بضدآن انزجارازمجـامعت ظهور کرده‌وشخص‌خود را باندازهٔ افراط عفیف وپاکـدامن نشان میدهـد . بضد این حادثـه خواهش خصومت آمیز بمقابل یکی ازوالدین که ازبقایای عقدهٔ حل ناشده (ادیپس) یا (اخصاء) است امکان دارد بشکل توجه فوق‌العاده زیاد به بهبود پدریا مادرمتظاهرشود .

۳ـ داینامیزم تعقل (Rationalization) : ایـن داینا میزم به «خود» موقع میدهد که دلایل معقول ومقبول‌اجتماع را جانشین اعمال وکرداری سازد که منشأ اصلی آن عشق پس‌زده شده ویاخصومت باشد وبدینترتیب «خود» ازلزوم اعتراف باصل خواهشاتی که درعقب اعمال وکرداراو قراردارد مصون بماند .

٤ـ داینامیزم پروجکشن « Projection » : طبـق‌این‌داینامیزم خواهشات ردشده «این» بدنیای خارجی منسوب تلقی میگردد . مثال این داینامیزم ایـن است که در حالات بسیارشدیدغیرطبیعی‌بودن شخص بواهمهٔ (زجروا ذیت) مبتلا میشود .تحت این حالت محرکه های تخریبی باطنی فرد باشخاص دوروپیش‌اومعطوف میگردد وبیمارتصورمیکندکه اطرافیانش میخواهند اورا تباه ساخته وازبین ببرند .

۵ ـ تصعید (Sublimation) : طبیعی ترین شکل داینامیزم عبارت ازداینامیزم (تصعید) است . درین عملیه خواهشات لبید وبدلچسپی ها وعلاقـه های که هدف آنهـا بصورت قطعی جنسی نیست تعلق میگیرد . منشأبسیاری از فعالیت های‌عادی بشری ازقبیل‌دلچسپی بمسلك، فعالیت های‌مدنی ،فعالیت های‌مذهبی واکثرذوق‌ها وباصطلاح عامیانه گرگ ها (بفتح اول وسکون دوم وسوم) به داینامیزم (تصعید)

(c) ketabton.com: The Digital Library

نسبت داده شده است . اگرچه فعالیت های تصعیدی دراکثرمواقع ازخواهشات اولیه بفرسخ ها بعید معلوم میشود اما دربعضی حالات اشتقاقات جنسی آنها را میتوان تشخیص داد .

٦ ـ داینامیزم (یکی دانی)یا (تشخیص)(Identification) : ازین داینامیزم در صفحات گذشته ذکری بمیان آمده است وازجملهٔ داینامیزم های مفید بشمار میرود. تحت این عملیه یك شخص خود را با شخص دیگری یکی دانسته ویا خودرا با شخص دیگری (تشخیص) میدهد ویا کارنامه های شخص دیگری راچنان تصور میکند که او انجام داده باشد وازآن کسب محظوظیت مینماید . وبدینترتیب برای خواهشات خود مجراها ی ازراه (یکی دانی) جستجو مینماید واین یکی دانی اکثراً بایکی ازوالدین همجنس اوبیشترصورت میگیرد .

۷ ـ داینامیزم برگشت یا ارتجاع(Reqression): از جمله بدترین داینامیزم ها، داینامیزم برگشت یاارتجاع است وآن عبارت از برگشت لبیدواست بطرز تطمینات کودکانه. قبلاً اشاره رفت که دربعضی انواع اختلالات لبیدو دردهن یا مقعد احرازموقعیت میکند . برگشت به شی یا مقصدعشق کودکانه نوع دیگرآن است علت ظهور اینگونه کردارهای غیر طبیعی آن است که « خود » نمی تواند بانکشافات جدید واقعیت بصورت قناعت بخش مقابله کند یعنی درتحت این شرایط «خود» بسیار ضعیف است نتیجه این داینامیزم این است که تصادمات کودکانه مجدداً ظهوروبالنوبه باعث تشکیل یك عده تدابیرتدافعی میشود که همه آن ماهیت اختلال روحی را دارند .

خواهشات پس زده شده عموماً به بسیارآسانی درتخیلات برای خود مجراء پیدا میکند وشخص (بخیال پلو) منهمك میشود خصوصیت تمنایی خیال پلوازطرف روانشناسان تحلیلی بسیارزیاد تاکید شده است . در تخیل تحریفات زیادی صورت میگیرد . تفکرات تمنایی غیرجنسی علی الاکثرخواهشات جنسی کودکانه است که

تحریف شده وتغییر شکل اختیار کرده است . تخیل غیر شعوری یك شکل دیگـر همین دایناميزم است که تطمینات تخیلی کاملاً درساحهٔ غیرشعوری بوقوع پیوسته وبساحهٔ شعورقطعاً بروزنمیکند . فرضیهٔ تخیل غیرشعوری را فراید دراوایل حیات علمی خودقایم کرد . زنان بیمار که بوی مراجعه کردندبصورت شگفت آور اکثر آنها ازتجارب طفلی شان که گویا پدربایشان بی عفتی کرده یاد آور شدنـد . در تحقیقات مزیدی که بعمل آمد ملاحظه شد که اکثراین تجارب غیرواقعی وساختگی بوده است . پس فراید این قسم تجارب را به تخیل غیر شعوری کودکانـه نسبت دادکه اساس آن «عقده ادیپس» است . درطول تحلیل بیقین معلوم شد که واقعاً چنین است زیرا برای طفل مشکل بود که بین حقیقت وتخیل (وهم) فرق بنماید .

۸ـ دایناميزم تسعیر : دلالت برتظاهرات فزیکی خوا هشات پس زده شده و یا تدابیرتدافعی علیه‌آن خواهشات میکند . واین اساس (هستری تسعیری) است که بذات خود یکنوع صورت حل تصادم روحی تلقی شد ه میتوانـد . دریـن حالت خواهشات یا تدابیرتدافعی به عوارض فزیکی تحویل یا تسعیرمیگـردد . که امکـان داردبانـواع درد، بیهوشی ، فلج وسائر عوارض حسی یـاحرکـی متظاهـر شود . خصوصیت مهم هستری عبارت ازاین است که خواهشات جنسی شدیـد گـردیـده وبمقابل آن مدافعهٔ بسیاری قوی قیام میکند . عوارض هستری درتعاوضات جنسی است که علی العموم بشکل برگشت تظاهرمیکند ودرتحت این شرایط عوارض بیشتر درگلو(منطقهٔ فمی یادهن) ودرامعاء (منطقهٔ مقعد) ظاهرمیشود .

۹ :ـ تعاوض Displacement : ـ یك دایناميزم دیگری که بسیار بآن برخورد میشود عبارت از(تعاوض) است وآن این است که انرژی یا نیروی هیجانی ازیك اندیشه باندیشهٔ دیگرانتقال می یابد . مفکورهٔ (تعاوض) درتحلیل روحی ومخصوصاً درتعبیروتفسیرخواب ودرفهم انواع کردارهای سمبولیك بکاربرده‌میشود خوف‌های غیـر شعوری (Phobias) یك مثال طرز عمل این دایناميزم است . هرگاه یـکنفر

(c) ketabton.com: The Digital Library

ازچیزهای غیرمعقول وبی منطق بترسد ، مثلاً ازجاهای بسته ومسدود ، دلیل آن است که این جاها بصورت غیرشعوری سمبول کدام خوف عمیقتر قرار گرفته است. تعاوض بشخص اجازه میدهد که هیجان خود را بشکل خوف بی منطق ظاهرسازد وضرورت آن بمیان نیاید که کدام میلان یاخواهش بسیار قـوی پس زده شده را اعتراف بنماید . درمراحل اولیهٔ تاریخ روانشناسی تحلیلی ترس بحیث یك خواهش جنسی انتقال یافته تلقی میگردید . بعبارت دیگر لبیدوی پس‌زده شده بشکل خوف تظاهر کرده است . بعد ها در(۱۹۳۳) فرایـد اظهارداشت که ترس های عمیق که منتج بخوف های غیرشعوری میشود ناشی ازتهدیدات دنیـای خـارجی است مخصوصاً از(عقدهٔ اخصاء) دریصورت فرداصلاً ازبی نصیبی ومحرومیت بخوف است نه ازخواهشات درونی خود .

۱۰ ـ خواب دیدن (رؤیا) : پس ازینکه نخستین کتاب فـرایـد درسـال ۱۹۰۰ نشر شد خواب دیدن حیثیت موضوع اساسی روانشناسی تحلیلی را بخود گـرفت . خواب دیدن متضمن یك عده داینامیزم های است مختص به خود خواب ویك عده داینامیزم های دیگر وبنا برآن اصلاً وسائلی است برای تظاهرمحتویات پس زده شدهٔ تحت‌الشعور. اما برای روانشناسان تحلیلی سوای داینامیزم ،خواب وظیفهٔ مهم دیگری دارد وآن اینکه وسیلهٔ مهمـی است بـرای فهمیـدن طرز کـار وشیوهٔ عمل تحت الشعورخصوصیت کودکـانـه وغیرمنطقی تحت الشعورمصروفیت آن به تطمین مستقیم خواهشات، نخست ازهمه‌ازمطالعهٔ خواب استنباط گردید . باساس فرضیهٔ روانشنا سی تحلیلی ، خواب‌ها همه دارای مفهوم ومعنی میباشند. یعنی خواب بی معنی ولغووجود نـدارد، نه تنها خواب بحیث مجموعی بلکه اجـزای بسیار کوچك وناچیز آن دارای معنی ومفهوم است. وازروی آن میتوان بشخصیت وعقده‌های شخص پی برد . معنی ومفهوم خواب درشکل ظاهری آن پدیـدار نیست . واین را محتویات ظاهری خواب میگویند وبیشترمشتمل است ازتصاویـربصری که

(c) ketabton.com: The Digital Library

معنی اصلی خواب ویـا محتوی واقعی آن را پنهان ساخته است وبایـن حساب خواب دارای دونوع محتویات است . یکی (محتوی پنهان) خواب ویکی(محتوی ظاهری) خواب ،معنی اصلی خواب را ازمحتوی پنهان آن (ازروی محتوی ظاهری) میتوان فهمید . (محتوی پنهان) خواب مشتمل است ازخـواهشـات واضـطـرابـات تحت الشعور که قبل از تظاهر بتجارب واقعی خواب شکل آن به کلی تغییر پذیر فته است .

عقده های تحت الشعور سعی میکنند که بطرف بالاراه برای خود پیدا کـرده و بمنطقهٔ شعور برسند . هنگام بیداری، (خود) مانند یك پهره داریا پاسبان ازظهور یا رسیدن عقده ها به منطقهٔ شعور ممانعت میکند . هنگام خواب (خود) تایك اندازه غافل میشودومحتوی غیرشعوری فرصت می یابد که خود را ظاهرسازد . اما بایـد بخاطرداشت که (خود) کاملاً بخواب غفلت نمی رود وهنگام خواب هم تایك اندازه به پهره داری خود ادامه داده وبمقابل ظهورخواهشات غیر شعوری بمقابله می پردازد واین عمل راکه هنگام خواب رخ میدهد سانسورخواب نامند . سانسور (این) را مجبورمیسازد که خواب را تغییرداده وبشکلی آن را درآرد که (خود) از شناختن آن عاجزبماند . هرگاه خواهشات (این) بسیار قوی ظاهرگردد ویـااینکه تغییر لباس آنقدرها مؤثروکامل نباشد (خود) بتشویش زیادی مواجه گردیده وبرای جلوگیری لازمه امکان دارد خواب بـرهم خورده شخص جتکه خورده بیدارشود که تحت این حالات میگویند شخص را (سیاهی پخش کرده). زحمتی راکه(این) درراه تعدیل خواهشاتش متحمل میشود، تاخواهشات شکل محتوی ظاهری خواب را اختیارکند، بنام(داینامیزم عمل خواب) یاد میشود .

اساساً همه خواب ها یکنوع تجاویزیا خواهشات تمنایی میباشند . اما (محتوی ظاهری) خود را ازچندین منبع اخذ می دارند . قسمتی ازآن ازما قبـل شعورمی آید وباین‌صورت تجارب اوقات بیداری دروقت خواب تکرارمیشود . قسمتی ازمحتوی خواب از(تعاوض) پیدا میشود . یعنی یك مفکوره ارزش هیجانی را بخود میگیرد

(c) ketabton.com: The Digital Library

که اصلاً آن هیجان بکدام فکر یا اندیشهٔ دیگری تعلق داشته بـوده است . یکنوع مخصوص (تعاوض) را سمبولایزیشن Symbolization گویند یعنی عوض یك فکر یا اندیشه ، کدام رمزیا علامتی جانشین میشود . بعضی سمبول ها ازتجارب شخص خواب بیننده ظهورمیکند . اما بعضی ها آفاتـی بـودهودرمورد هرشخص همان یك مفهوم یا معنی را میرساند . دربین علایم یا سمبول های ثـابت که از طرف فراید تشخیص یافته سمبول های ذیل را میتوان نام گرفت .

هرشی درازیانوك دارازقبیل شمشیر ، قمچین ، منار ، درخت وامثال آن ممثل آلهٔ تناسلی نارینه است بمقابل آن اتاق ، آخذه ها ، خریطه ها ، ظـروف وامثال آن سمبول آلهٔ تناسلی مادینه است . بالاشدن بزینه ها ، پایین شدن اززینه ها ، عمل مجامعت را تمثیل میکندبیرون شدن ازآب سمبولولادت است این ها صرف یکعده مثال های سمبول های ثابت است که درمورد هرشخص که این چیزها رابخواب به بیند همان یك تعبیر ازآن مستفاد میشود ، نظیراین ، شاید یکعدهٔ زیاد سمبول های ثابت دیگرباشد . اکثرروانشناسان تحلیلی درموردسمبولیزم بافراید اختلاف نظر دارند . عقیدهٔ مخالفین این است که تمام سمبول ها نتیجهٔ تجارب شخصی خواب بیننده است وضرورنیست که درمورد هرشخص مفهوم ثابت آن صدق کند .

عوارض اختلالات عصبی : قرار نظریهٔ روانشناسان تحلیلی عوارض اختلال عصبـی تعاوضاتی است برای تطمین واقناع خواهشات پس زده شده .این عـوارض در حقیقت نوعی از مصالحه وآشتی است بین مطالبات (این) و میلان پس زنی (خود) هرعارضه ازتطمین کدام خواهش نمایندگی میکند که خواهش مذکور درعالم واقعیت بدست آمده نمی تواند واین کیفیت درموردبیماری هایـی ازقبیل هستری ، ترس های بـی منطق واضطرارات (اجبارها) بوضاحت مشاهده شده می تواند. (خود) این عوارض راقبول میکند زیرانسبت بتطمین مستقیم خواهش مطـلوبه ، تکان آن کمتر است . وبرعلاوه زحمت عملیهٔ (پس زنی) راکمترمی سازد .یکی ازاجبارات شمردن قـدم از

وصول یك خواهش پس زده نمایندگی میکند و بنابر آن باارزش است . تشویش بحیث یك اختلال عصبی از عقده اخصاء نشأت میکند و آن عبارت از خوف یك (خود) ضعیف و کودکانه است که برای مقابله با دنیای خارجی از رهگذر استقرار بستگی های جنسی کودکانه رونما شده است . دیده شده است که تشویش در مردان نسبت بزنان بیشتر است . زیرا عقدهٔ اخصاء در مردان بیشتر عمومیت دارد. از طرف دیگر بیماری هستری نسبت بمردان در بین زنان بیشتر بوقوع می پیوندد .

یکی از خصوصیات عمدهٔ اختلال عصبی موجودیت کیفیتی است که آن را حالت دو طاقتی هیجان (Ambivalance) گویند . درین حالت دو هیجان متضاد مثلاً عشق و نفرت در یك زمان بمقابل یکنفر معطوف میگردد. و این از خصوصیات معمول کودکان است در مرحلهٔ عقدهٔ ادیپس که بعدها بصورت طبیعی در اثر رشد و انکشاف از بین میرود و هرگاه از بین نرفته ادامه یابد عقدهٔ مطلوبه لاینحل میماند و بیمار همچنان بهیجان دو طاقتی ادامه میدهد . متصادم واقع شدن عشق و نفرت یکی از مهمترین مشکلات اختلال عصبی را بمیان می آورد. درین حالت (خود) ضعیف میکوشد تصادم مذکور را بطرز مناسبی حل کند و سعی میکند یکی از ین تمایلات متناقض و متصادم را پس زنی کند . و در نتیجه برای تشکیل عوارض اختلال عصبی راه صاف میگردد .

هدف های تداوی روحی در روانشناسی تحلیلی : روش تداوی در روانشناسی تحلیلی متکی باین اصل است که بیمار بقلت نیروی داخلی مواجه است و این ضعف اورا از مقابله با (این) بوسیله های مناسب و شایسته باز میدارد . فقدان قوه مربوط به پیوند یا بستگی لبیدو است به (شی) یا (هدف عشق) کودکانه که در نتیجه ضمناً (خود) نیز با تشوشات کودکانه مواجه میماند .

پس هدف اساسی معالجه و تداوی این است که لبیدو از بستگی و پیوند آزاد و (خود) قوی ساخته شود تا بتواند بامشکلات حیاتی بصورت شایسته و معقول پنجه نرم کند . روش تداوی در روانشناسی تحلیلی بطور مشخص روی دو اصل بنا یافته : ۱ ـ مقاومت،

(c) ketabton.com: The Digital Library

۲-انتقال، بی میلی وناتوانی. بیمار براینکه عقده های اصلی خودرا آفتابی بساز دمقاومت گفته میشود. واین کیفیت البته به میلان اودر (پس زنی) تعلق میگیرد. بیمار ازاینکه اساس مشکلات اوپیوند هایابستگی هاوخوف های طفلانه میباشد کاملاً ناآگاه وبی خبر است وبنابر آن نمی تواندآن هارابرای پزشك یا تحلیل کنده حالی سازد. روش های تحلیلی این مقاومت هارا درهم شکسته وبیماراز تصادمات اساسی خود مستشعر میشود. موقعیکه مشکلات کودکانه بساحهٔ شعورآورده شود، قوت کامل (خود) برآن مشکلات زوریافته وراه حل مناسبی پیدا میشود. عقده ادیپس که درزمان کودکی حل نگشته بساحهٔ تحت الشعور رانده شده وبآن دسترس نباشد بروشنی آمده وبذریعهٔ استعدادرشد یافتهٔ بیماررراه حلی را اختیار میکند.

اصل (انتقال) درتحلیل روحی ازین کرده هم مهمتر واساسی تر است. فرایددر اوایل، ملاحظه کرد که بیمار بنحومتبارزباتحلیل کنده پیوندهیجانی پیدا کرد. بعبارت دیگر بیمار باپزشك خودبعشق افتاد. فرایدفیصله کرد که این عشق شخصی نبوده بلکه احساسات پس زده شدهٔ بیماربیکی ازوالدین جنس مقابل وی به پزشك انتقال یافته است. علت آن این بوده است که پزشك بیك وضع باسیطره وصلاحیت قراردارد و ازرهگذر اینکه محتوی پس زده شدهٔ غیر شعوری را بروشنایی میآورد حیثیت یکی ازوالدین را میگیرد. این انتقال راپزشك تشویق میدهد وچون بامعالجه وتداوی ادامه می یابدونزدیك باکمال میرسد بیمارمی تواند طرزتلقیات دوره های اول کودکی راتجدیدنماید. باین ترتیب بیماروپزشك دراماى رومانتیك دوره های اولیه حیات کودك رادرفامیلش تمثیل مینمایند. وهم امکان داردانتقال بصورت منفی واقع شود. بدین معنی که بیمار بمقابل پزشك مدتی کاملاً بی اعتنا بماندو بعضاً امکان داردراورابه نگاه نفرت وانزجاربه بیند این پیش آمد رابحیث تظاهری ازجنبه تخریبی طرزتلقی حالت دوطاقتی بطرف یکی از والدین می تواندتعبیر کرد که برای قیام مجددطرزتلقیات کودکانه بکاربرده میشودهرگاه اجازه داده شود که انتقال ادامه یابدبیمار مثلیکه قبلاً بیکی ازوالدین پیوست شده بود

(c) ketabton.com: The Digital Library

خودرا بیش از پیش به پزشك پیوست میسازد. این پیش آمد نیز نامناسب میباشد. پس حتمی است که انتقال حل گردد و علی العموم از راه ایضاح اصل کیفیت به بیمار می توان بحل آن پرداخت . وقتیکه بیمار متوجه گردد که تحلیل کننده رانه بحیث یك شخص بلکه بحیث جانشین یا قایم مقام یکی از والدین دوست داشته است ، انتقال حل شده می تواند بتعبیر دایناميك های روانشناسی لبیدو از تصویر والدینی به تحلیل کننده منتقل میشود و تحلیل کننده بالنوبه آن را واپس به بیمار میدهد. هرگاه بدینترتیب لبید ومنتقل شود دوباره بمقصد عشقی کودکان رفته نمی تواند و اختیار آن بدست (خود) می افتد. که آن را باواقعیت مصالحه و آشتی دهد. تحت این شرایط گفته میتوانیم که بیمار شفاء یافته است.

روش های معالجه در روانشناسی تحلیلی: برای دریافت محتویات تحت الشعور ، روش های مختصی بکار برده میشود . دریافت محتویات تحت الشعور برای غلبه بر (مقاومت) و برای روی کار آوردن انتقال مفید ثابت میشود . از جمله دو طریقه خیلی مهم بوده و بوفرت مورد استفاده قرار میگیرد :

۱ ـ روش تداعی آزاد ۲ ـ تجزیه و تحلیل محتویات خواب : علی العموم هردو طریقه یکجا بکار برده میشود تا یکی باعث تقویهٔ دیگر گردیده و نتیجهٔ قناعت بخش بدست آید . ازین جهت هردو طریقه را درین جا یکجا شرح میدهیم .

در تداعی آزاد به بیمار توصیه می شود که آرام و مستریح دراز کشیده و بعد هرچه بخاطرش خطور میکند، به تحلیل کننده راپور دهد. فایده دراز کشیدن یا آرام تکیه کردن آن است که تأثیر تمایلات پس زنی تقلیل یابد ، زیرا تحت این شرایط وضع و حالت بیمار حتی الامکان بحالت خواب قریب تر میشود . کار تحلیل و تجزیه با کدام اندیشه مربوط بمشکلات بیمار آغاز می یابد. بیمار وادار میشود که هرچه بخاطرش خطور کند ولو بسیار جزئی و ظاهراً بی ربط و بی معنی باشد اظهار کند. اگرچه اظهار بعضی از خاطرات و اندیشه ها برای بیمار دردناك و مشکل ثابت شود از گفتن آن خودداری نکند . تحلیل کنندگان روحی دقت تام بخرج می برند که شرایط برای تداعی آزاد حتی الامکان آماده شود . حتمی است که همه

(c) ketabton.com: The Digital Library

چیز و هر چیزی که بخاطرش میگذرد بگوید، زیرا همه چیز و هر چیزیکه بخاطر بگذرد ازلحاظ روانشاسی تحلیلی مهم ومعنی دار است . تداعیات بذات خود محتوی تحت الشعور نمی باشند بلکه تنها تظاهرات خواهشات پس زده شده اند که بتغییر شکل وبتغییر لباس درخاطر خطور میکنند . خود تحلیل کننده نیز خودرا آرام ومستریح نگهمیدارد و به تخیل و اندیشه اش اجازه میدهد که تداعیات بیمار را آزادانه بررسی کند . پزشك ازراه معلومات وسیع خوددر تحلیل روحی باعماق خاطره های تغییریافتهٔ بیمار متوجه میشود وخواهشات پس زدهٔ بیمار را که بخود بیمار بی ربط وبی معنی معلوم میشود ، میشناسد . هرگاه بیمار در تداعیات خود دچار تذبذب میشود و یا اعتراض میکند که تخطر او بسیار خصوصی و یا اینکه بسیار چتی و بی معنی است ، تحلیل کننده فوراً دریافت مینماید که بمقاومت و پس زنی روبرو شده است ؛ چون عملیه انتقال ادامه می یابد مقاومت ها برهم خورده ازهم می پاشد و بیمار تمام چیز ها را برای تحلیل کننده بیان میکند.

خواب های بیمار بدو صورت تعبیر میگردد. دربعضی حالات محتوی خواب مشتمل است از سمبول های ثابت که فوری از طرف تحلیل کننده شناخته می شود. اکثر اوقات محتوی خواب بحیث یك نقطه آغاز برای پیشرفت و ادامه تداعی آزاد بکار برده میشود . بیمار تداعیات آزاد خود را مربوط به محتوی خواب کاملاً و بتفصیل بیان میکند. محتوای خواب و تداعیات مربوط آن بصورت تحت اللفظی پذیرفته نمی شود، زیرا این محتویات بوضع ظاهر آن تغییر پذیرفته یعنی صرف تظاهرات است و اصل کیفیت را تحلیل کننده ازشکل این محتویات استخراج میکند . اصل مطلبی که تحلیل کننده در صدد دریافت آن است عبارت است از (محتوای پنهان خواب و تداعی) . درمراحل اخیر تحلیل پزشك یا تحلیل کننده مفهوم تداعیات محتویات خواب را باساس فرضیه های روانشناسی تحلیلی برای بیمار تفسیر و تعبیر میکند . واین تفسیر و تعبیر در اصل تداوی نقش بزرگی دارد ومی توان آن را روش یا طریقه سومین تحلیل روانی تلقی کرد. مطلب تداوی آن است که به بیمار تفهیم گردد که منشاء مقاومت های وی عقده های ایام کودکی بوده است . وچون

(c) ketabton.com: The Digital Library

بیمار این مطلب را درك بنماید مقاومت های او درهم شکسته و براه بهبود و شفاء رهنمون میشود. در طریقه های معالجوی تحلیلی نبایستی چنین پنداشت که تحلیل کننده به بیمار بگوید که چنین کن و چنان مکن و یا اینکه بوی هدایت دهد که خاصیت های کرداری خود را ترك کند.

درین مورد توصیه و هدایت دادن بصورت قطع درست نیست. مطلب اساسی این است که لبیدو آزاد شود و (خود) تقویه یابد. هر گاه این دو مامول برآورده شود بیمار مشکلات خود را خود حل میکند بدون اینکه تحلیل کننده بوی مزیداً معاونتی کند.

بشرح فوق خلاصهٔ از فرضیه های تحلیل روحی بخوانندگان محترم عرضه شد. ناگفته نماند که راجع بفرضیه های روانشناسی تحلیلی از طرف روانشناسان آبژکتیف، انتقادات زیاد است که فعلاً از تذکار آن صرف نظر میشود. باوصف این انتقادات روانشناسی تحلیلی بعلم روانشناسی بحیث عموم خدمات قابل قدری را انجام داده و یك مجرای نوینی را برای تحقیق و بررسی پیچیدگی های جنبهٔ روانی کشوده است.

نیرنگ محبت چه بلا افسون بود
کانجانه من وتونه کم وافزون بود
سر تا قدم یار همین ما بودیم
لیلی آئینه خانهٔ مجنون بود
«بیدل»

(c) ketabton.com: The Digital Library

سیری در مثنوی مولینا

پوهاند مجددی

مثنوی

«نی حدیث راه پرخون میکند»

«قصه‌های عشق مجنون میکند»

شرح: ذاتی که کامل وعارف است راه عشق ومحبت را که پرازخون جگر است بیان میکند ومناقب انبیای ذیشان واولیای کرام را که درطریق عشق مستغرق اند حکایه مینماید. احوالی راکه متعلق به‌عشق‌است درنظم یا نثر ،مؤثرانه بیان کردن وسرگذشت اشخاص بزرگ را بابلاغت تامه شرح نمودن ، برای انسانها حایز تأثیرات بزرگ وفوایدگرانبهامیباشد .

مثنوی

«محرم اینهوش جز بیهوش نیست»

«مرزبان رامشتری جز گوش نیست»

شرح: کمالات معقوله ،افکار وخیالات عاشقانه راغیراز کسانی که‌به کمال صنع وقدرت ربانیه جناب واجب‌الوجود حیران وبیهوش گشته‌اند ، که‌میتواند بفهمد ؟ جهت‌فهم وادراك افاده های‌زبان به‌سامعه یی ضرورت‌است که‌قابل سمع وفهم باشد گرنه‌مثلاً دست وپاگرچه‌دارای‌قدرت وتوان هم‌باشند،سخنی راکه اززبان‌صادر گشته است نمیتوانند ادراك کنند .بلکه‌عضو خاصی‌میتواند این کاررا انجام دهد؛ بنابرین کسانی‌میتوانندبه‌اقوال‌عارف پی برند که‌ازادعاهای نفسی‌فارغ گشته‌وخویشتن را مستعد باستماع نموده باشند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

مثنوی

«درغم ماروزها بیگاه شد»

«روزها باسو ز ها همراه شد»

شرح: انسان درزندان‌دنیا گرفتار غم‌واندوه گشته‌مضطرب‌میشود. وازین‌سبب روزهای او درمیگذرد وبیگاه میشود. غم‌ها و کدورت‌ها بکسانی که‌دنیا وزمانه‌را تجربه نکرده‌اندوهدف صدمات ظالمانهٔدنیا وزمانه قرار نگرفته‌اند، وبه‌جناب حق تعالی‌دل نبسته‌اند خیلی‌شدید مینماید. اما باشخاصی که بمشکلات زیادی مواجه گردیده، ودرمدت‌حیات خویش به‌مصیبت‌های گرفتارشده اند، وباستاد مرحمت ربانی اطمنان دارندکه‌عاقبت مردمان نیکوکار سلامت و سعادت است، به چنین اشخاص‌غم‌های دنیا بی‌تأثیر وناپایدارمینماید.

بعضی انسانهای نیزوجود دارندکه‌مکدر نگشته بلکه ازکدرمتلذذمیشوند.

شاعرشهیر ترك «فضولی»مصراعی‌دارد که‌مفهومش‌چنین است:

«چون بلامرادوست دارد من‌هم آنرادوست دارم».

مثنوی

«روزها گررفت گوروباك‌نیست»

«توبمان‌ای آنکه‌چون‌توپاك نیست»

شرح: دربیت گذشته بیان شده که‌روز ها با سوز ها همراه شد و درگذشت ودرآن بیت اشاره یی بود که‌اززبان بعضی اشخاص‌با یك نوع تأسف اظهار شده است. ولی‌بنابر تأسف‌مذکور، چون مرحمت ومحبت جناب واجب‌الوجود بخاطر آورده‌شود، درین حالت به‌غم ها وگذشت روزها، اهمیتی داده نمیشود وبکسانیکه استعداد پذیرش نصیحت را دارند چنین میفرماید: اگر روزهای ما باکدرو ملال درگذشته باشد، جای خوف واضطراب نیست، زیراکدروملال دنیا مانند ایام ولیالی درگذرنده‌وناپایدار است. ودرمصراع ثانی‌این بیت به‌جناب

(c) ketabton.com: The Digital Library

ار حم الراحمین رجوع کرده میفرمایند : الهی ! اگرروز ها ی ما با غم و کدر درگذرد باکی نیست ، درحالیکه مایک مولای پاك وقادر مطلق داریم ،ازچه سبب درخوف وهراس باشیم ؟واین افاده، مبنی برحال عاشقانه یی است که بطور عارفانه و کمال صمیمیت واخلاص برمعشوق خطاب مینماید: توبمان یعنی رحمت وعشق توبماند.

شارح میگوید: این دوبیتی را که باعبارات (درغم ما) و(روز ها گر رفت) آغاز یافته اند ،هروقتی میخوانم وحقیقت آنهارا تحت ملاحظه وتأمل قرار میدهم قلباً خیلی مستریح میشوم .بکسانی که مثنوی شریف را مطالعه میکنند، توصیه مینمایم که اینگونه ابیات را ازبرنموده بمعانی وحقایق آنها تعمق وتأمل بیشتری بنمایند .

مثنوی

«هر که جزماهی زآبش سیر شد»

«هر که بی روزیست روزش دیر شد»

شرح : هر که درخلقت ماهی نبود واسیت با آب کمی سیراب شد. واین ایمایی است به صاحبان عقل وسط که فاقد استعداد روحانی بوده وراجع به اسرار وحقایق معنویه اطلاعات جزئی داشته وبان اکتفأ میورزند . ولی طوری که یك ماهی بدون اینکه شب وروز دربین آب باشد ، امرار حیات نمیتواند، اولیاءالله که دارای قابلیت کافی درروحانیت میباشند ،اگر بطور متمادی مظهر اسرار وحالات روحانیه قرارنگیرند مضطروبی قرار میشوند .هرکسی که فاقد رزق باشد روز های وی ازسبب آلام واضطرابات جسمیه وشبهات ذهنیه طولانی مینماید . زیرا در حالیکه اوقات مسرت بدون اینکه احساس شود بسرعت در میگذرد ایام کدر و ملال چنان محسوس میشود که دیر گذر باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مثنوی

«در نیابد حال پخته هیچ خام»

«پس سخن کوتاه باید والسلام»

شرح: کسی که خام و نارسیده است نمیتواند بحال پخته عارف معنوی و احوال حقیقیه پی برد. کسانیکه میخواهند بحقایق واقف گردند باید از گرم وسرد عالم فرار نکنند و برای احراز ترقی معناً ومادتاً بکوشند. طوریکه درمقدمه مذکوراست همواره بخاطر حسام الدین چلبی میگذشت که ای کاش حضرت مولینا با تألیف کتابی، حقایق روحانیه رابه مستعدین ایضاح وقلوب طالبین را احیاء فرمایند. در آن زمان حضرت مولینا این چند ابیاتی را که تااینجا ذکر شده است، برشتهٔ نظم درآورده بودند. چنانکه برحسام الدین چلبی فرمودند: «این ابیات را نوشته ام مطالعه کن!» بناً علیه حسام الدین به مطالعهٔ آن ابیات پرداخته واز آنها به غایت محظوظ گشت وازحضرت مولیا التماس نمود که مثنوی شریف را تکمیل فرمایند.

وبنابران حضرت مولینا این کتاب مستطاب را تکمیل نموده وبجهان انسانیت هدیهٔ گرانبهایی ارزانی فرمودند.

مأخذ: کتاب (ترجمه وشرح مثنوی شریف) نگارش مرحوم عابدین پاشا.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نویسنده : مرحوم داکتر هادی حسن

قاسم کاهی

مترجم : پوهاند میر حسین شاه

نسخهٔ منحصر به‌فرد دیوان قاسم کاهی که اوراقی ازسران افتاده وچندان شهرت ندارد مربوط بکتابخانه استادمسعود حسن رضوی از پوهنتون لکنهو است . اشعار این شاعر درزمان حیات او یعنی استیلا وغلبه مغول درتالار های سلطنتی و مجامع دراویش خوانده میشد (۱) .این دیوان معیوب وناقص وبیدخورده است وطوری خراب شده که کاهی شاید درسرودن اشعار آنقدر وقت صرف نکرده باشد که من درخواندن آن صرف نمودم. معذالك این دیوان تنها نسخه‌ای ازغزل های (۲) ازدست رفتهٔ کاهی است وکلاً شامل ۳۰۵ بیت میباشد . باین اشعار توانستم ٤۲۵ بیت دیگری بیفزایم. چنانچه نسخه ای که باهتمام من به‌چاپ رسید (۳) به ۱۷۳۰ شعر بالغ شدو آن مشتمل است بر: قصاید ومثنویها، غزلیات وقطعات ورباعیات. یکی ازمأخذ اشعار اضافی من مناقب مرتضویه میرمحمد صالح مشکین قلم بود . که به‌سال ۱۰۵٤ هجری تدوین شده و کرامات ومناقب علی کرم الله وجه رابیان میکند ومنتخبی است ازاشعار شعرای دری زبان .متأسفانه نسخهٔ چاپی مناقب هم مغلوط است وهم ناقص :کاهی

۱ـ بدیوانی. منتخب التواریخ. کلکته. چاپ ۱۸٦۹ متن. ج۳ ص ۱۷٤ :

در عالم شهرت یافته ـ در مجالس میخوانند وبزم سلوك واهل سلرك بدان ارایش میدهند.

۲ـ دیوان مشتمل بر قصاید و مثنوی های کاهی نیست.

۳ـ استادمحمد اسحق در سال ۱۹۵٦ از طرف انجمن ایران نشر شد .

رابعضاً کوهی نوشته ،مثلاً صفحهٔ ۵۹ کذا لك کا هی د یگر ی که بهمین املا است (میرعلی)درصفحهٔ ۲۰٤ آمده .این نام اخیر درنسخه بانکی پورشماره ٤۹۵ورق ۲٤۹ میرسید علی قابلی ثبت است. به تعبیر دیگر تخلص کاهی, راشاعردیگری جز قاسم کاهی نداشت .

مآخذ معاصر

برای معلوم کردن تاریخ های درزندگی قاسم کاهی و کار های مهم وی، مواد بسیارخوبی موجود است یعنی موادیکه خودشاعرتهیه نموده یااشخاص معتبری که آن (وقایع) را بچشم دیده اند .مثلاً علاءالدوله که نفائس الماثر اوبین سالهای ۹۷۳و۹۸۲ تألیف شد بزرگترین ماخذمنتخب التواریخ بدایونی است . ثانیاً نظام الدین احمد که طبقات اکبری اوشرح مفصلی از ۳۸ سال اول سلطنت اکبرراادارد ودر ۱۰۰۱ هجری تألیف یافته . ثالثاً امین احمد رازی است که پسرعم اعتماد الدوله پدر ملکه نورجهان بود ودرزمان سلطنت ا کبر به هند آمد و هفت اقلیم خودرا در۱۰۰۲نوشت رابعاً شیخ بدیوانی مورخ دربار اکبر که منتخب التواریخ خودرادر ۱۰۰٤ تکمیل کرد.. خامساً دو ملك الشعرای دربار اکبر غزالی وفیضی که بالترتیب در ۹۸۰و۱۰۰٤ هجری وفات یافتند.سادساً ابوالفضل وزیردربار اکبر که آیین اکبری خودرادر۱۰۰۵ تألیف نمود و بدیهی است اشخاصی که واقعه‌ای رابه چشم دیده باشند،اگرواقعهٔ مزبور راجداجدا به یك صورت بیان کنند، باو جود آنکه گفتارشان تعجب آور وغیر معمول باشد بایدقبول گردد .

تاریخ تولد ووفات قاسم کاهی

دیوان فیضی تاریخ وفات کاهی را ۲ ربیع الثانی ۸۸۹ هجری می نویسد.(۱) .

---

۱) دیوان فیضی نسخه کتابخانه بانکی پور. شماره ۲٦۱ ورق ۳۵٤ :

افسون که شد قاسم کاهی فانی — در گلشن دهر کرد پر افشانی

تاریخ مه وسال وفاتش جستند — گفتم: «دویم ازماه ربیع الثانی»

(c) ketabton.com: The Digital Library

وطبقات اکبری ج ۲ . ص ٤٨٥ چاپ کلکته (۱۹۳۱) گفته است : (مدت صدو بیست سال عمر یافت هفت اقلیم می نویسد : «عمرش آنچه شهرت دارد صدوده سال بوده چنانچه از روی ظرفگی میگفته که من از خداده سال خوردترم . اگرچه از هر سه نسخه هفت اقلیم (نسخه دیوان هند شماره ٩٤/اته ٧٢٤ ورق ٥٠٢ ب، نسخه کتابخانه دولتی آصفیهٔ حیدر آباد، شماره ٤٦٥ ورق ۳۸۵ ونسخه انجمن آسیایی بنگال) عبارت اریك نوع خوانده می شود اما شوخی از شاعری پیر بدور است که بگوید سنم بسن خدا نزدیك شده ولی از شطحیات صوفیه این گفتار بعید نیست. تصادفاً منتخب التواریخ می نویسد :

«سلطان سپلکی روزیکه ملاقاسم کاهی رادیده پرسیده که سن شریف چند باشد قاسم گفته که از خدادوسال خردم. سلطان گفته: که مخدوم ماشمارا دوسال زیاد میدانستیم طولیت عمر خود را کم میفرمایید ، ملاقاسم خنده زده گفته توقابل صحبت مایی مخفی نماند که چون روش ملاقاسم همه جا اخذ وجر بود این سخن را از شیخ بایزید بسطامی قدس سره گرفته که انا اقل من ربی بسنتن. واین ازجمله سطحیات (کذا) صوفیه است وبعضی عرفا چنین تحویل آن نموده اند که من از خدای عزوجل بدو سال یعنی بدو صفت خردم که وجوب وقدرت باشد چه بنده مظهر همه صفات ربانی واخلاقی خدایی میتواند بود غیر این درصفت از آنکه داغ حدوث و عجز هرگز از پیشانی خلقت اوزایل نمی تواند شد » .

معذالك بادلایل مقنع کاهی ۱۲۰ یا ۱۱۰ سال عمر کرد وبنابران باید به سال ۸٦۸ یا ۸۷۸ هجری بدنیا آمده باشد. اما باین نمی توان اکتفا کرد زیرا هفت اقلم مینویسد: «در پانزده سالگی خدمت مولانا عبدالرحمن جامی رادریافت»(۱) ومنتخب میگوید : اگرچه صحبت مشایخ متقدمین وزمان مخدومی مولوی جامی قدس سره وغیر ایشانرا

---

۱ ـ نسخه دیوان هند شمازه ۱۵٤ ته ۷۲٤ ورق ۵۰۲ ج .

(c) ketabton.com: The Digital Library

دریافته همه عمر بالحادو وزندقه صرف کرده ».

حالا اگر این ملاقات‌درسال آخر زندگی جامی ۸۹۸ صورت گرفته باشد وکاهی درآنوقت پانزده ساله‌باشد به‌سال مرگ خود(۹۸۸) لااقل ۱۰۵ساله‌میشود .پس این دوقول که کاهی ۱۲۰یا۱۱۰ ساله‌بوده وجامی‌رادرپانزده سالگی‌دیده موئدیك دیگرنیست . پس بایـد بگویم که کاهی دردو ربیـع الثانـی ۹۸۸هجری وفـات نمود ودر۸٦۸ هجری یا ۸۷۸ هجری بدنـیاآمد، وجامـی رادر ۸۸۳یـا۸۹۳دید ونیز از دو تاریخ تولد ۸٦۸ یا۸۷۸ هجری‌ارجح قدیمی تر آن است ،نه ازانجهت که کاهی پیررا پیر ترمیسازد بلکه باین نسبت که نظام الدین احمد که ازدرباریـا ن اکبر بود راجع به وی نسبت به امین احمد رازی که درهند جزمسافری بیش نبود معلومات بیشتری دارد .بالاخره هیچکس نمی تواند ۱۲۰ساله شود مگرآنکه هیکل قوی داشته باشد وراجع بان اشارتی درهفت اقلیم هست :

«باوفور علوم‌ظاهری از ابطال رجال بود چه مکر ریك تنه باده و بیست‌مجادله کرده فایق آمدی در دویدن بربسیا ری از جلدان زمان سبقت جستی[۱] .

دورهٔ اول زندگانی کاهی

سید نجم‌الدین‌محمدابوالقاسم کاهی (۱)حوالی ۸٦۸ درمیان کال (۲)ولایت سمرقند ، یاکوفین (۳) درسغد بدنیا آمد .در۸۸۳ باجامي ملاقات نمود وبنابر آن باید به‌هرات آمده‌باشد . زیراجامی درآنوقت درهرات بود وبعد ازآن بکابل‌آمد ودر آنجامدت زیادی باحتمال پنجاه‌سال اقامت کردوی خودرا کابلی‌میخواهند :

کاهـی توبلبل چمن آرای کابلـی زاغ وزغن نه‌ای که به هندوستان شوی.

---

(۱) هفتاقلیم نسخهٔ دیوان‌هند شماره ۹٤ اته ۷۲٤ ورق ۵۰۲ :

مولاناقاسم کاهی سیـد است نامش نجم‌الدین محمد وکنیتش ابوالقاسم بوده

(۲) آیین اکبری‌ص ۳۰٤ : قاسم کاهی عرف‌میان کابلی

(۳)رجوع کنیدبه تقی کاشی‌درخلاصه الاثار .

(c) ketabton.com: The Digital Library

هفت اقلیم میگوید مرزا عسکری دربدخشان به کاهی خزانه ای داد مشتمل برهژده کرور ، همه آنرا بین فقراو محتاجان تقسیم کرد . اما دلیلی نیست عسکری که‌در ۹۲۱ درخانه بابر بدنیا آمده دربدخشان حکومت‌نموده باشدیاخزانه ای‌داشته باشدکه قارون برآن رشك‌برد.

کاهی همه‌عمر مجرد زیست :

عروس دهر کاهی رانزیبد　　از آنرو همچو عیسی گشته فردم

اگرچه درهوس ازدواج نبود درطمع سفر هند افتاد . زیرا د ر اوایل سلطنت مر زا شاه‌حسن ارغون. ازامرای سند (۹۳۰-۹٦۲ هجری) (۱) صوفی‌و الامقام میرهاشم کرمانی معروف‌به‌شاه‌جهانگیر، که ازطرف‌پدربه شاه‌قاسم‌انوار وازطرف مادربه‌شاه نعمت‌الله‌ولی نسب میرساند به‌سندآمدو کاهی به‌دیدارمیرهاشم‌به‌بکررفت پس این واقعات به ترتیب آتی‌صو رت میگیرد : شاه حسین در سند به سال ۹۳۰ هجری پادشاه‌می‌شود(۲) وبعد از آ ن کرمانی دراوایل سلطنت شاه‌حسین به سند میاید (۳) .

«میرهاشم کرمانی معروف بشاه جهانگیر دراوایل سلطنت میرزاشاه حسن (٤) ازخراسان بسند آمده رحل‌اقامت انداخت» (٥)

«کاهی دربکریه صحبت هاشمی کرمانی که‌شاه جهانگیرنام داشته رسیده‌منفعت بسیاریافته» و از ینجاه معلوم میشود که کاهی درحوالی ۹۳٥ در بکر بوده . کاهی و کرمانی تاچه‌وقت دربکرباهم بودند؟معلوم‌نیست .در ۹٤۰ کرمانی تتهه‌بودودرآن جامنازل الا ثارش راتمام کرد وآنرا به‌شاه‌حسن تقدیم نمود.(٦)

---

(۱) طبقات‌اکبری‌ص ۷۸۲ و ۷۸۹.　(۲) همان کتاب ص ۷۸۲　(۳) تاریخ معصومی ص ۲۰٥
(٤) درطبقات‌اکبری‌ج ۳ جزو(۲) کلکته ۱۹۳۹ ترجمه B,De این نام‌حسین‌آمده امابه‌استنادتاریخ معصومی و معاصروی‌کرمانی باید حسن‌باشد (٥) هفت‌اقلیم نسخه دیوان هند شماره ٤۹ اتا ۷۲٤ ورق ۵۰۲　(٦) منازل الاثار نسخه موزه بریتانیا Add٦٦۳۱ به‌نقل از ریو. کتلاك نسخ خطی موزهٔ بریتانیا ۸۰۲ ب۸۰۳

(c) ketabton.com: The Digital Library

ودر ۹۴۶ جانب حجاز حرکت کرد و در کج مکران بدست دزدان کشته شد (۱) پس اگر کاهی در ۹۳۵ به سند آمده باشد و منظور او در این کار تکمیل معلومات عرفانی (۲) در خدمت پیر عالی مقداری بوده باشد باید چند سالی در آن جا اقامت کند. در ۹۴۰ کاهی در سومنات بود. خودگوید: بردر سومنات پیر مرد هندورا دیدم که این شعر رامیخواند و من از او آنرا یاد گرفتم:

هندوی پیری بدر سومنات　　خواند یکی بیت و من آموختم
حاصل عمرم سه سخن بیش نیست　　خام بدم پخته شدم سوختم (۳)

این هندو باید این شعررا از [جلال الدین] رومی نقل کرده باشد که در آثار او به سه صورت آمده اول عبارت کاهی که شبه عبارت شبلی است (۴) ودوم باین ترتیب (۵)

چند قبا برقددل دوختم　　چند چراغ خردافروختم
پیرفلک راکه قراریش نیست　　گردش بس بوالعجب آموختم
گنج کرم آمده مهمان من　　وام فقیران ز کرم توختم
حاصل از این این سه سخن بیش نیست　　خام بدم پخته شدم سوختم

وبالاخره: (۶)

حاصل ازین این سه سخن بیش نیست　　سوختم وسوختم وسوختم.

شاه حسن خسرو شیرین سخن　　انبته الله نیا تاء حسن
دربنه تنه حریم المثال　　حرسه الله من الاختلال
نهصد وچهل بود که این نظم پاك　　نقش بقا یافت از این لوح پاك

در ینجا می بینیم که نام پادشاه حسن است نه شاه حسین که در طبقات اکبری ترجمه B. De آمده ج ۳ جزء ۲ ص ۷۸۳ کلکته ۱۹۳۹

(۱) تاریخ معصومی ص ۲۰۶: دز اواسط شهور سنه سته و اربعین تسعمائه عزیمت سفر حجاز از راه کج و مکران نمود و در اثنای راه از دست قطاع الطریق شربت شهادت چشید.

(۲) بدیوانی منتخب. متن. ح ۳. ص ۱۷۳ میگوید: در تصوف (کاهی) بیقرینه روزگار است.

(۳) دیوان کاهی (۴) سوانح مولانای روم ص ۵۶. (۵) دیوان مولانای روم پوهنتون علیگر مجموعه نسخ سبحان الله $\frac{۸۹۱-۵۵۱۱}{۷۴}$ ورق ۱۰۳ ب. (۶) دیوان مولانا رومی. پوهنتون علیگر. مجموعه نسخ سبحان الله $\frac{۸۹۱-۵۵۱۱}{۷۵}$ و نیز کلیات شمس تبریز چاپ نولکشور ص ۵۷۵.

(c) ketabton.com: The Digital Library

برگردیم بکاهی . باوجود آنکه‌تذکره نویسان‌درین مورد چیزی نمیگویند کاهی ظاهراً از ۹٤۰ تاحوالی ۹۵٦ هجری در گجرات بوده زیرا اشعاری خطاب به‌دوامیر گجرات دارد : اول سلطان بهادرغازی که از۹۳۲ تا۹٤۳ سلطنت داشت دوم سلطان محمدخان‌غازی ظل‌الله که‌از۹٤۳تا۹٦۱ حکومت نمود .

فلک تا کشتی بختم کشد برساحل شادی
کسی در بحر و برسر گشته‌دارد همچو خاشاکم

سپهر مکومت‌سلطان بهادرخسروغازی مبادا آفتاب دولت او ازسر ماکم
یارب همیشه بادا دراوج سر فرازی سلطان‌ملک‌معنی محمودخان‌غازی
گویند اهل معنی ظل الله است سلطان یعنی حقیقت آمددرصورت مجازی
خالی مباد بزمت یک دم زخوبرویان تاهست‌جلوهٔ‌حسن‌تاهست عشقبازی

کاهی وقتی به‌گجرات آمدبرای اولین‌بار دریا را دید طبعاً از کشتی بخت‌خود که‌برساحل نیکبختی رسیده‌است سخن میگوید :

کشتی بختم زدریای‌غم آیدبرکنار کوکب طالع اگرگردد شبی رهبرمرا
همچو کشتی مرو به هرسویی گرد خود گرد آسیا کردار

وشاید این‌اشعار نیز درگجرات گفته‌شده باشد . ازنظر روحی به هرحال قابل ملاحظه است که کاهی درقصیده‌ای که‌درمدح سلطان بهادر«پادشاهی که‌در کشور بحری حکومت داشت» سروده ازبحر متأثر شده ونیز لقب غازی مبالغه‌نیست زیرا سلطان بهادر درین ایام مکرراً علیه‌راجپوت ها می‌جنگید :

در۱۵۳۲ پس‌ازانکه ۷۰۰ زن به‌شمول دورگه‌ویدی‌زیباخودرا آتش زد (۱) وخرمن گلی به‌خاکستر مبدل شد ریزن Raisin را ازسلهدی Silahdi بدست آورد. ونیزدر۸ مارچ ۱۵۳۵ سلطان بهادر چیتورا متصرف شد وزنان زیادی به‌پیوی

---

(۱) Cambidge Histoty of ndia ج ۳ص۳۲۸ و Commissarit در History of yaj rat ج۱. ص ۳۲۸، ۱۹۳۸ .

از کرناوتی Karnavati رسم‌جوهر را بجاآوردند .(۱)

ازقصاید کاهی معلوم‌میشود که کلمهٔ سلطان‌راهمه جاوزیاد استعمال نموده اما ازحامیان‌خود تنهاسه‌پادشاه راغازی‌خوانده . سلطان بهادر و اکبر مستحق این لقب بودند. سلطان‌محمود ثالث‌نیز که‌در۹۵۳ تا۹۵۵-۱۵٤٦ - ۱۵٤۸ علیه پرتگالی ها جنگیدحق‌داشت به‌این‌لقب‌یادشود. وی سعی‌مینمود قلعه‌دیورا دوباره بدست دارد امادرحمله اول بروز۲٤ جون ۱۵٤۸ جنرال اوصفرخان با۲۰۰۰ نفربه قتل رسید ودرحملهٔدوم درده نومبر،رومی‌خان با۱۵۰۰ نفرکشته‌شد و٤۰ توپ ثقیل و۱٦۰ توپ‌خفیف ازتصرف اوبیرون‌رفت.وچون جودی کاستروJoao de castro فاتحانه به‌گواداخل گردید، اسیران‌مسلمانان‌وی درغل‌وزنجیر به‌دنبال اوروان بودند، وبنابرآن کاترین‌ملکه پرتگال گفت : وی‌چون مسیحی فتح‌نمود وچون کافرین [درین فتح] شادمانی کرد . در۱۵٤۷ جودی کاسترو سعی کرد در نزدیکی بروج پیاده‌شود اماسلطان‌محمود ۱۵۰۰۰۰ نفر رابه هشتادتوپ آماده نگهداشته بود کاستروی‌مزبورپس‌ازتاراج بعضی‌ازبنادربجانب گوارفت‌ودر۱۵٤۸/۹۵۵قرارداد صلحی منعقدگردید . (۲)

مایه‌تأسف‌است که‌شاعرعزوات‌سه‌غازی‌حامی‌خوداذکرننموده : دراکثرقصایدی که‌درمدح اکبرسروده‌شده ذکری ازفتوحات وی نیست . گاهی بیشتر به‌جنبه‌های فرهنگی فتوحات متوجه‌بود وبنابرآن‌علاقه اکبررابه فیل وعشق‌سلطان محمودرا به‌زن‌فراموش‌ننموده: (تاعشق وحسن باقی‌است-بزم‌توازمهرویان‌خالی‌مبادا) چه‌دعای مناسبی‌برای امیری که‌در۱۵٤۹/۹۵٦ پایتخت خودرابه‌محمود آبادبرد ودرآنجا باغی‌به پهنای٦میل ساخت. درهرگوشهٔباغ‌عمارتی‌بود ودرپهلوی‌هرعمارت‌بازاری ودرهردکان بازار پریرویی مشغول فروختن داروی مسکرومقوی درگوشه‌های

(۱) همان کتاب ح ۳ ص . ۳۳.

(۲) کذا ص ۳٤۰-۳٤۱.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خلوت باغ درخت کاری های ساخته شده بود که تنه درختان را با زربفت و شاخه های آنرا با پارچه های ابریشم آراسته بودند درین خلوت گاها امیر چون امـرای دیـگر شرقی با غزال چشمان خود مشغول خوشگذرانی بود . (١)

اگر کاهی از ٩٤٠ تا ٩٥٦ در گجرات بوده باشد (و این تاریخ تا حدی صحیح است زیرا از یک طرف باید مدتی گـذشته باشد تا کاهی سایه نشین و پروردهٔ سلطان بهادر (وفات ٩٤٣) شده باشد علاوتاً اگـر افتتاح باغ، در ٩٥٦ نمی بود خوشگـذرانـی سلطان محمود ذکر نمی شد) چرا به جلمهٔ همایون بر آن جا کـه از ٢١ شوال ٩٤١ آغاز و به ٣ ذی الحجه ٩٤٢ (٢٥ اپـریل ١٥٣٥ تا ٢٤ می ١٩٦٣) انجام یافت اشاره نه شده؟ شاید علت آن این باشد که کاهی به جنگ و فعالیتهای عسکری توجه نداشت و حتی این [قول] در مورد واقعات فتنه انگیزی که از ٩٤٢ تا ٩٤٣ دوام داشت و دران درمـدت سیزده ماه و سیزده روز امپراتوری را بدست آورد و از دست داد صدق میکند. ولی انعکاسی از حملهٔ همایون را در قصیده ای کلمه در مدح عسکری دارد میتوان؟ پیدا کرد. (٢)

شاهنشه زمانـه و خاقـان روز گـار　　سلطان عصر خسرو دین شاه عسکری

بادا دعای جـان تو ورد سخنوران　　تا در جهان بود سخن از شعر و شاعری

زیرا کاهی عسکری را کـه در ٩٤٢ نائب السلطنه همایون در گـجرات مقـرر شد و مرکز او احمد آباد بود، امپراتور میخواند و راستی عسکری در ادعای پادشاهی گجرات وسیله فراهم میکرد (٣)

باوجود آن کاهی پس از آنکه از ٩٤٢ تا ٩٥٦ در گجرات اقامت داشت به کابل آمد. هفت اقلیم می نویسد :

---

(١) کومی سارت ، تاریخ گجرات ، ص ٤٢٧ (بانگلیسی)

(٢) دیوان کاهی .

(٣) کمرح بیستری اف اند یاج ٣ ص ٣٣٣

درزمان ابد مقرون شاهنشاهی ، اکبرازراه بکربه‌هند آمد (۱) امااین قول صحیح نیست زیرا که‌بایزیدبیات که‌معاصر کاهی‌بوده در کتاب تاریخ همایون واکبر (سال تألیف۹۹۹) صورت نام‌اشخاصی رامی‌نویسد که‌به‌سال ۹٦۱ (۲) درخدمت اکبر ازکابل به‌هند آمدند. ودرآن‌صورت اسامی‌نام‌ملاقاسم کاهی‌وخواهرزادهٔ‌اومیرقاسم دیوانه نیز بود:

«ملازمان‌شاهزاده عالمیان جلال‌الدین محمداکبر میرزا دررکاب ظفرقرین بود بدین‌تفصیل ... ملاقاسم کاهی، میرقاسم‌دیوانه.خواهرزادهٔ‌مشاورالیه».

آیا امیران گجرات ولی نعمت های کاهی بودند؟

طوریکه خواهم دید قسمت برجسته سفر **کاهی** به **هند** اقامت اودر گجرات بوده . باکمال تعجب بایدگفت که شواهد خارجی در**تائید** اقامت کاهی در گجرات موجود نیست واگرامرای گجرات حامیان کاهی ثابت نشوند استدلال من به جایی نمیرسد . پس‌تشخیص‌من دراینکه‌امرای گجرات حامیان کاهی بودند تحقیق بیشتری میخواهد .

ازلحاظ زمان این اشخاص را باید انتخاب نمود :

۱ـ بهادرخان‌نوهانی پادشاه‌بهار درسه‌سال آخر سلطنت خودرامحمودشاه‌خواند.

۲ـ سلطان بهادر. که بربنگال مسلط شد، ۹٦۵ (منتخب . متن ۳۰ص ۲۵)

۳ـ سلطان بهادر، ازگجرات ۹۳۲ـ۹٤۳ هجری .

٤ـ بهادرخان جاگیرداربنارس ۹٦٤ـ۹۷٤ برادرخان زمان .

محمود های ذیل :

۱ـ سلطان‌محمودملتان، ۹۰٤ـ۹۳۱هجری، طبقات اکبری. ترجمه‌انگلیسی۸۰٦

(۱) هفت‌اقلیم نسخه دیوان هندشماره ٤۹ ورق ۵۰۲ب

(۲) این‌تاریخ ازروی‌ماده تاریخ (نهصدوشصت ویکی) معلوم می‌شود. واین ماده تاریخ هم‌ازروی عدد وهم حساب ابجد همان ۹٦۱است

(c) ketabton.com: The Digital Library

٢- محمودخان نوهانی . که‌بامرعسکری‌بسال٩٣٦درگهاگره جنگیدوجا گیری بارزش٢٥٠الك روپیه‌دربنگال‌باوداده شد. بزجی ، همایون‌پادشاه . ج ٢ص٢٠٨.

٣- سلطان محمودشاه غیاث الدین که بربنگال مسلط شد و ٠٠٠ و١٠زن‌صیغه داشت وبسال ٩٤٤ درکهل‌گون Kahalgoan درگذشت (بزجی. همایون پادشاه . ج ٢ . ص ٢٠٨) .

٤- سلطان محمود ثالث ازگجرات . ٩٤٣-٩٦١ ه .

٥- سلطان محمود پادشاه بکر٩٦٢-٩٨٢ (طبقـات اکبری . ترجمه انگلیسی ص ٧٨٤-٧٨٦) .

جهت تطبیق نهایی‌سه علامت موجود است: (١) کاهی اوایل سلطنت شاه‌حسن ارغون دربکربود (هفت اقلیم) وسلطنت اواز٩٣٠ هجری آغازمیگردد (طبقات اکبری، ترجمه انگلیسی . ص ٧٨٢ شماره ٣) (ب) کاهی بسومنات درگجـرات رفت (ج) کاهی در٩٦١هجری باشهزاده اکبراز کابل حرکت نمود .

اکنون چون‌دلیلی دردست نیست که کاهی قبل ازرفتن‌به بکردراوایل‌سلطنت شاه حسن به پنجاب رفته‌باشد، زیراخودگوید: (زاغ وزغن‌نه ای که‌به‌هندوستان شوی) ونیزمعلوم‌نیست که کاهی درطول زندگی‌اش‌به‌بهاروبنگال‌رفته‌باشد بنـابران موضوع سلطان محمود امیرملتـان که در٩٣١ و٩٣١ وفات نمود وبها دران ومحمودان بهار وبنـگال اصلاً ازمیـان میرود . پس مجبوریم ازیك طرف سلطان بهادرگجرات وبهادرخان را انتخاب نماییم وازطرف دیگرسلطان محمود ثالث‌گجراتی وسلطان محمود بکررا.

خان‌زمان که‌تخلص اوسلطان‌بودوبرادرش‌بهادرخان‌متخلص به‌بهادربدون‌شبه‌ازمربیان کاهی بودند: ایشان دردیوان‌کاهی چهارمرتبه به وضاحت بنام‌خان‌زمان‌وبهادرخان یاد شده اند . (١)

١- در اصل بکسر(ن)

(c) ketabton.com: The Digital Library

سلطان عصر خان زمان خسرو زمین　　باشد همه زمین وزمان در وفای او

خان بن خان زمان شاه بهادر سلطان　　که تماشای جمالش گل و گلزار من است

خسرو عادل بهادر خان شهٔ جمشید فر　　انکه دوران وی از دور سلیمان خوشتر است

سپهر کرم خان اعظم بهادر　　بد ورانش از کان و دریا که گوید

اگرچه درین چهار ماخذ واضح از دو خان (که باهم برادر بودند) مدح فراوانی شده ولیکن [یك مطلب] قابل توجه است . که [شاعر] کلمهٔ غازی را هیچ جا استعمال ننموده . چون غازی لقب مهمی است و گاهی در قصاید زیاد خود آنرا در مورد عسکری ، همایون، و گاهی حتی اکبر استعمال نمی نماید، معلوم است که بیت زیر :

سپهر مکرمت سلطان بهادر و خسرو غازی

مبادا آفتاب دولت او از سر ما کم

با تأکیدی که در کلمهٔ غازی است ولی نعمت او نباید سلطان یعنی خان زمان یا بهادر خان باشد بلکه شخص کاملاً دیگری (یعنی سلطان بهادر غازی) است . وچون کاهی قطعاً در سومنات بوده این سلطان بهادر غازی نمیتواند جز سلطان بهادر امیر گجرات امیر دیگری باشد .

تا جاییکه به دو محمود مربوط است : کاهی در اوایل سلطنت شاه حسن شاه ارغون وحدود ۹۳۵ هجری در گجرات بود، در حالیکه در ۹٦۱ در کابل اقامت داشت بنابر آن اگر این حامی محمود خان غازی باشد :

یارب همیشه باد در اوج سرفرازی　　سلطان ملك معنی محمود خان غازی

گویند اهل معنی ظل الله است سلطان　　یعنی حقیقت آمد در صورت مجازی

خالی مباد بزمت یکدم زخوبرویان　　تا هست جاوه حسن تا هست عشق بازی

باید با امیر بکر تطبیق شود. که سلطنت او در ۹٦۲ (طبقات اکبری، ترجمه انگلیسی ص ۷۸٤) آغاز گردید وازاین جامعلوم میشود که کاهی پس از آمدن بهند در ٦٦۱ دوباره بآن جا سفر کرد. وآن بسیار بعید معلوم میشود زیرا دورهٔ دوم زندگی کاهی را

(c) ketabton.com: The Digital Library

در هند میتوا ن به تفصیل مطالعه کرد وتمام شواهد داخلی وخارجی د لالت میکند که کاهی بین سالهای ۹٦۱ تا ۹۸۸ در اگره، دهلی، جواتیور، بنارس وپشاوربود. ازطرف دیگرا گرسلطان محمودرا با امیر گجرات تطبیق دهیم، موضوع اصلی ثابت می‌شود. باین معنی که لقب غازی وظل‌الله علی الارض برای امیرگجرات نسبت به حکم کوچك بکربیشترمناسب است.

(ب) ایکه اورا عاشق خوانده اگرچه اکثرامیران شرقی زنان را دوست‌دارند امامحمود ثالث از۹۵٦ به‌بعد مردی بود خیلی عاشق پیشه و(ج) تسلسل تاریخها زیرا بهادر از۹۳۲ تا۹٤۲ در گجرات حکومت‌داشت ومحمود ثالث از۹٤۳ تا۹٦۱ هجری.

«باقی دارد»

کر طالب صادقی زنا یافت منال　　پیدا گردد
این عقده که بسته‌است وهمت به خیال　　هم واگردد
گر آبله بسته است پای طبت　　زنهارمخسپ
شاید که ازین بیضه برآید پروبال　　عنقا گردد

«بیدل»

(c) ketabton.com: The Digital Library

(۳)

حضرت محمد (صلعم) درسفر شبانهٔ معراج از مسجد الحرام وارد مسجد اقصی شدند. چنانکه در قرآن مجید آمده است :

«سبحان الذی اسری بعبده لیلامن المسجدالحرام الی المسجدالاقصی الخ (۱) یعنی منزه است آنکه بندهٔ خود را شبانه از مسجد الحرام بمسجداقصی که پیرامونش را مبارك ساخته ایم برد تاآیات خود را باو نشان دهیم . هر آیینه خداوند شنوا وبینا است . »

از همان روز گار این جا یگاه متبرك شده و همگی خلفا و سلاطین اسلام از عبدالملك خلیفهٔ اموی (۲) تاسلطان سلیمان قانونی جهت گنبد ، مقابر ، زاویه ها و تالابهای عمومی وتزیین آن کوششهای فراوان بکار برده اند . چنانچه روزبروز بوسعت وپهناوری آن بیفزود وساحهٔ سی وچار ایکرزمین را دربرگرفت (۳) .

طاقهای مسجداقصی بشکل جناقی است و محراب آن تزیینات عالی دارد . از نوشتهٔ کتیبهٔ آن برمی آید، که محراب مذکور در عصر صلاح الدین ایوبی در سال

---

(۱) قران مجید . سوره اسری آیه ۱ .

(۲) Islamic Art .T.Rice و P.11

(۳) History of theArabs'Hitti و P.265.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۵۸۳ هجری ۱۱۸۷ میلادی ساخته شده است . (۱) منبر مسجد اقصی چوبی است ولی باعاج وصدف منبت کاری‌شده وآنهم درسا ل ٦٥٤ هجری =۱۱۱۷ میلادی ساخته‌شده بود . (۲) در دو طرف راست و چپ مسجد اقصی دو مصلای قدیمی موجود است که‌دارای ستون‌های مارپیچ وجناقی است وبمقام حضرت‌عمر (رض) مشهور است.بعلاوهٔ آن‌مصلای‌حضرت زکریا هم درهمین‌محل واقع‌شده‌است .(۳)

امویان‌مرکز خلافت‌رابدمشق انتقال‌دادند . دمشق آفتاب مشرق(٤) وفردوس زمین گردید(۵)ودرفرصت کوتاه براثرتشویق خلفای اموی، مرکزبزرگ هنری و معماری گردید ونام‌شکوهمند گذشته را احیا نمود . امویان با اعمار مسجد ها ، کوشکها ، لشکرگاهها وشهرهابلند آوازه‌گردیدند ونام‌خویش را در دفتر تاریخ هنر اسلامی جاودانه ساختند .

خلیفه ولید ۸٦-۹٦ هجری = ۷۰۵-۷۱۵ میلادی یکی از دوستداران بنام فن معماری بود . چنانکه‌درطول دورهٔ خلافت‌ده‌سال‌او، همگی مردم‌پیوسته‌ازعمارات زیباگپ میزدند .(٦) به‌اثر ازدیادشمار مسلمانان ، خلیفه ولید اقدام مهمی بکار بست‌ودردمشق مسجدشکوهمندی بنا کرد که ازحیث زیبایی و نقاشی ها تا به امروز آثار زیبای هنری بشمار میرود .

خلیفه ولید درسال ۸۱هجری = ۷۰٦ میلادی‌محلی را که‌درطول‌سالیان‌پیشین بتکده بت‌پرستان بود،وبوسیلهٔ تودیوسیوس(۳۷۹ - ۳۹۵ میلادی) که خود آیین مسیحی داشت‌وآنرابه کلیسای درآورده بود،به‌مسجد جامع‌دمشق تبدیل کرد. (۷)

---

(۱) تمدن اسلام و عرب ، گوستاو لوبون ،ترجمهٔ فخرداعی گیلانی ،ص ۱۹٦.
(۲) ایضاً ص ۱۹٦ . (۳) ایضاً ص ۱۹٦ .
(٤) تمدن اسلام و عرت ،گوستاو لوبون ،فخرداعی گیلانی ص ۲۰۰ .
(5) Orient under the Caliphs'Kramer, P.139.
(٦) الفخری‌صفحه ۱۷۳ .
(7) Early Muslim Architecture'A·Cres Well'P·50 'Islamic Art And Architecture'E·Kuhnel'P.35·

مسجد جامع دمشق ساحهٔ وسیعی را احتوا میکند . صحن مسجد بشکل مثمن بنا گردیده است وازمشرق بمغرب ۱۲۲ ونیم متر (۴۰۲فت) مشرق آن ۵۰متر (۱۶۴ فت)ومغرب آن ۴۷،۸۷متر (۱۵۷فت)است . و هم مسجد در قسمت جنوبی آن واقع‌شده و۱۳۶ متر(۴۴۶فت) طول دارد وعمق آن‌متجاوز از۳۷متر(۱۲۱فت) می باشد. حرم‌مسجد ازسه‌ردیف طاق‌هاکه بادیوارشمالی متوازی است، تشکیل یافته و یك‌محوط عریض از شمال بجنوب امتداد دارد و تاقها را بدو حصه مساوی تقسیم میکند . چنانکه هر قسمت آن یازده اتاق دارد . (۱)

دربنای‌مسجد جامع دمشق هنرمندان ممالك مختلف استخدام گردید . چنانکه بوسیلهٔ یك معمار خراسانی طرح ریزی گردید و کاشی سازان سوریه در تزیین آن کار نمودند . (۲) وموزائیك کاران بیزانسی بر اثر خواهش خلیفه ، ازجانب امپراتوران بیزانس به دمشق فرستاده شدند و در امر تعمیر این مسجد سهم فعال گرفتند .(۳) مواد تعمیرات وهنرمندان‌از مصروارد میگردید . (۴)

مسجد جامع دمشق از حیث تاریخ هنر نقاشی اهمیت فراوان دارد . متأسفانه شمار زیاد از موزائیك آن براثر زلزله ها وحریق ها نابود گردیده که فعلا یك قسمت محدود آن در صحن مسجد و بسیار محدودآ ن درداخل مسجد باقی مانده است وشماری از موزائیك آن درطول قرون وسطی تازه به آن اضافه گردیده است . از خلال آثار محدودیکه بدست افتاده بخوبی

---

(1) Early Muslim Architecture'A.Creswell.P.51.

(۲) راهنمای‌هنر اسلامی ،دیماند ،ص ۲۷ .

(3) Arab Painting,R.Ettinghausen,P.22 .

(4) History of The Arabs,Hitti,P.265 .

میتوان بعظمت و شکوهمندی هنری آن بنای عظیم پی برد (۱) بازیبایی های که در ساختمان مسجد جامع دمشق بکاررفته، الحق موزائیك‌های آن ازهمگی آثارورومی وهلن وبیزانسی برتری‌دارد ونه تنهاازشاهکارهای دنیای اسلام بشمار میرود، بلکه اززیباترین تزئینات موزائیك درسراسرجهان محسوب میشود. (۲)

نمایش‌های معماری ازخصوصیات تازه مسجدجامع بشمارمیرود. (۳) تصاویر عمارات بصورت دسته‌های کوچك ودرداخل‌مناظرمشاهده‌میشود ومخصوصاً مناظر دلنشین قسمت غربی ایوان ازبقایای درخشان تزئینی آن بشمارمیرود. درین‌قسمت عمارات‌مختلفی که میان هشت درخت‌تنومندورودخانه‌پهناورقراردارددیده‌میشود. رودخانه بحال طبیعی‌جریان‌دارد وگاهی براثرآبهای معاونین‌آن آرامش رودخانه برهم میخورد وسپس آرامترمیگردد وبانیرومندی تمام زمین های ساحلی‌خودرا می ساید. (٤)

درین‌جاوسائرنقاط مسجدنقاشی های‌ابنیه مختلف دیده میشود. این‌بناهاعبارت است‌از کوشکها، اتاقها، دهکده‌ها-اودروازه‌های سرکشاده. این‌هاهمگی استادی هنرمند راارائه می کند. بعقیده (Marguerite van Berchem) یکی ازنقادان‌هنر، درین عمارت بیست‌ونه رنگ مختلف بضمیمه سیزده رنگ سبز، چاررنگ آبی طلایی وسه رنگ نقره ای استعمال‌گردیده است. (۵)

درتزیینات‌دیواری مسجد جامع دمشق‌ازنفوذ ساسانی هیچ آثاری دیده نمیشود بلکه بیشترتحت تاثیرهنری بیزانس قرارگرفته است. زیرابااستناد تمام مورخان عرب‌علی‌الرغم‌جنگهای‌پیگیرمیان‌بیزانس وعرب‌بازهم روابطنیك‌فرهنگی‌وتجارتی

---

(1) Arab Painting, R. Ettinghausen, P.22.
(2) Islamic Art, T. Rice, P. 16.
(3) Arab painting, R Ettinghausen, P. 23.
(4) Arab painting, R. Ettidghausen, P. P24, 25.
(5) Ibid, P. 26.

(c) ketabton.com: The Digital Library

میان آنها برقرار بود و هنرمندان و موزائیک کاران پیشرفته بیزانس بدمشق استخدام میگردیدند. (۱)

ستونهای مسجد جامع دمشق بر قاعده های مربعی بنا یافته و سرستونهای کرونیتی آن در ادوار مختلفه ساخته شده و تغییرات گوناگون را تجربه نموده است. یکی از خصوصیات برجسته این مسجد بکار بردن تاقهای نعل اسپ است. (۲) در بالای تاقها یك سلسله تاقهای دیگر اعمار گردیده و همگی آنها سقف مسجد را استوار نگاه میدارد و به بلندی ایوان مسجد می افزاید. در تاریخ هنر معماری استعمال تاق نعل اسپ برای اولین مرتبه در مسجد جامع دمشق بکار رفته است.

خصوصیت دیگر معماری در ساختن مصلی آن است بدین معنی که در مصلی مسجد دمشق محلی برای آذان نیز مد نظر گرفته شده است بعلاوه منار آذان دو منار دیگر نیز بصورت ساده تعمیر گردیده، ولی منار آذانگاه خیلی زیبا است و آنرا منار العروس میگفتند. این منار بر قاعده مربعی استوار گردیده و دو طبقه ایست و بر بالای آن گنبد کوچکی قرار دارد و بوسیله پله کانها میتوان بر آن بر آمد. منار جنوب غربی تا اینندم سلامت مانده و بالای مناری استوار است که در سال ۱۴۸۸ میلادی بوسیله قایت بای تعمیر گردیده بود. مناره های شمال غربی، جنوب غربی و جنوب شرقی بکلی منهدم درجای آنها در سال ۱۳۴۰ منار تازهٔ بنا گردیده است. (۳)

ایوان مرکزی دارای سه رهروی است که باستونهای مرکزی قطع میگردد وگنبد در وسط آن قرار دارد. ستون مرکزی چار ستون طولانی دارد که با تاقهای بزرگ

---

(1) Arab Painting, R. Ettinghausen, P. 26.

(2) Early Muslim Architecture, A. Creswell, P. 55. History of the Arabs Hitti, 267.

(3) Early Muslim Architecture, A. Creswell, P. 58.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خودگنبدمرکزی را استوار میداردو قطر گنبدمرکزی ٤٣ فت است . قسمت بالایی گنبدبشکل مثمن ساخته شده وبر کلکین هامحکم گردیده ودر پایان گرداگرد آن راهروی باریك بنایافته است. مقصوره یکی دیگر از خصوصیات این مسجد بشمار میرود. امیر معاویه بانی مقصوره است . (١) زیرا امیرمعاویه هنگامیکه ولایت شام را داشت مورد سوء قصد خارجی قرار گرفت ولی جان بسلامت برد . بنابران جهت نگهداری حیات خودحین برگزاری نماز درمسجد، مقصوره را بنیاد گذاشت .

درصحن مرمرین مسجد جامع دمشق ،سه بنای گنبدی دیده میشود، ولی از نگاه هنر معماری اسلامی تنها گنبد غربی آن درخور اهمیت است زیرا که دوعمارت دیگر آن تازه تعمیر گردیده و کدام خصوصیت عالی هنری ندارد . بنای گنبدی مثمن از سنگ وخشت پخته بغرض بیت المال تعمیر گردیده و شش ستون کرونتی دارد . روی گنبد آن بافلز سرب پوشیده شده و دروازه مستطیل آن درقسمت شمال مشرق واقع و از سطح زمین درحدود شش متر بلندی دارد . (٢)

مسلمانان مسجدجامع دمشق را چهارمین اعجوبهٔ عالم تصور میکردند (٣) وپس از مکه و مدینه و بیت المقدس چارمین بنای مقدس در جهان اسلام محسوب میشود . (٤)

طرح، پلان وسبك معماری مسجد جامع دمشق ، بر فن معماری اسلام تاثیرات دامنه دار واردکرده است، چنانکه درطول قرون وسطی درسرتاسر دنیای اسلام در ساختن مساجد از طرح وساختمان این مسجد پیروی گردیده است . بر سبیل مثال مسجد جامع حلب که بوسیلهٔ خلیفه سلیمان اموی آباد گردیده بود از همین مسجد

---

(1)History of Syria; Hitti,P.440.

(2) Early Muslim Architecture,A.Creswell,P.58.Ibid.P.60,Islamic Art,T. Rice,P.18.

(3) History Of the Arabs,Hitti,P.267.Early Muslim Architeeture,P.80.

(4) Ibid.P.267.

تقلید نموده بود . هم‌چنان خصوصیات معماری قصر الحیر ، مسجد جامع حماة و مسجد جامع قرطبه از مسجد جامع امویان نقل و اقتباس گردیده است . (۱)

خصوصیات هنر معماری مسجد جامع دمشق که سالیان طولانی در ساختمان مسجد اسلامی تاثیرات دوامدار وارد کرده واز آن تقلید و اقتباس شده، بصورت اختصار ازین قرار بود :

۱ ــ مدخلهای سه محوری.

۲ ــ محوط .

۳ ــ استعمال واستخدام ستونهای مرمری وعادی بصورت متناوب .

٤ ــ مسجدیکه سه رهروی از قسمت بیرونی فاصله دارد . (۲)

خصوصیات چارگانه فوق در اکثر مساجد و عبادتگاهای مسلمانان مشاهده میشود برسبیل مثال خصوصیت مدخلهای سه محوری در مسجد جامع قصر الحیر الشرقی (۳) مسجد حران وحماة ومسجد الحاکم در قاهره (۹۹۰- ۱۰۱۳ میلادی) ... ملاحظه میشود .

خصوصیت دوم رامیتوان در مسجد جامع قصر الحیر الشرقی ، مسجد جامع دیار بکر (پایان قرن یازدهم میلادی) ومسجد جامع از هر (۹۱۰-۹۷۲ میلادی) و مسجد الحاکم (۹۹۰-۱۰۱۳ میلادی) مشاهده کرد .

خصوصیت سوم معماری را در مسجد جامع قصر الحیر الشرقی و حماة وقرطبه باید جستجوی نمود .

و خصوصیت چهارم فن معماری در مسجد جامع قصر الحیر ودیاربکر (پایان

---

(1) Early Muslim Architecture,P.80.

(2) Ibid,P. 80

(۳) قصر الحیر الشرقی در سال (۷۲۸) میلادی بوسیله خلیفه هشام آباد گردیده . این بنادر شست میلی شمال مشرق تدمر و چهل میلی جنوب رصافه واقع گردیده است .

قرن یازدهم میلادی) دیده میشود . (۱)

سوای مسجد جامع حران که در شام واقع شده و بدوره خلیفه مروان دوم (۱۲۷-۱۳۲ هجری = ۷٤٤-۷۵۰ میلادی) ارتباط دارد، دیگر اکثر مساجد یکه در بالا از آنها نام بردیم خراب شده و از بین رفته است . سائر مساجد دوره اموی عبارت بود از مسجد بصره، کوفه و بغداد . مسجد کوفه در سال ٦۳۹ میلادی آباد شده و با موزائیک های زیبا تزیین گردیده بود و امیر معاویه دوباره آنرا بنا کرد . مسجد مدینه که در سال ۷۰۸ میلادی بوسیله خلیفه ولید اول، معمار زبردست اموی ، بنا گردید به مساجد شام بیشتر شباهت داشت ، مساجد تونس، قیروان و قرطبه نیز از معماری دوره اموی بشمار میرود . ولی با گذشت زمان تحولات و تغییرات گوناگون را تجربه کرده ،و شکل اصلی خودرا ازدست بداد . (باقیدارد)

با ساز تعلق اگرت کار نماند　　از شغل تك و تاز هم آثار نماند
درعالم قید حکم سوزن جاریست　　چون رشته پا نماند رفتار نماند

«بیدل»

(1) Early Muslim Architecture , PP.80,81.

(c) ketabton.com: The Digital Library

گر شوی محرم کیفیت کار
هیچ کسبت نشود مایهٔ عار

ای کباب هوای افسردن — مرد نت د رتخیل مردن
نفسی بیخرو ش میسوزی — شمعی اماخموش می سوزی
گشته برقت ودیعت خرمن — عبرتی ای چراغ ننگ لگن
نیست معجون هستیت بی بنگ — که ز کسب معاش داری ننگ
زندگی نیم جلوه پیدا ییست — نازاین جلوه صنعت آراییست
فرصت عرض ناز پر تنگ است — تاشرر بال میزند سنگ است
مفت فرصت شمار کاری کن — نقد کم میشود نثاری کن
گر چنین خواهی از تلا ش گریخت — بعدم رفته خاك خواهی بیخت
ای بساز ورقی که شیوهٔ ننگ — داد افسردگی بکا م نهنگ
کاروانها بر هنمونی عار — رفت ازین دشت همعنان غبار
گرخرامی زگردننگ برون — روغن آری ز طبع سنگ برون
نه براهن زنو نه سنگ شکن — گر تو مردی طلسم ننگ شکن
هر کرا طینت اززمین باشد — سجده سرمایهٔ جبین باشد
مشت خاکی چراست آتش وار — در مزاجت هوای استکبار
خاك را طینت فضولی نیست — جرأت ردی وقبولی نیست
خواه غم خواه عشرتست اینجا — هرچه روید غنیمت است اینجا
جای شرم است از تو ای بیباك — طبع خاك ورعونت افلاك

چه فسون آبیار غفلت تست
کز زمین تو غیر ننگ نرست

آنکه این جمله تخم صنعت کاشت
از وضیع و شریف ننگ نداشت

فارغ از ننگ دان که نیر پاك
آبرو ریزدا ز فروغ بخاك

فیض محض است اگر سحاب بهار
کرد بر خار و خس عرق ایثار

بود داؤد از تو صد جابه
نزدش چشمکی ز ننگ زره

پی کسب معاش تحصیلش
بر سلیمان چه یافت ز نبیلش

نه تو از جد خود بزرگتری
که نشد منفعل ز برزگری

از شبانی چه عار داشت کلیم
وز عمارت چه ریخت ابراهیم

زین چمن هر گلی بهاری داشت
هر کرا دست بود کاری داشت

تو چه ساغر درین چمن زده یی
که چو گل زنده بر کفن زده یی

تا چه مقدار شمن خویشی
که تو در خانه رهزن خویشی

چند ازین پیشه ها تبرایت
ای ز دست تو تیشه بر پایت

«ابو المعانی بیدل»

(c) ketabton.com: The Digital Library

آتش بیداد

کاری مکن که آتش دل تیزتر کنم — شمع ترا بسوزم و شب مختصر کنم
روزترا سیه کنم از آه نیم شب — عیش شبت تبه بد عای سحر کنم
دردل زبسکه عقدهٔ پرواز شد گره — ازخود رمیده پرورش بال وپر کنم
ابنای روزگارهمه سفله‌پرورانند — عنقاست ارزشی بجهان تا نظر کنم
دارتوقعی بکس اند رزمانه نیست — راه دیگر بجویم وفکردیگر کنم
صد بار اگرآتش بیداد سردهی — از صبر رو نتابم و دفع شرر کنم
منت خدا یرا که بتوفیق رحمتش — صد عقده واکشوده زیك‌چشم‌ترکنم
طبعم بسی گداخت که‌فارغ شدم‌زخویش — کارم بدان رسید که ازخودگذر کنم
چند انکه خاك من بهوا بال وپرفشاند — هفت آسمان بگیرم وخاکی بسر کنم
با طل کنم فسانهٔ ورود را زرا — ابلاغ حق نموده زخوابت بدر کنم

ازبسکه درد بی بصری عام شد (حکیم)
اهل نظرنماند که جلب نظر کنم

پوهاندحکیم «ضیایی»

صیدعشقم بسمل تیـغ نگاه کیستـم دل بغارت دا دهٔ طرف کلاه کیستم

این غزل باستقبال ازان انشاد گردید: « محبت خان کاظم »

مست ازمیخـانهٔ چشم سیاه کیستـم
گرمتر ازآتشم یارب نگاه کیستـم
خیمه برمه سایبان برمهر بر افرا شتم
باچنین گردن فرازی گردراه کیستم
مدتی شد سربدردفکر توبه مبتلا ست
من نمیدانـم پشیمان ازگناه کیستـم
آنچه رامردم نمیدانند خود رسواکنم
برگناه خویش یاران من گواه کیستم
منزلم چون نیست درجاییکه انجامیرسم
گم نکرده راه خودگم کرده راه کیستم
درنهادم نیست استعداد زاری بهرخود
جزستمگرکس نداند داد خواه کیستم
باهمه نومیدی ازانجـام عمر انتظـار
چشم امیـدم نمیدا نـم براه کیستـم
هربلا ره یافت برمن جزبلای بندگی
زین بلا «پژواك» دررهن پناه کیستم

«پژواك»

(c) ketabton.com: The Digital Library

نغمهٔ ارغوان

صبح بکوهسار شو جلوه ارغوان نگر — در دل کوه جابجا آتش کاروان نگر
در دل لاله داغ‌ها بر لب وی ایاغ ها — بر کف وی چراغها مشعل باغبان نگر
جلوهٔ نوبهار بین منظر کوهسار بین — گریهٔ آبشار بین خندهٔ آسمان نگر
آب روان بجستجو گاه فراز و گه فرو — راز نهفته مو بمو بر لب وی عیان نگر
شاخ چو کهکشان شده دختر بوستان شده — مست شده جوان شده طوق گهر نشان نگر
از سر سنگها عقاب چرخ زنان به پیچ و تاب — راه برد بآفتاب آرز وی جوان نگر
خاك بنفشه بو شده باد فرشته خو شده — مرغ لطیفه گو شده شاعر بوستان نگر
بو چو به غنچه شد نهان باد شد از پیش روان — آب بهر طرف دوان بازی کودکان نگر
نرگس نیم خفته را فتنه بچشم شوخ بین — سنبل نورسیده را تاب به گیسوان نگر
نیست پدید جز جلال نیست بدیده جز جمال — خواه از ین کنار بین خواه از آن کران نگر

عقل زبون عشق کن پرده فگن زچشم دل
جلوه زمان زمان بین حسن جهان جهان نگر

«استاد خلیلی»

(c) ketabton.com: The Digital Library

مهر آسمانی

من پخته سوزعشقم دارم شرار دیگر
گرچرخ آزماید مارا بکـار دیگـر
امروز اگر نکردیم کاری بسازدا'ها
شاید بساز آییم در روزگـار دیگر
یکبار آزمودیم تاب و تب توان را
شاید که بهتر آییم در کار زا رد یگر
مارابه بزم خوبان دیدی مگیر بر ما
جانا بدل نباشد غیر ازتو یار دیگـر
برخیز در شبستا ن جام شراب در ده
تاساغری نگیریم ما از نگارد یگـر
سازاست ورقص ومستی مارازمابدرآر
ساقی که برنخیـزم تانو بهاردیـگر
باصید پرشکسته‌دور است ازمروت
گرمیتپـی نگارا بهـرشکار دیگـر
مهتاب ونوبهار استایماه آسما نی
بازآ که‌دربگیرد بوس وکناردیگر
ای مهر آسمانی صد بار بـردهٔ دل
باشد که با«سهیلت»بازی قماردیگر

«دکتور سهیل»

(از کتاب آوازه‌ها)

(c) ketabton.com: The Digital Library

پرواز رنگ

پریرو بیکه از تار نگه کردم حجابش را
زمان اکنون بیکسو افگند از رخ نقابش را
خموشی میدمد از ناله امشب سخت حیرانم
که داد از روز تارم سرمه چشم نیمخوابش را
مگر امشب بزخم دل نمک پاشیدنی دارد
که دیدم باتبسم آشنا لعل خوشابش را
دل بیتاب چون بوی گل از باد خزان دارد
که هر پرواز رنگم ترجمانشد اضطرابش را
بودتعبیر هستی آنمیان بشنو زمن غافل
که از عمریست میدانم رموز پیچ و تابش را
توای فارغ زدرد حال دل سوزان چه میپرسی
شنید از دو د آه من توان بوی کبا بش را
گرو کردی بیك پیمانه دلق ومسبحه را(جلوه)
گلی دادی به‌آب اکنون که میگوید جوابش را

«نزیهی‌جلوه»

(c) ketabton.com: The Digital Library

کتاب آفرینش

کس درین محفل دریغا محرم اسرار نیست
شکوه ها داریم اما جرئت گفتار نیست
گوش توسوزد مبادا گرمی مضمون من
ورنه اظهار حقایق نزدمن دشوار نیست
یك قلم محواست دردیوان هستی حرف حشو
درکتاب آفرینش نقطه تکرار نیست
شش جهت پیوسته ازنور حقایق روشن است
چشم بکشایید درآفاق شام تار نیست
ناله تاخیز دزدل صد جاتوقف می کند
سینه دارد رخنه هاراه نفس هموار نیست
گاه بخون خویش غلتد گه بیادش می تپد
از فراغ دل چه میپرسی دلی بیکار نیست
حرف چربی شیخ اگر گوید ازآن غافل مباش
مرهمی بهرجراحت هازبان مارنیست
جذ به (بیدل) کشد مارا بسوی خود (نوید)
(تانباشد ازدو سر محکم صدادرتار نیست)

«نوید»

(c) ketabton.com: The Digital Library

شهد زندگی

کیم من؟ چون دل شیدایی خود آرزومندی نه آبادی نه ویرانی نه آزادی نه در بندی
نزاده ما در ایام چون من طفل بد خویی ندیده پیر گردون هم چو من نااهل فرزندی
بصحرای جنونم نیست همراهی و همدردی بشهر حسن خوبانم نه دلخواهی نه دلبندی
چو زلف دلبران باشد پریشانی خوش آیندم که دارد در پریشانی بجز من طبع خورسندی
چو جوهردار شمشیرم ولی در چنگ نامردی توانا نامه ام اما بدست نا خرد مندی
چو من از آب چشم و آتش دل کی دیگر یابی غریق رود هلمندی شهید دشت میوندی
ز شیخ پارسا عمری است در دبیدوادارم بشوخ پارسی خواهم دهم دل بعد ازین چندی
ز هول حشر میتوسانم واعظ نمیداند که پیش رحمت عامش چه کاهی و چه الوندی
مرا گر در گنه کاری نه مانندی و نی مثلی است ندارد یار هم در لطف و خوبی مثل و مانندی
ز عشق شعلهٔ رخسار شوخ آتشین خویی منه بیهوده ناصح زخم دل را پنبه پندی
چه پرسی حال من بی روی او در پیش بدبینان بروی مجمر سوزان چه باشد حال اسپندی
نمی شد تلخ شهد زندگی در کام من «طالب» اگر آن لعل نوشین داشتی با من شکرخندی

«طالب قندهاری»

(c) ketabton.com: The Digital Library

عطر مهتاب

به آتش نگاهی مقابل شد م
که‌نقش سیه دیده از یـاد برد
میا ن چمن زار چشمان ا و
نگاهش مرامست‌وآزادبرد

لبا نش بگر می تنو ر بلور
تنش آ تشین پیکرمرمر ین
شب‌جامه‌اش‌عطرمهتاب داشت
که‌بویش گرفته سراپازمین

به آتش نگا هی مقابل شدم
که‌مویش برویش طلاریخته
میان چمن زار چشما ن ا و
هزاران گل لا له آو یخته

دل بی شما ر ی زلبخند ا و
چو کودی‌چشمش‌بنفش‌و کبود
گرو گان نازش‌جهان درجهان
مسلما ن هندو و گبرو یهو د

۳ر۱۲ر٤٦ ننگرهار

«اقبال‌رهبر توخی»

(c) ketabton.com: The Digital Library

از مباحث «دستور زبان معاصر دری»

ساختمان و انواع جمله در نثر معاصر دری

تعریف جمله

جمله در همه زبانها ، مجموعه یی از کلمه هاست که دارای معنی و مفهوم تام و مستقل باشد — یعنی یک فکر کامل و مستقل را بیان کند . به بیان دیگر ، مجموعه یی از کلمه ها که به یکدیگر رابطهٔ نحوی و تمامیت یا استقلال داشته باشد ، جمله نام دارد . و به تعبیر دیگر «جمله چنان ساختمان گرامری یی است که جزو ساختمان گرامری بزرگتری نباشد». (۱)

قسمتها یا ارکان جمله

در همه زبانها ، جملهٔ سادهٔ مستقل (صورت اصلی و صورت منکشف یا منشعب)، دارای دو قسمت اصلی یا دور کن است :

یکی قسمت نخست که در باب آن، چیزی گفته میشود ؛ دیگر قسمت دوم یا آنچه دربارهٔ قسمت نخست گفته میشود .

قسمت نخست ، مسندالیه یا نهاد(۲) است .

قسمت دوم ، مسند یا گزاره (۳) نام دارد .

---

(۱) «راهنما و دستور عمل در نحو انگلیسی » ، هیراد و. کینگ استاد گرامر معاصر انگلیسی در پوهنتون مشیگن ایالات متحد امریکا ، ۱۹۶۱، ص ۳۹ .

(۲) subject

(۳) predicate

«نهاد» و «گزاره» دو اصطلاحی است که نخستین بار داکتر پرویز خانلری استاد پوهنځی ادبیات پوهنتون تهران ، آنها را وضع کرده و به کار برده است .

به‌حیث‌مثال ، درجمله‌های‌سادهٔ اصلی‌زیر :

کریم | به‌مکتب رفت .

کریمه | کتاب‌را آورد .

او | خندید .

آسمان | صاف است .

دلسوزی بر ظالمان | ستمگری بر مظلومان است .

دانستن | توانستن است .

ودر این جملهٔ سادهٔ منکشف :

یکی از دوستان | بالوازم مربوط به‌درس و وسایلی برای حفاظت از باران ، قبل از من ، اینجا آمده بود .

این دو قسمت . درجمله های اخباری ، تعجبی و پرسشی (۱) عموماً به‌صورت بارز مشاهده میشود ؛ ولی درجملهٔ امری ، قسمت نخست محذوف میباشد و تنها قسمت دوم ذکر میشود که آنهم بیشتر اوقات یك کلمه است (با آهنگ خاصی که جزء کلمه میباشد) و این یك کلمه همان جزء اصلی جمله ، یعنی فعل ، است ؛ مانند :

. . . | بیا . . . | گوش کن . . . . | برو .

. . . | بنشین . . . . | مکن . . . . | مرو . (۲)

گاهی درجمله‌های اخباری ، تعجبی و پرسشی نیز قسمت نخست (اسم ، ضمیر در حالت فاعلی) بنابر وجود پسوند ضمیری فاعلی در آخر ریشهٔ فعل ، حذف میشود .

نهاد و گزاره درجمله‌های مرکب و مختلط

---

(۱) رجوع شود به بخش (اقسام جمله از نظر معنی) .

(۲) نشانهٔ نهی (امر بر نکردن کاری) درگفتار دری (نه-) است : نرو ، نگو ، نیا ، و برخی از فعلهای نهیی درگفتگو ، به گونهٔ دیگری غیر از صورت نگار شی ، به‌کار میرود : نکو (مکن) ، نخو (مخور) ، نشی (منشین) .

فعل نهی با پیشوند (نه-) در نگارش امروزی ، زیاد استعمال میشود

(c) ketabton.com: The Digital Library

آنچه گفتیم درباب جملهٔ سادهٔ مستقل، صورت اصلی و صورت منکشف (۱)، بود. درمورد جمله های مرکب و مختلط (۲)، باید گفت که این جمله ها به دو قسمت یا دو رکن تقسیم شده نمیتوانند. نخست باید کلمه های ربط را یکسو بگذاریم و (در بعض جمله ها) کلمه های محذوف به قرینه را در جای شان قرار دهیم (و در برخی از جمله ها، وجه وصفی و التزامی فعل را به وجه اخباری تبدیل کنیم) تا فقره ها (۳) به شکل جمله های سادهٔ مستقل درآید؛ آنگاه دو قسمت اصلی جمله در آنها به درستی تشخیص شده میتوانند؛ مثلاً در این جمله ها :

جملهٔ مختلط : اگر باران نبارد، کشتهای للمی خواهد سوخت.

اگر — کلمهٔ ربط شرطی.

باران نبارد (نبارد : وجه التزامی منفی).

باران | نمیبارد. (جملهٔ سادهٔ مستقل، صورت اصلی) [تابع شرطی].

کشتهای للمی | خواهد سوخت. (جملهٔ سادهٔ مستقل، صورت اصلی) [عمده].

جملهٔ مختلط دیگر : وقتی که به ایستگاه رسیدم سرویس رفته بود.

وقت + ی + که — مجموعاً کلمهٔ ربط مرکب زمانی.

یا :

- ام (= من) | به ایستگاه رسید — . } (تابع زمانی)
(من) | به ایستگاه رسیدم .

سرویس | رفته بود (عمده).

جملهٔ مختلط دیگر : «هر صبح وقتی که سر از بالین می برداشتم احساس میکردم که هنوز هم خسته هستم . - اکرم عثمان».

---

(۱) صورت منکشف یا منشعب جملهٔ ساده، آن است که جمله دارای چندین عبارت (یا گروه کلمه ها، یعنی چند کلمهٔ به هم مرتبط بدون معنای کامل) باشد.

(۲) رجوع کنید به بخش (انواع جمله از نگاه ساختمان).

(۳) فقره : clause - مجموعه یی از کلمه ها به شمول فعل که تمامیت یا استقلال نداشته باشد؛ یعنی جزو ساختمان گرامری بزرگتری باشد. جمله های مرکب و مختلط، از فقره ها و کلمه های ربط ساخته میشود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وقت + ی + که : ————

که : کلمهٔ ربط دیگر .

(من) | هر صبح سر از بالین می برداشتم . - تابع زمانی .

(من) | احساس میکردم . - عمده .

(من) | هنوز هم خسته هستم . - تابع مفعولی .

اقسام جمله از نظر معنی

جمله از نگاه معنی ، چار نوع است :

۱ - جملهٔ اخباری ، (خبری ، بیانی) ، از کردن یا نکردن و شدن یا نشدن کاری ، داشتن یا نداشتن و پذیرفتن یا نپذیرفتن حالت و صفتی ، خبر میدهد : محمود به شهر رفت . غیاث الدین را در امتحان نپذیرفتند . هوا بسیار گرم است . رحیمه در خانه نیست .

۲ - جملهٔ امری ، به کردن یا نکردن کاری فرمان میدهد یا آن را به طریق دعا و خواهش بیان می کند : شما نیکی بکنید و به پاداش آن چشم مدارید . بدمکن که بد خواهی دید . (خدایا !) رحم کن . کمك کنید . فراموشم مکن . به فریادم برسید (در فعل امر مرکب چون برای مفرد مخاطب ، خود ریشهٔ فعل و برای جمع مخاطب ، ریشه با پسوند تصریفی استعمال میشود ؛ غالباً به آوردن ضمیر های (تو ، شما) ضرورت نیست و پسوند تصریفی در آخر صیغهٔ جمع مخاطب فعل ، خود نهاد و فاعل نیز است : - ید | کمك کن -، یا این طور نیز دو قسمت جمله را میتوان نمایش داد: (شما) | کمك کنید) .

۳ - جملهٔ تعجبی ، مانند کلمه های صوت ، حالت هیجانی و پر شور و غیر عادی را بیان میکند و گاهی یکی از کلمه، های صوت هم با اینگونه جمله می آید . کلمه های نشان دهندهٔ حالت تعجبی (چه ، چقدر) و نیز آهنگ خاص جمله (۱) است . در نوشته علامت ندا (!)

---

(۱) آهنگ جملهٔ تعجبی ، مرکب از فشار شدید کمله (بر کلمهٔ یك هجایی چه و بر هجای اول چقدر) و طنین و امتداد صوت است. البته سخنان ما در بارهٔ آهنگ ، تخمینی است؛ آن سان که در مورد فعل وصفی اشاره شد ، این مطلب هنگامی یقینی خواهد بود که آهنگ در لابراتوار آزمایش شود .

نمایشگر آهنگ جمله است . اگر کلمهٔ صوت هم در جمله به کار رفته باشد پس از آن کامه(،)ودر آخر جمله ، ندائیه گذاشته میشود . کلمه های(چه، چقدر) یا به حیث صفت یاشدت دهندهٔ صفت وقید، در جملهٔ تعجبی استعمال میشود.

(تو)چقدر شیرین زبان هستی ! واه‌واه،خانهٔ شماچقدرخـوب رنگ شـده است ! آه ، چه خوش روزگاری بود ! (او)امشب چه زیباشده است ! (تو)چقدر پر گفته میروی ! چه مردم نادرستکاری هستند ! چه ستمها که کشیدم ! (۱)(پیش از فعل ،استعمال کلمهٔ ربط (که)،عده یی پس از این کلمهٔ ربط ، فعل را منفی می آورند .)

(٤)جملهٔ پرسشی ،سوال وپرسش مستقیم را دربارهٔ کسی یاچیزی ، در بردارد ومقتضی جواب وپاسخ است.مشخصهٔ برجستهٔ جمله های پرسشی ، آهنگ خاص آنهاست که این آهنگ متشکل از فشار شدید کلمه، شدت وارتفاع صوت میباشد(۲) ودر نوشته باعلامت سوال (؟) نشان داده میشود. بـرخی ازجمله های پرسشی ، ازجمله های اخباری ، ازرهگذر ساختمان فرق ندارد واختلاف آنها صرف از نگاه آهنگ است : اورهبر آرکستر است .اورهبر آرکستر است ؟

درآغاز برخی ازجمله ها که ساختمان آنها از جمله های خبری تفاوت ندارد ادات پرسشی (آیا ــ هجای اول دارای فشار)می آید،ولی بازهم آهنگ جمله،ممیزهٔ اساسی است : اوبه سینما میرود .آیا اوبه‌سینما میرود ؟

---

(۱)چه‌دستی نوددست‌ناز نینش ! [که بیرون کردانگشتان ز چادر] (مایل هروی) ای بی نیاز من چقدر ناز میکنی ! [درآسمان دلبری‌پرواز میکنی] آواز میرمن زلیخا « هلن » را دیو : گفته+جملهٔ تعجبی +جملهٔ خبری ، هرسه‌دار ای‌پیوند معنوی)این چه‌چشم است‌واین چه‌مژگان‌است ! (یك مصراع شعرمتشکل از دو فقرهٔ متوازن یعنی‌یك‌جملهٔ‌مرکب‌است.)

(۲)خانم آرزومانیان در رسالهٔ دکتورای‌خود به‌عنوان«آهنگ جمله‌های‌سوالی‌فارسی »که خلاصهٔ آن درمسکو به‌سال ۱۹٦۵ نشرشده ، به‌اثبات‌رسانده‌که‌آهنگ در جملهٔ‌سوالی متشکل‌از فشارکلمه و شدت‌و ارتفاع صوت‌است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

درجمله های‌پرسشی دیگر، کلمه های پرسشی(کی؟ چی؟ کجا؟ کی؟ چه‌وقت چرا؟ چند؟ کدام؟ چگونه؟)به‌حیث اسم‌یاضمیر ،صفت ،متمم فعل ،مفعو ل و قید پرسشی در نهادیا گزاره می آید : کی آمد(که آمد) ؟او چی گفت(چه گفت) ؟ کجا رفت ؟ کی می آید؟ چه‌وقت برمیگردد؟ چرا (برای‌چه) نیامد ؟ کدام آدم؟ چگو نه انجام یافت ؟...

درجمله‌های پرسشی باکلمه های (مگر ، هیچ)، پر سنده منتظر شنید ن پا سخ نیست؛ زیرا جواب آشکار است وپرسش به‌غرض تأکید صورت میگیر د : مگر عقلت زایل‌شده‌است ؟ هیچ نمیدانی که‌این وضع توپسندیده نیست ؟ «مگر شما آغا بنویس‌ها هستید ؟»

جمله یی که پرسش غیرمستقیم را برساند ،باوجود کلمه های‌پرسشی ،آهنگ جمله های پرسشی مستقیم راندارد وبنابرین درآخر آن نقطه‌گذا شته میشو د نه‌سوالیه : ازدوستم پرسیدم که‌چه‌وقت به اروپا میر ود . البته پر سش غیر مستقیم مانند گفتار غیرمستقیم (indirect speech)، درنگارش و محا و رهٔ د ر ی خیلی کم به‌کا ر میرود .

گفتار دری‌هیشه به شکل مستقیم (direct speech) بوده است ، خواه کلمهٔ ربط (که) درجملهٔ‌مختلط بیایدخواه‌حذف‌شود: او گفت «فردامی آیم .»،او گفت که «فردامی آیم .» ،از دوستم پرسیدم : «چه‌وقت به‌اروپا میروی؟»ولی در سا لهای اخیر ، گفتار غیرمستقیم درنتیجهٔ تاثیرزبانهای اروپایی ،کم‌وبیش به‌کار میرود : او گفت : «فردا می آیم .» (مستقیم) او گفت که‌فردامی آید (غیرمستقیم) .

انواع جمله ازرهگذر ساختمان

جمله ازنظرساختمان ،سه‌گونه‌است :

(١)جملهٔ‌ساده ، (٢) جملهٔ‌مرکب ، (٣)جملهٔ‌مختلط .

هریك ازاین انواع سه‌گانه ،دوصورت دارد :

(۱) نخست جملهٔ ساده، صورت اصلی (کاملاً ساده.) (rudimentary form)

دوم جملهٔ ساده، صورت منکشف (دارای چندعبارت، (developed form)

(۲) نخست جملهٔ مرکب، صورت اصلی (دارای دوفقرهٔ سادهٔ متوازن)

دوم جملهٔ مرکب، صورت منکشف (دارای دوفقرهٔ متوازن، یا فقره یا هردو دارای چند عبارت)

(۳) نخست جملهٔ مختلط، صورت اصلی (دارای دوفقرهٔ ساده، یکی عمده دیگری تابع)

دوم جملهٔ مختلط، صورت منکشف (یکی دو تا یا همه فقره های آن دارای چندعبارت)

(۱) جملهٔ ساده (Simple Sentence)

در آغاز کتاب گفتیم که جمله مجموعه یی از کلمه هاست که دارای معنی و مفهوم تام و مستقل باشد. آشکار است که هر مجموعهٔ کلمه های پراگنده و بی ربط، دارای معنای تام شده نمیتواند و بنابر آن جمله بوده نمیتواند؛ تنها آن مجموعهٔ کلمه ها که به یکدیگر رابطهٔ نحوی داشته باشد، میتواند جمله یی را به وجود آرد. اکنون بحث خود را دربارهٔ رابطهٔ باهمی کلمه های جمله، ادامه میدهیم.

تشریح و مطالعهٔ انواع عبارتهای زبان دری، که قبلاً صورت گرفت، در این مبحث آسانیهای زیاد پیش میکند (۱).

(۱) نخستین و عمده ترین رابطهٔ نحوی کلمه های جمله، مطابقت فاعل و فعل در (شخص) و (مفرد و جمع) است. مطابقت (agreement) در زبان دری، به صورتهای ذیل است:

(الف) اگر فاعل جمله انسان باشد، مطابقت کامل است؛ یعنی فاعل با فعل در شخص و مفرد و جمع، هردو، مطابق است: محصل میخندد. محصلان میخندند.

هرگاه دو فاعل مفرد به هم معطوف شود، شکل جمع را پیدا میکند و فعل آن به صیغهٔ جمع می آید: صفورا میخواند. عذرا و روح افزا میخوانند.

(۱) مبحث «عبارت در زبان دری» در شمارهٔ آینده چاپ خواهد شد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

(ب) اگر فاعل جمله ذیروح (غیر انسان) یا غیر ذیروح باشد، مطابقت دو گانه‌یی (گاهی کامل و زمانی ناتمام - هم در نگارش کلاسیك، هم در معاصر و هم در محاوره) دیده میشود. گاهی مطابقت ناتمام است؛ یعنی فاعل با فعل، تنها در شخص مطابق است: اسپ ها گریخت. کبوترها پرید. سبزه‌ها رویید. درختان شگوفه کرد. وزمانی مطابقت کامل است: اسپ دوید. اسپها دویدند. درخت شگوفه کرد. درختان شگوفه کردند.

برای فاعل مفرد، در دو مورد فعل جمع استعمال میشود. ومطابقت ناتمامی به‌وجود می‌آید. نخست در زبان متعارف و برای احترام: اعلیحضرت فرمودند. وزیر صاحب امر کردند. ودوم برای اسم جمع که شکل آن مفرد ولی مدلول آن جمع وانسان باشد: مردم میگویند. خلق فریاد میکند. ملت اعتماد نمیکند. جمعیت غفیری آنجا ایستاده بودند.

باید گفت در مورد اسم جمع، مطابقت کامل نیز وجود دارد و عده یی از نویسندگان قدیم و معاصر و نیز در محاوره، برای فاعلی که بشکل اسم جمع باشد، فعل را به‌صورت مفرد آورده‌اند و می‌آورند.

(٢) دومین رابطهٔ نحوی کلمه‌ها، نفوذ (government) است. نفوذ به وسیلهٔ پیشینه‌ها و پسینهٔ (را) به‌میان می‌آید و متمم فعل و مفعول معرفه را به گزارهٔ جمله پیوست میکند و به‌فعل مرتبط میسازد.

(٣) سومین رابطه، مجاورت یا تماس (contiguity) است که برای ارتباط کلمه های ذیل به‌کار میرود:

(الف) مفعول نکره یا نامعین (بدون پسینهٔ را)، پیش از فعل و پیوست به‌آن می‌آید: زن گرفت، پول داد، زمین خرید، آب آورد، چوب جمع میکرد.

(ب) قید، به‌استثنای قید زمان، پیش از فعل و معمولاً مجاور آن می‌آید: خوب میخواند، دامن کشان رفت، شیرین میخندد، بسیار خورد، پر گفت، اداره میرود، آنجا بود.

ج) نخست، عدد اصلی ، درست پیش از معدود ؛ یا پیش از ادات عددی و کلمهٔ متناسب با معدود و نام واحد پیمایش معدود ، می آید : دو کتاب، چار تا نان ، شش دانه سیب ، سه دست دریشی ، پنج کیلو بوره. دوم ، معین کننده های عادی و پرسشی، عدد مبهم و صفت پرسشی نیز درست پیش از اسم می آید : این پسر ، هر خرد مند، هیچ نادان ، کدام روز؟ چند کس؟ چگونه انسان ؟

د) صفت عالی ، صفت تفضیلی همراه پیشینهٔ (از)، عدد ترتیبی یا وصفی باپسوندهای (ـ ین) و (ـ امین)، درست پیش از اسم استعمال میشود : بزرگترین نقاش، سیاه تر از شب، نخستین کار، سومین مرحله .

ه) بدل و عطف بیان، درست پس از اسم و ضمیر می آید.

مجاورت در عبارتهای توصیفی ـ اضافی ، اهمیت ثانوی دارد ؛ زیرا نخستین وسیلهٔ ارتباط در آنها ، نشانهٔ افزایش است .

(٤) آهنگ و توقف (intonation and pause) (در گفتار و زبان ملفوظ)، برای مجزا کردن گروه های نحوی یك جمله (عبارتها و فقره ها) ، و هم برای جدا نمودن یك جمله از جملهٔ دیگر ، به کار میرود. آهنگ بلند شوندهٔ توام با توقف کوتاه در پی آن، پایان یک گروه نحوی داخل یك جمله را نشان میدهد؛ آهنگ پایین شوندهٔ یکجا با توقف طولانی تر در پی آن، انجام یك جملهٔ اخباری را مینمایاند .

(٥) ترتیب کلمه ها در جمله (word order)

ترتیب عادی کلمه ها در جملهٔ کاملاً سادهٔ دری چنین است :

فاعل + فعل (لازم) ← اسم یا ضمیر | فعل

فاعل + مفعول + فعل (متعدی) ← اسم یا ضمیر | اسم یا ضمیر + فعل

و در جملهٔ سادهٔ منکشف :

فاعل (با معین کننده یا عدد یا بدل یا صفت یا مضاف الیه یا مجموعهٔ چند تا از اینها) | مفعول (با ...) + متمم فعل (با ...) + قید + فعل

(c) ketabton.com: The Digital Library

امکان تقدیم و تاخیر کلمه ها و عبارتهای جمله

البته این یك طرح کلی ترتیب کلمه هاست وجمله‌بندی غالباً به همین اساس صورت میگیرد؛ اما هرگاه نثر دری به دقت مطالعه شود و نمونه‌های بیشتری مورد تحلیل و تشریح قرار گیرد ، آشکار میشود که کلمه ها ترتیب ثابت و عبارتها محل معین ندارد؛ بدین جهت که کلمه ها و عبارتها ، یا حالت خاصی دارد یا با کلمه یی به کار میرود که در هر جا باشد وظیفهٔ نحوی آنها آشکار است . کلمه یا عبارت در حالت فاعلی (مانند زبانهای دیگر) از روی مطابقت و اسناد فعل به آن ، شناخته میشود ، مفعول معرفه همیشه با پسینهٔ (را) و متمم فعل همیشه با پیشینه‌ها و مفعول نکره ، قید و صفت با زبسته ، درست پیش از فعل به کار میرود .

فعل همیشه در آخر جمله می آید . تغییر محل آن به وسط یا آغاز جمله ، تنها در شعر صورت میگیرد .فعل در نگارش و محاوره ، به ندرت (آنهم به غرض تاکید) در آغاز جمله قرار میگیرد : نداشتم از پول و دارا یی هیچ .

محل موصوف و مضاف و معدود ، نظر به صفت و مضاف الیه و عدد ، معین است ؛ البته معین کننده‌ها پیش از موصوف و عدد ، آمده میتواند .

فاعل ، مفعول ، متمم فعل و قید زمان ، جای ثابت و معینی در جمله ندارد. فاعل هم در آغاز جمله هم پس از قید زمان و مفعول معرفه و متمم فعل ، به کار رفته میتواند؛ مفعول و متمم در آغاز جمله و پیش از فاعل ، و همچنان متمم پیش از مفعول ، استعمال شده میتواند.

باید گفت آهنگ جمله یا تاکید بر یکی از اجزای جمله ، یا هر دو ، سبب تقدیم و تأ خیر کلمه ها و عبارتهای جمله میشود.

اکنون برخی از جمله هایی را که ترتیب عادی و منظم ندارد به حیث مثال ذکر میکنیم(۱):

---

(۱) اکثر قسمت‌های این مبحث ، با توجه به «طرح مختصر گرامر تاجیکی» رستورگویوه ص ۹۳-۹٤ نگاشته شده است.

«روزها خورشید و شبها مهتاب بهار برغژدیهای پراگنده روشنی خودرا نثارمیکنند (قیدزمان+فاعل+قیدزمان+فاعل[معطوف]+متمم‌فعل+مفعول+فعل). آتشهای افروختهٔ آنها هنوز درقلب من میدرخشد (فاعل + قید زمان + متمم فعل + فعل) . پژواك » «در مقابل پله‌گان معبد جمع غفیری به خاموشی انتظار میکشیدند (متمم فعل+فاعل+متمم فعل +فعل) . تورو ایانا » ، « در افغانستان پادشاه حاکمیت ملی را تمثیل میکند (متمم‌فعل+ فاعل+مفعول+فعل)-. قانون اساسی جدید» «درخود باغ رشید بیل میزد (متمم+فاعل+ فعل)شام با مادر آیدن هرسه‌شان دور دستر خوان شالکی می نشستند (قیدزمان + متمم + فاعل+متمم+فعل) .حبیب» ، «صدای یکنواخت وخواب آور ماشین رافرازو نشیب راه ناهموار و کم عرض اخلال میکرد (مفعول + فاعل +فعل) - الهام » «قسمتی ازاوراق راآب دیدگان اوشسته ومرطوب کرده بود (مفعول+ فاعل+فعل + فعل[معطوف]). راه آشتی وبازگشت راخود به‌روی خودم بسته‌ام (مفعول+ فاعل +متمم + فعل-). رهگذر » ، « درسال ۱۲۹۷ روز نهم حوت استقلال عام وتام افغانستان اعلام گردید (متمم فعل + قیدزمان + نایب فاعل+فعل مجهول)

نخست جملهٔ ساده، صورت اصلی : صبح | مـی خندد . من | می‌گریم.

باد | وزید . باد | درختان | را | جنباند . او | شما | را | می بیند .

کعب | دختری مه پیکر و پریوش داشت (کعب : اسم خاص در حـالت فاعلی ، (دختر + پ) : مفعول نکره وموصوف، مه‌پیکر پریوش : دوصفت معطوف، داشت فعل) . کودك | مخلوق اسرار آلودی است (کودك : اسم عام درحالت فاعلی ، مخلوق اسرار آلودی: موصوف وصفت و نشانهٔ نکره مجموعاً عبارت توصیفی و اسمی به‌حیث صفت باز بسته ومتعلق به کودك، است : فعل) .ـ حبیبی

دوم جملهٔ ساده ، صورت مکشف : درین موردهم، دیاگرام یك جمله راارائه‌و اجزای آن را مختصراً تحلیل میکنیم وما بقی را به‌حیث نمونه‌هایی برای تمرین وامیگذاریم.

این	دختر	عشق	و	آرزومندی	اشعار	واپسین	خود	را	به	یاد	بکتاش	سروده	است.

فاعل ، مفعول ومتمم ، هریك به‌شکل عبارتی است که‌اجزای آن نیزعبارت دیگری میباشد وفعل هم‌به شکل یك عبارت کوچك است .(این دختر ـ د ختر عشق ـ دختر آرزومندی ، اشعارواپسین ـاشعار خود ـ اشعار را ، به یاد ـیادبکتاش ، سروده است). ـ حبیبی

۱)دیدن این گونه ده | برای چشم انسان ، جزاد باروافسردگی چه خواهد داشت ؟ ـ پژواك

۲) دخت کعب | از کوچکی ، در انگورستانهای قصبهٔ قصدار ، میگشت . ـ حبیبی

۳) جلادان بارگاه | این‌فرمان زشت ظالمانه را، به‌عمل‌آوردند . ـ حبیبی

٤) داستان عشق رابعه | شهرت یافته بود . ـ حبیبی

٥) داس کوچك‌خیشاوه گرپیر | هنوزبوی‌بهارپاریزه‌رامیداد. ـ عبدالاحمدادا

٦) عقاب های پولادین چنگال وتندپرواز | گرد اگرد حصار کهن و برفراز دشتهای هیجا دیده وتپه ه‌ای‌پراسرار [بلخ] ،مستانه چرخ میزدند . ـ الهام

۷) وطن محبوب‌ما افغانستان | تاریخ کهن ، سنن پرافتخار ، نیروهای انسانی وثروتهای‌طبیعی فراوان دارد .

۸) امروزنهم حوت | درتاریخ افغانستان عزیزیکی از روزهای بزرگی است .

۹)ما‌مردم‌افغانستان | ...این‌قانون‌اساسی‌رابرای خودونسلهای‌آینده‌وضع کردیم. ـ مقدمهٔ‌قانون اساسی جدید.

۱۰) نسیم‌ملایمی | ازسوی خ‌انه‌ها به‌وزیدن آغ‌ز کرد. ـ حبیب

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱۱)ده پانزده پرنده| چون نقطه های سیاه، به دور هم میچرخیدند. ــ حبیب

۱۲) اشکهای ناشکیبا | در گوشه های چشم آسمانی وروشن آیـدن ، خشك شدند. ــ حبیب

۱۳)غوغایی | ازعشق هنوزدر صخره های کوههای پرمهابت غوربرپاست. ــ مایل هروی

۱٤) گل خوشبویی | روزی در حمام ازدست محبوبی بدستم رسید.

۱۵) نسیم خوشایندبهار | ازمیان گلهاودرختان ، آهسته وخرامان میگذشت.

۱٦) دختری باریك اندام، خوش سیما وشیرین زبان | درشب جشن بامن آشناشد.

۱۷) من شکستهٔ سیاه روزگار| ازدست توسنگدل جفاپیشه، چه ستمها که کشیدم!

۱۸) رابعه، دختر کعب قزداری، شاعرهٔ نامدار قرن چارم افغانستان | در جوانی به دست برادرش حارث، بیرحمانه کشته شد.

۱۹) من بیچاره | درعشق بی سروسـامـان تودچار بسی رنجها وآلام شـده ام.

آخرین وطولانی ترین جملهٔ سادهٔ منکشف ازمتدمهٔ قانون اساسی جدید کشور:

۲۰)(مامردم افغانستان) | به منظور تنظیم حیات ملی افغانستان مطابق به مقتضیات عصروبراساس واقعیات تاریخ وفرهنگ ملی، به منظور تأمین عـدالت ومساوات ، به منظور تطبیق دیموکراسی سیـاسی ،اقتصادی واجتماعی ، بـه منظـور تنظیـم شؤون وارکان دولت برای تأمین آزادی ورفاه افراد وحفظ نظم عمومی، به منظور انکشاف متوازن تمام امور حیاتی افغا نستان ، ودرنهایت، به منظور تشکیل یك جا معهٔ مر فه ومترقی براساس تعاون اجتماعی وحفظ کرامت انسانی، بادرك تحولات تاریخی ... به قیادت اعلیحضرت محمدظاهرشاه، پادشاه و پیشوای زندگـانی ملی افغانستان، این قانون اساسی را برای خود ونسلهای آینده وضع کردیم. (دراصل، فاعل باعطف بیان، پس از «کرامت انسانی» ذکرشده وازجایی که سه نقطه است دوفقرهٔ تابع جمله دارای تابعیت وصفی وزمانی ،حذف گردیده است وبه این اساس ،جملهٔ مختلط است

ودرجای خود، ازاین نگاه هم مورد مطالعه قرار میگیرد. تمام اجزایی که دراینجا ذکرشده جزء فقرهٔ عمدهٔ جمله است که به شکل جملهٔ سادهٔ کاملاً منکشف درآورده شده. عبارتهایی که با «به منظور» شروع شده، همه «پیشینه یی» است و به‌غرض تأکید، پیش از فعل آورده شده و به‌شمول عبارتهای بعدی، هریك متشکل از چندین عبارت ضمنی است.)

(۲) جملهٔ مرکب (Compound Sentence)

جملهٔ مرکب عموماً از دو فقره، وگاهی بیش از دو فقره، ساخته‌میشود و این فقره‌ها برخلاف فقره‌های جملهٔ مختلط، نسبت به‌یکدیگر متوازن است؛ یعنی رابطهٔ فقره‌ها توازن (۱) است. به‌عبارت دیگر، اهمیت معنوی فقره‌ها یکسان ومساوی است.

نشانه‌های دستوری توازن فقره‌ها: به‌کار بردن سمی کولن (یا پوان و یرگیول) دربین فقره‌ها، یا استعمال کلمهٔ عطف (و wa)، نخستین نشانهٔ متوازن بودن فقره‌های جملهٔ مرکب است. نشانهٔ دوم این است که برخی از کلمه‌های ربط، دوبار در آغاز هرفقره ذکر میشود.

دو یا چند فقره توسط کلمهٔ عطف (و) به‌هم پیوست شده جملهٔ مرکب را میسازد (۲). اینك مثالهایی از نگارش قدیم ومعاصر دری: «یزدان آفریدگار جهان است ودانندهٔ

---

(۱) توازن یا موازنه: Parallelism یا co-ordination، فقره‌های متوازن یا موازن: co-ordinate clauses

(۲) خانم رستورگویوه نیز جملهٔ دارای کلمهٔ عطف (و wa) یا کلمهٔ عطف (و u) را جملهٔ مرکب خوانده است وآقای پاول را برتس (جمله‌های انگلیسی، نیویارك ۱۹٦۲، ص ص ۹۵، ۱۰-۱۰۷، ۱۹٦، ۱۷-۲۱۳) استاد انگلیسی درکالج دولتی سن‌جوز کالیفورنیا، هم جمله‌های دارای کلمه‌های ربط نمودار توازن وکلمهٔ عطف (and) را در مبحث‌های توازن «Co-ordination» وساختمانهای متوازن «parallel structures» تشریح کرده است؛ علاوه بر این، Conjunction را به‌معنای کلمهٔ ربطی که دو کلمه، دو عبارت یا دو قسمت جمله را به‌هم مربوط میسازد و Sentence connector را به معنای کلمهٔ ربطی که دو یا چند فقرهٔ تابع و عمدهٔ جملهٔ مختلط را به‌هم ارتباط میدهد به‌کار برده است.

آشکار و نهان است و گرداننده چرخ وزمان است وآورنده بهار و خزان است.-
مقدمه شاهنامه ابومنصوری، قرن چهارم هجری»، «عشق هردو، مانند طبله عطار، ازتاق افتادو بوی آن به همه رسید. ــ مایل هروی» «من درجهان تخیلاتم سیر میکرد م و گاهی به آینده خیره ومبهم این سفر بی سروسامان می اندیشیدم. -از نگاه رنده» «چشمان آسمانیش میان لرزش اشک گرم درخشید و با گردن کمی خمیده گریبانش رادودسته گرفت .- حبیب»

گاهی به عوض کلمه عطف، دربین فقره های جمله مرکب، سمی کولن به کاربرده میشود. میتوان گفت که درچنین موارد، دو یا چند فقره جمله مرکب بدون ذکر کلمه ربط، دارای توازن میباشد:

«دنیا به ننگ ونام است؛ به نیم نان تمام است .-متل»، «رابعه دلباخته نیز اکنون طوردیگرمی اندیشید؛ ازجهان دیگرحرف میزد؛ باحریف دیو هیکل عشق پنجه داده بودوعمری رابه یادبکتاش به‌سرمیبرد.- حبیبی»، «دیگران «نسترادآموس» نمی شناختند؛ دیگران ازوحشت میدان «گریگوار» برخود نمی لرزیدند؛ دیگران ازعملیات فجیع «کاترین دومدیسی» اطلاعی نداشتند. رقیه ابوبکر» (دراین جمله تکرار کلمه «دیگران» نشانه دوم توازن فقره‌هاست)، «چیزی به خاطرش گذشت؛ دزدیده دست خود را به‌روی سینه‌اش گذاشت؛ لرزش خفیفی بر تمام وجودش چیره شد وبی اراده آه سردی درحنجره اش دوید.- حبیب»

درجمله‌های مرکب دیگر، کلمه‌های ربط نمودار توازن، عموماً دوبار درآغاز هرفقره می آید. (یا ...یا، چه...چه، خواه...خواه، خواهی...خواهی) درفقره‌های متضادمتوازن می آید ویکی ازدو کاری که درفقره‌ها بیان شده، انجام شدنی میباشد.

(نه ... نه) نمودارنفی و (هم... هم) نمودارجمع، درفقره‌های مشابه متوازن می آیدوهردوامر، یایکسان انجام نشدنی است یایکسان انجام شدنی؛ فقره‌ها همیشه یادر تضادیا درتشابه، هم‌سنگ وموازن میباشد.

ساختمان فقره ها ورابطهٔ نحوی اجزا یا کلمه ها وعبارتهای آنها، عیناً مانند جملهٔ سادهٔ مستقل است. البته در برخی ازجمله هـای مرکب و بیشتر درجمله های مختلط دارای تابعیت شرطی ،فعل در وجه التزامی به کار میرود و نیز حذف اجزای درجملهٔ جمله مرکب(ومختلط)زیادتر صورت میگیرد. بنابراین ، در تحلیل جمله های مرکب و نیز مختلط صرف فقره ها و کلمه های ربط را نشان میدهیم ودرعین حال، اجزای حذف شده را درجای شان گذاشته فعل وجه التزامی و وجه وصفی را به فعل وجه اخباری تبدیل میکنیم وبدین صورت فقره هارا به شکل جمله های سادهٔ مستقل، نمایش میدهیم.

یا وفا به کلی درعالم نیست یا کسی دراین زمانه نمیکند .

یا ... یا

وفا | به کلی درعالم نیست .

کسی | دراین زمانه (وفا) نمیکند .

اوازخوشی هم میخندید وهم میگریست .

هم... وهم

او | ازخوشی میخندید .

(او)| (ازخوشی) میگریست.

دیاگرام این نوع جملهٔ مرکب چنین است :

..	نهاد	گزاره	...	نهاد	گزاره
کلمهٔ ربط	فقرهٔ متوازن		کلمهٔ ربط	فقرهٔ متوازن	

برخی ازاین کلمه های ربط ،درجملهٔ مرکب صرف یکبارهم به کاررفته میتوانـد وتوازن رانشان میدهد. (یا) و(نـه)درآغاز فقرهٔ دوم،(هـم) پس از فاعل فقرهٔ دوم استعمال میشود:

شمامیخوانید یامن بخوانم؟ احمد را خواستم نه شمارا (خواستم) .

دوستم دیروزبه جلال آباد رفت، من هم (به جلال آباد) میروم .

(c) ketabton.com: The Digital Library

دستهٔ کلمه‌های ربط (اما، ولیکن، وایك، ولی، لیك) که همه یك معنی دارد ودر یك مورد به کارمیرود، باآنکه صرف یکبار در آغاز فقرهٔ دوم جملهٔ مرکب استعمال میشود، نمودار توازن در تضاد است: «آیدن بادیدن او، باهمه زورنائید اماآوازش بسیار بلندنبود. زنان آرایش غلیظ ودلگزایی کرده بودندولی دختران جوان باروی بی‌سرخی وسفیدهٔ شان، یگان یگان، نظرهارا به سوی خود میکشیدند. — حبیب»

این دسته کلمه‌های ربط رانیز مانند کلمهٔ عطف گاهی میتوان حذف کرد وبه‌عوض آن، سمی کولن به کاربرد: خانوادهٔ ما رادعوت کرد؛ مانرفتیم.

جملهٔ مرکب، مانند جمله‌های ساده ومختلط، هم صورت اصلی یعنی کاملاً ساده وهم صورت منشعب یعنی کاملاً انکشاف یافته را میتواند داشت.

(۳) جملهٔ مختلط (Complex Sentence)

رابطهٔ اصلی واساسی فقره های جملهٔ مختلط، تابعیت (subordination) است؛ یعنی یك فقره تابع (subordinate clause) وفقرهٔ دیگر عمده (main clause) میباشد. فرق جمله‌های مرکب ومختلط، صرف نظر از شمارهٔ فقره های جمله ها، از همین رهگذر است.

جملهٔ مختلط از دویاچند فقره تشکیل میشود واز نگاه محل وموقع فقره های تابع وعمده، سه شکل راکه در دیاگرام های ذیل نشان داده شده است داشته میتواند:

نهاد | گزاره ... نهاد | گزاره

کلمهٔ ربط فقره تابع فقرهٔ عمده

نهاد | گزاره ... نهاد | گزاره

فقرهٔ عمده کلمهٔ ربط فقرهٔ تابع

نهاد | ... نهاد | گزاره گزاره

کلمهٔ ربط فقرهٔ تابع

فقرهٔ عمده

ازروی شکلها، آشکار میشود که فقرهٔ تابع درهرحال پس از کلمهٔ ربط می آید؛ خواه فقرهٔ عمده در آخر، خواه در آغاز جمله باشد وخواه فقرهٔ تابع درمیان فقرهٔ عمده، آمده باشد.

باید گفت فقرهٔ عمده، مطلب اساسی و اصلی وفقرهٔ تابع، مطلب فرعی وضمنی را بیان میکند.

تابعیت انواع گوناگون دارد ومادرذیل هریك را جدا گانه شرح میکنیم.

۱) تابعیت وصفی: با کلمهٔ ربط (که) صورت میپذیرد وفقرهٔ تابع، فاعل، مفعول یامتمم فعل فقرهٔ عمده را وصف میکند؛ یعنی جانشین صفت فاعل، مفعول یا متمم فعل میشود.

فقرهٔ تابع وصفی درمیان فقرهٔ عمده ومستقیماً پس از اسمی که توسط فقره توصیف میشود می آید واسم دراین حال عموماً بانشانهٔ نکره (ی) به کار میرود. اگر فقرهٔ تابع، مفعول را وصف کند، پسینهٔ مفعول معرفه (را)، درمیان نشانهٔ نکره و کلمهٔ ربط (که) استعمال میشود.

(۱) پیرمردی که بارسنگینی را باریسمان در پشت بسته بود از مقابلش گذشت ـ حسن قسیم

پیرمرد | از مقابلش گذشت. ـ عمده

(او) | بارسنگینی را باریسمان در پشت بسته بود. ـ تابع (فقرهٔ تابع، فاعل را وصف میکند؛ جانشین صفت فاعل است: پیرمرد بار در پشت بسته.)

(۲) قیام ملی (۱۹۱۹ع.) خلقهای افغانستان که به اشتراك تمام طبقات زحمتکش مردم صورت گرفت به تسلط مستقیم استعمار کهن پایان داد. ـ (فاعل درهردوفقرهٔ اینگونه جمله ها، یکی است.)

قیام ملی خلقهای افغانستان | به تسلط مستقیم استعمار کهن پایان داد. ـ عمده

(آن) (= قیام ملی) | به اشتراك تمام طبقات زحمتکش مردم صورت گرفت. ـ تابع (جانشین صفت فاعل، صفت دوم، چون (ملی) نیز صفت (قیام) است: قیام ملی همه گانی خلقهای افغانستان.

(۳) پسری را که در کتابخانه ظاهراً مطالعه میکرد زیر نظر گرفتم .

(من) | پسری را زیر نظر گرفتم .- عمده

(پسر) | در کتابخانه ظاهراً مطالعه میکرد . - تابع (جا نشین صفت مفعول : پسر مطالعه کننده در کتابخانه)

(٤)صدای سازوسرود از خانه‌یی که به تازه‌گی ساخته شده بود به گوش آنان رسید.

صدای سازوسرود | ازخانه به گوش آنان رسید . - عمده

(خانه) | به تازه‌گی ساخته شده بود . - تابع (جانشین صفت متمم فعل : خانهٔ تازه ساخته شده)

نوع دیگری از تابعیت وصفی ، بدون ذکر کلمهٔ ربط و به‌وسیلهٔ فقرهٔ وصفی دارای فعل وصفی ، بیان میشود . طوری که در بخش وجه وصفی فعل گفته شد، فعل وصفی وفقرهٔ وصفی ، چگونه‌گی وقوع فعل اصلی جمله یا حالت فاعل جمله را بیان میکند . فاعل در هردوفقرهٔ این گونه جمله‌ها نیزیکی است .

گوشهٔ دسترخوان را قات کرده جلوتر نشست .

(او) | جلوتر نشست . - عمده

(او) | گوشهٔ دسترخوان را قات کرد(کرده : فعل وصفی ، کرد: ماضی اخباری).- تابع (فقرهٔ تابع وصفکنندهٔ چگونه‌گی وقوع فعل (نشست) ، یعنی جانشین قید فعل : قات کنان جلوتر نشست ،جلوتر نیز قید فعل است ؛یا : او درحال قات کردن)

۲) تابعیت شرطی : با کلمهٔ ربط شرطی (اگر) و کلمه‌های ربط قید زمان و شرطی (تا، هرگاه) صورت میگیرد . فقرهٔ تابع که نعل آن، شرط وقوع فعل فقرهٔ عمده است پیش ازفقرهٔ عمده و کلمه های ربط شرطی غالباً در آغاز فقرهٔ تابع می آید .

اگر باران ببارد هوا کمی سرد میشود .

باران | می بارد (ببارد: حال التزامی ، میبارد، حال اخباری) . - تابع

هوا | کمی سرد میشود . - عمده

تابه‌دقت وتوجه درس نخوانید از کامیابی بهره نمیگیرید .

(شما) | به دقت و توجه درس نمیخوانید . - تابع

(شما) | از کامیابی بهره نمیگیرید . - عمده

هرگاه وظیفه‌اش را به‌درستی انجام‌نداده باشد مسؤولیتش به‌دوش خوداوست .

(او) | وظیفه‌اش را به درستی انجام نداده است. - تابع

مسؤولیتش | به دوش خوداوست .- عمده

۳) تابعیت مفعولی : اینگونه تابعیت نیز با کلمهٔ ربط (که) صورت میگیرد . فقرهٔ عمده عموماً به‌شکل فعل، کلمهٔ ربط درست پس از آن، و فقرهٔ تابع به‌حیث مفعول فقرهٔ عمده در آخر می آید. نقل قول غیر مستقیم، همیشه شکل تابعیت مفعولی رادارد : گفت که فردابسفر میرود. (او) | گفت . - عمده، (او) | فردا به سفرمیرود . - تابع؛ امر کرد که جواب مکتوب را به زودی بنویسند . (او) | امر کرد. - عمده، (آنان) | جواب مکتوب رابه زودی‌مینویسند . - تابع ؛ به‌دوستم گفتم که«بینوایان» را به دقت بخواند .

جمله های دیگردارای تابعیت مفعولی ازین قراراست :

خوب است که انسان هنری داشته باشد . اجازه بدهید که‌من سخنم رابه‌پایان برسانم . قول میدهم که‌ازاو بپرسم .«دیری‌نگذشت که درعقب میزمحکمه، دربرابر قاضی ، دست هم را فشردند . »

دربعضی موارد ممکن است کلمهٔ ربط حذف شود : «هوش کن یك حرف‌هم به کسی چیزی نگویی . » حاضرهستید به جواب سوالها بپردازید ؟ یقین داریم مطالبی دراین باره شنیده اید (رادیو ، ۱۳ حوت ٤٥) . امید است معذرتم را بپذیرید . میخواهم کتاب را به خانه ببرم . آرزودارم خدمتی به وطن‌وهموطنانم بکنم . میل دارد نمایشگاهی از نقاشیهایش به زودی باز کند . خواهش میکنم‌این نامه رابه‌اوبرسانید . . . .

درنقل قول مستقیم نیز کلمهٔ ربط حذف میشود: پرسید : «چه وقت بمن

احوال میدهی ؟ » ، سلیمان گفت: « راستی به حق آیدن بیچاره ستم کرد. » . . .

٤) تابعیت زمانی: باکلمه های ربط نمود ارزمان صورت میگیرد. کلمه‌های چون (چو) و کلمه های ربط مرکب (قیدزمان + که): چونکه، وقتیکه، هنگامیکه هروقت که، هرگاه که، همین که . . . عموماً درآغازفقرهٔ تابع می آید وفقرهٔ تابع پیش ازعمده قرارمیگیرد:

همینکه چشم خانم به‌آن پارچه افتاد قهرخودرافراموش کرد .

چشم خانم | به‌آن پارچه افتاد. - تابع ، (وی) | قهرخودرافراموش کرد. -عمده

هروقت که ازآنجا میگذرم به یاد عشق برباد رفتهٔ خویش می افتم .

(من) | ازآنجا میگذرم . - تابع ، (من) | به یاد عشق بـرباد رفتهٔ خـویش می افتم . - عمده

هرگاه که‌آن واقعه بیادش می آمدبی اختیارمیگریست . - عمده

آن واقعه | به یادش می آمد . - تابع ، (وی) | بی اختیارمیگریست .

« پس ازآنکه وادی‌خیال را پیمود دچارکوفته‌گی شد.» ، « هنگامیکه‌به صنف می درآمد چوکیش را نزدیک ارسی مینهاد . نخستین روزیکه به‌صنف‌ماآمد هیچ سخنی نزد . » (۱)

فقرهٔ تابع زمانی باکلمه های ربط (که، تا، تاکه، تاآنکه) پس ازفقـرهٔ عمده می آید؛ فقرهٔ تابع همراه (تا) ، پیش ازفقرهٔ عمده نیزمیتواند بیاید: ده بجهٔ شب بود که‌آوازدهل وسرنا ازخانهٔ همسایه درفضای حصهٔ دوم کارتهٔ پـروان طنیـن انداخت. «آوازقدمهای شان درخم وپیچ کوچه شنیده میشد. تاآنکه‌به کلی خاموش

---

(۱) روزی که‌روی رود خروشان جنگلی
افتـاده بـود سـایهٔ سبـزدرخـتهـا } (تابع)

من باهمه شراروشکنجی (که‌داشتم)
بـا او میان خـرمن گل گشتم آشنا } (عمده) - خانم ژاله ، مجموعهٔ «زنده رود»

روزی که داد دل به‌گل روی‌تورهی (تابع) مسکین نبود باخبرازخوی‌توهنوز (عمده) - رهی معیری‌دود
ازدماغ سینه فگاران برآوری (عمده) آندم که چاك پیرهنت باز میکنی (تابـع)

گردید . » تا به چشم خودم نبینم باورنمیکنم . تا که مرا دید خـود را در میـان جمعیت پنهان کرد .

ممکن است کلمهٔ ربط (که) درمیان فقرهٔ تـابع بیاید ودراینصورت فقرهٔ تابـع پیش ازعمده، واین گونه جمله بیشتردرمحاوره استعمال میشود: کارتان راکه تمام کردید به سینما میرویم . ازاداره که برآمدند به رستوران خیبررفتند . من کـه آمدم اورفته بود .

٥) تابعیت امتیازی (الحاق یا تفریق) ، باکلمه های ربط (اگرچه، گرچـه، هرچند، گذشته ازینکه،علاوه برآنکه، باوجود اینکه (آنکه) ،بااینکه (آنکه)...) صورت میگیرد .

« اگرچه ترابت خانوادگی نداشتند دوستی شان آنها رابهم فوق العاده نزدیك ساختهبـود.»

(آنان) | قرابت خانوادگی نداشتند . ـ تابع
دوستی شان | آنها را بهم فوق العاده نزدیك ساخته بود .ـ عمده

هرچند بیوفاستی ترا فراموش کرده نمیتوانم .

(تو)| بیوفاستی . ـ تابع　　(من) | ترا فراموش کرده نمیتوانم . ـ عمده

٦) تابعیت علت: فقره های تابع باکلمه های ربط (چون، چونکه ، ازآنجـا که . . .) پیش ازفقرهٔ عمده وفقره های تابع باکلمه های ربط (که،چه، تا، تاکه ، زیرا، زیراکه، چرا ، چراکه ، بنابراین ،بنابرآن ...) پس ازفقرهٔ عمده می آید.

چون راه درازی را پیموده بود خیلی مانده وکوفته به نظرمیرسید .

(او)| راه درازی را پیمودهبـود . ـ تابع
(او)| خیلی مانده وکوفته به نظرمیرسید . ـ عمده

« ازمن چنین خواهشی نکنید که بد خواهد شد؛(بد ،خیلی بد خواهد شد). »

(شما) | ازمن چنین خواهشی نکنید . ـ عمده ، (این) | بد خواهد شد . ـ تابع مانمیتوانیم رفت زیرا که باران به شدت میبارد .

ما | نمیتوانیم رفت . ـ عمده ، باران | به شدت میبا رد . ـ تابع

« آیدن هرگز به فکر پاسخ مادرش نبود زیرا میدانست که مادرش جوابی نداشت . سلیمان بالای من حق فراوان داشت بنابر آن دخترم آیدن نامزداوست.»

۷) تابعیت غرض ومقصود، باکلمه های ربط (که، تا، تاکه، برای اینکه، برای آنکه . . .) صورت میگیرد وفقرهٔ تابع عموماً پس ازفقرهٔ عمده می آید .

دوستم دراوایل حوت ازجلال آبادبه کابل آمد که پسرش رابه مکتب شامل کند.

دوستم | دراوایل حوت ازجلال آباد به کابل آمد . ـ عمده

(وی) | پسرش را به مکتب شامل میکند . ـ تابع

« دخترك کوچك خودش را به اوچسپانیده بود تا از باران درامان باشد . »

دخترك کوچك | خودش را به اوچسپانیده بود . ـ عمده

(وی) | ازباران درامان میباشد . ـ تابع

آن دودلباخته ، در یکی از اپارتمانهای جادهٔ میوند ، چراغ اتاق راخاموش کرده بودند تا که راهگذران متوجه آنان نشوند .

۸) تابعیت نتیجه ، عموماً باکلمهٔ ربط (که) وکمتر باکلمه های ربط دیگر ، صورت میگیرد وفقرهٔ عمده پیش ازفقرهٔ تابع می آید .

« کالای سیاه پوشیده بود که سپیدی چهره اش باآن جلوهٔ خاص داشت . »

(او) | کالای سیاه پوشیده بود . ـ عمده

سپیدی چهره اش | باآن جلوهٔ خاص داشت . ـ تابع

آنقدرگریه کرد که چشمانش بکلی سرخ گشت . (یا : که ازحال رفت)

(c) ketabton.com: The Digital Library

(وی) | گریه کرد . - عمده ، چشمانش | به کلی سرخ گشت . - تابع

«آن وقت کلانتر تیافهٔ وحشتناکی داشت که آیدن با دیدنش بدون اراده حرکت کسل ومایوسی کرد .»

کلانتر | آنوقت تیافهٔ وحشتناکی داشت . - عمده

آیدن | با دیدنش بدون اراده حرکت کسل ومایوسی کرد. - تابع

توازن در جملهٔ مختلط

گفتیم که رابطهٔ اصلی فقره های جملهٔ مختلط ، تابعیت است . در اینجا باید افزود که در برخی از جمله های مختلط ، دوفقرهٔ تابع که نسبت به یکدیگر متوازن اما هردو نسبت به فقرهٔ عمده ، تابع میباشد می آید ؛ یا برعکس دو فقرهٔ عمدهٔ متوازن ویک فقرهٔ تابع که به هردوی آن یکسان تابع میباشد ، یا چند فقرهٔ تابع که یکی دوتا به یک عمده ویکی دوتای دیگر به عمدهٔ دیگری تابع میباشد ، به کار میرود . درهرصورت ، عموماً رابطهٔ اصلی واساسی فقره ها ، تابعیت است ورابطهٔ فرعی وضمنی آنها توازن ، اینک مثالهای مورد اول :

اگر هوا ابر آلود وبارانی باشد واگر دوستانم آماده باشند فردا به شکار مرغابی خواهیم رفت .

اگر . . . واگر (تکرار کلمهٔ ربط شرطی با کلمهٔ عطف ، علامت توازن دوفقرهٔ تابع : دوفقرهٔ نخست ، نسبت به یکدیگر متوازن ونسبت به فقرهٔ سوم تابع است .)

هوا | ابر آلود وبارانی است .

دوستانم | آماده هستند .

(ما) | فردا به شکار مرغابی خواهیم رفت .

تا ازروی دادگان نشان برگل زرد است وتا ازچهرهٔ دلبران نشان بر ارغوان ، اززیبایی وپاکدامنی برخوردار باشی .

تا . . . وتا (تکرار کلمهٔ ربط نمودار زمان همراه کلمهٔ عطف ، علامت توازن دو فقرهٔ تابع)

نشان | از روی دلدادگان برگل زرد است .

نشان | از چهرهٔ دلبران برارغوان (است) .

(تـو) | اززیبایی وپاکدامنی برخوردار باشی .

دیاگرام دوجملهٔ بالاچنین است:

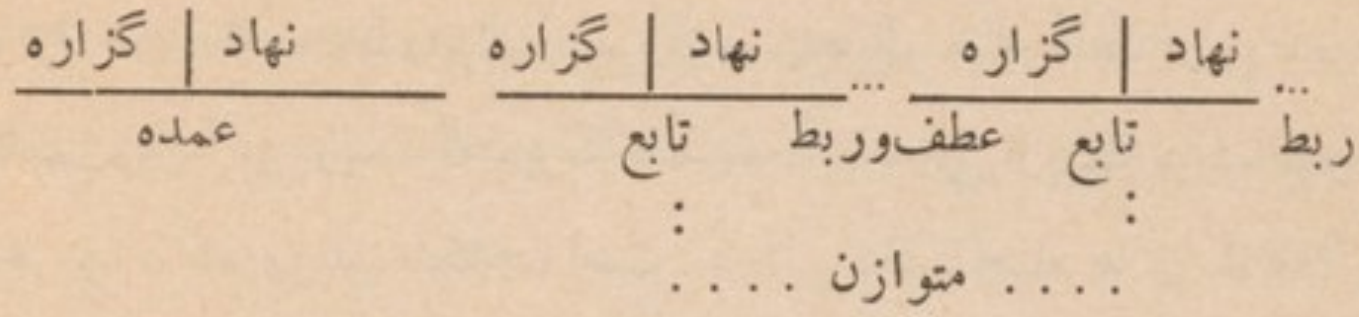

مثال مورد دوم (دوفقرهٔ عمده ویك فقرهٔ تابع) درنثرمعاصرتا کنون به نظر نگارنده نرسیده است؛ بنابراین ، جمله یی ازنثرخواجه عبدالله انصاری هروی ، دراینجا به حیث نمونه آورده میشود .

خواهی به کرم عزیزدارخواهی خوار(دار) که من خجلم وشرمسار.

دیاگرام این جمله،برعکس دیاگرام پیشتراست وضرورتی به ترسیم آن نیست.

مثال مورد سوم: « متأسفم که دریکدوره ازشاعریم ، اشعاری سروده ام که امروزه به کارسرگرمی عده یی میرود که به‌درد مردم نمیخورند ؛ ولی امیدوارم درآینده‌چنین نشود . [پس از(امید وارم) کلمهٔ ربط (کـه) محذوف است .] »

(من) | متأسفم . ـ عمدهٔ اول

(من) | در...اشعاری سروده ام . ـ تابع به عمدهٔ اول، وخود عمدهٔ دوم .

(اشعار) | امروزه به کارسرگرمی عده یی میرود. ـ تابع وصفی (برای مفعول) به عمدهٔ دوم .

(عده یی) | به‌دردمردم‌نمیخورند. ـ تابع وصفی (برای‌متمم‌فعل)به‌عمدهٔ‌دوم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

(من) | امیدوارم . - عمدهٔ سوم .

(این) | درآینده چنین نمیشود. - تابع مفعولی به عمدهٔ سوم .

فقره های عمدهٔ اول ودوم همراه تابع های آنهاباعمدهٔ سوم و فقرهٔ تابع آن ، متوازن است .

جملهٔ مختلط ، صورت منکشف .

درتشریح جملهٔ مختلط ، چون ازیکسو مجبوربودیم انواع تا بعیت و مسألهٔ توازن درجملهٔ مختلط رابیان کنیم وازسوی دیگر، بنابر اقتضای موضوع ، اکثر مثالهارا از آثار نویسندگان برگزیده ایم ؛ عده یی ازجمله ها، خصوصاً جملهٔ آخرین ، کم وبیش منکشف است . دراین بخش جمله های کاملاً منکشف و بسیارطولانی رابه حیث مثال می آوریم .

۱- (از آن تاریخ [۱۹۱۹ع . ، ۱۲۹۸ش .] تاکنون ٤۷سال میگذرد.) طی این مدت ، طبقات خلقهای محروم کشورومبارزان ملی ما، مشروطه‌خواهان وآزادی خواهان ، برای طردنظام فیودالی (ملوك الطوایفی)، واستبداد وارتجاع داخلی ، ریشه کن ساختن استعماروامپریالیزم ، مجاهدات دلیرانه نمودندکه به کمال تأسف، بنابرنبودن شرایط مساعد ملی وبین المللی، موقتاًمواجه به شکستهای رقتبارگردیدند . (۱)

۱) طبقات ... و ... آزادی خواهان | طی ... برای ... مجاهدات دلیرانه نمودند . - عمده

۲) آنان) | بنابر ... به کمال ... موقتاً به ... مواجه گردیدند . - تابع ، نتیجه

۲- (بعد ازجنگ جهانی دوم، جریان عظیم ونیرومند جنبشهای آزادی بخش ملی، سیستم استعماری امپریالیزم رادرهم پیچید و) بیش‌ازپنجاه وسه کشور مستقل جدیداً پابه عرصهٔ وجودگذاشت که بسیاری ازآنها، به شمول افغانستان ، در یك صف به تشکیل دولتهای ملی واتخاذسیاست بیطرفی برای احرازاستقلال اقتصادی

واستحکام استقلال سیاسی خوددر کوشش اند . (۱)

۱) بیش ازپنجاه ... | جدیداً پا به عرصهٔ وجود گذاشت . ـ عمده .

۲) بسیاری... به‌شمول... | دریك ... برای ...در کوشش اند.ـتابـع، نتیجه

۳ــ « قلعه یـی چند فرسوده و ویران، خانه یـی چند پست و کوچك، بادیوار های ریخته، که جزروزنی راهی برای هواوآفتاب درآن نیست؛ درمیان کشتهای ناهموار ، «فصل» های زردوناتوان وچارپایان لاغر، ده ما ست . ـ پژ والك»

۱) قلعه یـی چند ... خانه یـی چند ... | با ... درمیان ... ده ماست . ـ عمده

۲) راهی جزروزنی | برای هواوآفتاب درآن نیست . ـ تابـع وصفی (برای فاعل ، مربوط به خانه)

٤ــ «درگوشهٔ یکی ازدوراهه‌های‌میان شهر که جزصدای پای کدام‌رهگذری، آنهم بعدازساعتهاوقفه ، سروصدایـی درآن پیدانبود؛ دوسایـهٔ متحرك بـه روی دیوار کوچه، وجوددو نفررادراین‌محیط تنهایـی‌گواهی‌میداد: یکی بزرگ و دیگری کوچکتر و باریکتر . ـ حبیب »

۱) دوسایهٔ متحرك : یکی بزرگ و... | به روی ... وجود...رادراین...در گوشهٔ ... گواهی میداد. ـ عمده

۲) سروصدایـی جزصدای ... | آنهم بعد از... درآن پیدانبود.ـتابـع‌وصفی (برای متمم فعل ، مربوط به «درگوشه»)

۵ــ به منظور...، مامردم‌افغانستان ، بادرك تحولات تاریخیی که‌در زندگانی مابه حیث یك ملت ویك جزء جامعهٔ بشری به وقوع پیوسته ، درحالی که‌ارزشهای فوق راحق همه جوامع بشری میدانیم ، به قیادت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه پادشاه وپیشوای زندگانی ملی افغانستان ، این قانون اساسی رابرای خودونسلهای آینده وضع کردیم .

(۱) دو جملهٔ میان قوس ( ) ، به غرض تکمیل مطلب ، آورده شده است .

۱ــ مامردم افغانستان | به منظور... بادرك ... به قیادت ... این ... رابرای ... وضع کردیم . ـ عمده

۲) تحولات تاریخی | درزنده‌گانی ما به حیث ... به وقوع پیو سته (است) . ـ تابع وصفی (برای وابستهٔ متمم فعل ، مربوط به «تحولات»)

۳) (ما) | ارزشهای فوق راحق همه جوامع بشری میدانیم . ـ تا بع زمانی

٦ــ «درعقب لاری «شوورلیت» رنگ وررفته یی ، ده نفرمسافر که‌عزم جاهای مختلف داشتند ؛ باسیماهاولباس ووضع وریخت جداگانه و«نمونه یی» که زادگاه وپرورشگاه هریك رانشان میداد ؛ بااطواروادا‌های گوناگون، برجوال های پینه شده ، خورجینهای کهنه وصندوقهای چرك وپتره شده، نشسته بودند . ـ ازنگارنده»

۱)ده‌نفرمسافر | درعقب لاری... باسیماها... برجوالها... نشسته‌بودند.ـعمده

۲) (ده‌نفرمسافر) | عزم جاهای مختلف داشتند . ـ تابع وصفی برای فاعل

۳) سیماهاو... | زادگاه وپرورشگاه هریك رانشان میداد . ـ تابع وصفی برای متمم فعل

چنین است: دیاگرام این دوجمله که هردوازنظرساختمان کلی مشابه است

نهاد	گك	نهاد	گزاره	گك .	نهاد	گزاره	گك.
کلمهٔ ربط	فقرهٔ تابع		کلمهٔ ربط	فقرهٔ تابع			
فقرهٔ عمده							

۷ــ «گاهی که صدای گیتار، بلند و بلندترمیشد و به گوش آن سه نفر که گرم صحبت بودند، شورانگیزغوغامیکرد؛ هرسه خموشانه به چشمان هم میدیدند و آنچانکه امواج موسیقی کاملاً ایشان رافرامیگرفت، پیاله های خودرابا احتیاط بالامیکردند وآهسته میگذاشتند؛ باآن هم، ازآوازشرپ،شرپ نوشیدن چای و بر خوردپیاله هابه نعلبکی ، نمیتوانستند جلوگرفت . ـ حبیب»

۱) صدای گیتار| بلند وبلندترمیشد . ـ تابع زمانی به عمدهٔ اول

۲)(صدای گیتار) |به‌گوش آن سه نفر شورانگیز غوغامیکرد.- تابع زمانی به عمدهٔ اول ومعطوف یامتوازن به تابع اول

۳)(سه نفر) | گرم صحبت بودند . - تابع وصفی برای وابستهٔ متمم (سه نفر) و تابع دوم

٤) هرسه| خموشانه به چشمان هم میدیدند . - عمدهٔاول

٥) امواج‌موسیقی | کاملاً ایشان رافرا میگرفت . - تابع وصفی (برای فاعل) به عمدهٔ دوم وسوم

٦) (ایشان)| پیاله های خودرا بااحتیاط بالامیکردند . - عمدهٔ دوم

۷) (ایشان)|(پیاله های خودرا) آهسته میگذاشتند . - عمدهٔ سوم ، معطوف یا متوازن به دوم

۸) (ایشان)| ازآواز... وبرخورد ... نمیتوانستند جلوگرفت. - تابع امتیازی به عمدهٔ دوم وسوم

۸ــ «سحرگاهی‌که «زین العرب» حسب العاده دریکی از گلستانهای قصدار میخرامید وازدیدارگلهای بهاری حظ میبردوناله های زاربلبلان دلباخته رامیشنید، بکتاش ــ یکی ازغلامان زیبای‌حارث ــ که چشمان سحاروگونه های گلرنگ و برودوش دلربایی داشت ، فرازآمد وگل سرخی که دردست‌داشت با نیازمندی وسپاسی که نشانهٔ عشق ودوستداری بود،به رابعه تقدیم داشت؛ ولی برای اینکه کسی نبیندش ، به زودی ازآنجادوررفت ودرلحظه یی ازنظررابعه ناپدید گردید . - حبیبی »

۱) زین العرب| (سحرگاه) حسب العاده در... میخرامید . - تابع زمانی به عمدهٔ اول

۲) (زین العرب| ازدیدار... حظ میبرد. - تابع زمانی به عمدهٔاول ومتوازن به تابع اول

۳) (زین العرب) ناله ها ... رامیشنید. - تابع زمانی به عمدهٔ اول ومتوازن به دوتابع بالا

٤) بکتاش ، یکی از ... فرازآمد .- عمدهٔ اول

٥)(بکتاش) چشمان سحارو ... داشت .- تابع وصفی (برای فاعل) به عمدهٔ اول

٦) (بکتاش) گل سرخی دردست داشت . - تابع وصفی (برای مفعول) به عمدهٔ دوم

۷) (بکتاش) گل سرخی بانیازمندی وسپاس به‌رابعه تقدیم داشت. - عمدهٔ دوم، متوازن به اول

۸) (نیازمندی وسپاس) نشانهٔ عشق ودوستداری بود.- تابع وصفی (برای متمم فعل) به عمدهٔ دوم

۹) کسی اورانمی بیند. - تابع مقصودی به عمدهٔ سوم وچهارم

۱۰) (بکتاش) به‌زودی ازآنجا دوررفت . - عمدهٔ سوم ،متوازن (در تضاد) به دوم

۱۱) (بکتاش) درلحظه یی ازنظررابعه ناپدید گردید . - عمدهٔ چهارم‌متوازن به سوم

۹- «یقین است شاعری که درشبهای‌تار،توسط با نگ قلم خو یش ، معانی خفته رابیدارمیسازد؛صورتگری که تخیلات تلخ وشیرین خویش رادرحریر رنگهای فریبامی پیچد وبرصحایف تابلوهای بد یع نقش میکند ؛ خوشنویسی که تموجات‌زودگذراصوات‌سخن آدمیزاده رابادقت وظرافت ثبت میکندوتصویر اندیشه هاراجاودان میسازد؛ آهنگسازی که خوابهاوخیالهای روحنوازخویش رادر پردهٔ آوازهای دلنشین میگذاردوباترکیب آهنگهای مهیج ، ذوقهای پرشو ر را تسکین می بخشد ؛ ممثلی که سروروالم باطنی‌خویش راباحرکات‌متناسب وموزون در انظار بینند گان جلوه‌گرمیسازد؛مفکری که کتاب پراسرار کاینات رابد قت

مطالعه میکند وبر هرورقی دفتری ازمعرفت کردگاررامتجلی می یابد؛ محققی که درخفایای کتابهاوزوایای آزمایشگاهها، عمرخودرابه مشاهده وتجربه بپایان میرساند ؛ هیچ یك ازاین طوایف،توقع آن رانمیداردکه‌درباغ حیاتش، گل دانش ونرگس خواسته ـ هردو یکجا ـ بشگفد . ـ الهام » (این جمله در اصل نوشته یك پاراگراف هم هست .)

۱) (این) | یقین است . ـ عمده (۱۳ فقرهٔ دیگر تابع این عمده است)

۲) شاعر | در ... توسط ... معانی خفته رابیدار می‌سازد . ـ تابع وصفی برای فاعل (شاعر)

۳) صورتگر | تخیلات ... رادر... می‌پیچد . ـ تابع وصفی برای فاعل (صورتگر)

٤) (صورتگر) | (تخیلات ... را) برصحایف ... نقش میکند . ـ تابع وصفی برای فاعل ، متوازن به‌تابع پیشتر

۵) خوشنویس | تموجات ... رابا ... ثبت‌میکند . ـ تابع وصفی برای فاعل

٦) (خوشنویس) | تصویر اندیشه‌ها راجاودان میسازد ـ تابع وصفی برای فاعل، معطوف .

۷) آهنگساز | خوابها ... رادر ... میگذارد . ـ تابع وصفی برای فاعل

۸) (آهنگساز) | با ... ذوقهای پرشور را تسکین می‌بخشد . ـ تابع وصفی برای فاعل، معطوف .

۹) ممثل | سرور ... رابا ... در ... جلوه‌گر میسازد . ـ تابع وصفی برای فاعل

۱۰) مفکر | کتاب ... رابه‌دقت مطالعه میکند . ـ تابع وصفی برای فاعل

۱۱) (مفکر) | برهرورقی (ازآن کتاب) دفتری ... رامتجلی می‌یابد ـ تابع وصفی، معطوف

۱۲) محقق | در ... عمرخودرابه ... به‌پایان میرساند . ـ تابع وصفی برای فاعل

۱۳) هیچ‌یك ازاین طوایف| توقع آن رانمیدارد.ــ تابع مفعولی به‌عمدهٔ اول که نسبت به‌فقرهٔ آخر، خود عمده‌است وعمدهٔ دوم

۱٤) گل‌دانش‌و... هردو| یکجا میشگفند . ــتابع مقصودی به عمدهٔ دوم این جملهٔ یك‌پاراگرافی یا پاراگراف‌یك جمله‌یی دارای ۱٤ فقره، خیلی دلچسپ‌است. نویسنده‌برای چندین فاعل، صفت‌هارا به‌شکل فقره آورده‌وخصوصیت هریك رازیبابیان کرده‌است. مابرای تمرین وآزمایش، آنرابدینگونه مختصرمیسازیم: «یقین‌است (که) هیچ‌شاعر، صورتگر، خوشنویس، آهنگساز، ممثل، مفکرومحقق، توقع آن‌رانمیدارد که‌درباغ حیاتش گل‌دانش‌ونرگس خواسته هردویکجابشگفد.ــ۳ فقره»

م . ن. نگهت سعیدی

آمد بر من، که؟یار! کی؟ وقت سحر
ترسید،ز که؟ زخصم !خصمش که؟پدر
دادمش،چه؟ بوسه!بر کجا؟بر لب وبر
لب بد؟نه!چه‌بد ؟ عقیق !چون بد؟چو شکر

«رودکی»

*****

دی خفت ، که ؟ ناقه ! در کجا خفت ؟ بگل
کردم ، چه ؟ فغان ! ازچه؟ زیاد منزل
داداز که ؟ زخود ! چرا ؟ ز سعی باطل
کافتاد ،چه ؟ بار! ازکه ؟ ازسر !برکه؟ بدل

«بیدل»

(c) ketabton.com: The Digital Library

علوم طبیعی و علوم اجتماعی

یك نظر مقایسوی

نویسنده: پوهندوی غلام علی آیین

علم به‌معنای محدودتری فعالیتی شناخته‌میشود که توسط آن دانش خود را نسبت به‌حقایق طبیعت و به منظور کنترول آن میافزاییم. این فعالیت نظیر سائر فعالیت‌های بشری متدرجاً تکامل و تعالی یافته و جزرومدهایی را دیده است و البته تمام مراحل تطور آن مستأهل عنوان «علمی» نبوده است. درازمنه قبل از تاریخ اجداد قدیم ما به یمن آزمایش وخطا و تفکر عامیانهٔ سطحی که توأم با الهام کار میکرد، به کسب معلومات میپرداختند. امااین طرز عمل که قبل از طلوع اصول علمی معمول بود، با اصول غیر علمی کنترول قوای طبیعت که ماسحر می نامیم و کذاباتفسیر غیر علمی مسائل ایضاح طلب آمیزش داشت. ساینس درین مرحله از دو جهت مهمه غیر علمی بود. جنبهٔ عنعنوی داشت و صیغهٔ محرمانه. دانش علمی منحصر به جمعیت محدودی از روحانیون بود و درچنان قالبی انداخته شده بود که تغییر و پیشرفت را متعذر میساخت.

بعداز تقریباً سه چارهزار سال یونانیان بغتةً از زندان طلسمات و عنعنه پرستی، خود را رها کرده و آزادی تحقیق علمی وفکری را اعلام کردند. «تولد» ساینس معمولاً بایشان نسبت داده میشود. امااین معترضه کاملاً درست نیست. حد اکثر آنچه ایشان احراز کرده خواهند بود، جز حصول آزادی و بیداری فکری نبوده است. آزادی و بیداری ای که مترافق با روحیهٔ علمی بوجود آمد اما کافهٔ جنبه های آن فعالیتی

(c) ketabton.com: The Digital Library

که امروز ساینس خوانده می‌شود در آن وقت ظهور نکرد. گذشته ازین ساینسی را که آنان بنا کردند از ساینس معاصر از چندین لحاظ متفاوت بود. ساینس ایشان باصناعت وموارد استعمال علمی تقریباً هیچ علاقه‌ای نمیگرفت و صبغهٔ کاملاً نظری وحدسی داشته و آنقدر اعتنایی که ما به تصدیق ازمایشی وعلمی نظریات وافکار خود میکنیم آنان نمی نمودند. یك مطلب مهم دیگری درزمینه این است که ایشان برای نشر حقایق و اصول مورد استفاده وبرای نشر نتائج مستخرجه وسائلی شبیه ومسائل معاصر اختراع نکرده بودند.

چند قرن بعد ترائتلاف قدرت فکری وهوش اختراعی یونان با روحیهٔ علمی امپراتوری روم علم اسکندری را بحدی ترقی بخشید که من حیث تلقی واصول کار خیلی هامماثل تر باساینس معاصر گردید اما این نهضت توسط سیلاب ضدعلم عیسویت وانقراض عمومی مدنیت روم بلع گردید.

درخلال اعصار تاریك غرب اعراب روحیهٔ علمی رازنده نگاهداشتند و به یمن اختراعات ریاضی خود راه رابرای اصلاحات وپیشرفت های وسیعی درتجسس علمی هموار کردند.

باساس اسنادیکه موجوداست میتوان گفت که علم طبیعی به صبغهٔ فعلیه خود ودرقرن هفدهم آغاز گردید پدرعلم طبیعی فرانسس بیکن شناخته شده است. حس کنجکاوی، آزادی تحقیق وتجسس، تصدیق ازمایشی عوض قبول کورکورانهٔ نظریات اشخاص «معتبر» نشرات دامنه دارومناظره ومباحثهٔ فراوان ازعواملی بود که افتتاح صفحهٔ جدیدی رادرعلم ممکن ساخت.

چنین بنظر میرسد که مادرحال حاضر درشرف آغازیك مرحلهٔ جدیدعلم میباشیم واین مرحله ایست که پدیده‌های اجتماعی هم نظیر پدیده های طبیعی تحت تدقیق علمی وکنترول عقلی قرار داده میشود.

دراین مقاله «علم» و «ساینس» بحیث اصطلاحات هم‌معنی وقابل معاوضه استعمال شده اند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نظیر علم طبیعی علم اجتماعی نیز مراحل بدوی‌ای داشته‌است این‌علم از مرحلهٔ ازمایش وخطا گذشته است، این‌علم هم صور عنعنوی داشته و در بسا موارد باپرنسیپ های‌تفسیر فلسفی‌ودینی خیلی‌هاممزوج گردیده‌بود. دراواخرقرون وسطی این‌علم واردمرحلهٔ تحقیق آزاد گردیدمرحله ای که‌دوهزارسال‌بعد ازهمین مرحله علم طبیعی طلوع کرد این‌مرحلهٔ علم طبیعی دریونان باستان آغاز شد اما همین مرحلهٔ علم اجتماعی توسطفلاسفه قرون‌هفده وهجده آغاز گردید.

بالاخره مرحله‌جدیدعلم اجتماعی که اینك‌طلوع کرده نظیر مرحله جدید علم طبیعی اسلاف متفرقی دارد مانند(راجوبیکن) آن و (لیوناردو)ی‌آن .علم اجتماعی سلفی‌به‌معنای محدودی‌هم داشت‌وآن دانشمندی است به سویه فرانسس بیکن بسا اشخاص هربرت‌سپنسر راباین کرسی خواهندنشاند امادلائل قوی تری در زمینه‌به طرفداری کارل‌مارکس موجوداست. سپنسرباوصف تمام معلومات نظری اش وشایدباثر آن‌ازجادهٔ متداوله انحراف نمی‌نمود. آثاروی بیشتر جنبهٔ قیاسی داشت وی‌نشان دادکه رویکارآمدن علم اجتماعی امری حتمی‌الوقوع‌بوداماافکارش راجع باینکه‌این علم چه‌شکلی رادرواقع اختیار خواهدکرد وچه‌اصولی را بایست‌استخدام کند غیرواضح واساساً نا درست بود .

ازطرف دیگرمارکس سیستمی‌را بناءکردکه مستقیماً منکی برحقایق اجتماعی بوده ودرمورد آنهاقابل تطبیق‌بود. وی‌مسیحایی رانه‌تنها پیش‌بینی کردبلکه اورا نشان‌هم داد. دانشمندان علوم‌طبیعی مقام‌بیکن را پایین تراز آنچه هست تقویم میکنند زیراخود وی‌اکتشافاتی بعمل‌نیاورده وتکنیك های ازمایشی طرح نه‌کرده . بهمان صورت دانشمندان علوم اجتماعی مایلند مقام مارکس را پایین تر از آنچه وی مستأهل است‌تعیین کنندوآن هم‌باین دلیل که‌سیستم اومناظره ای بوده و برای هر مسألهٔ جوابی‌مکمل وآماده داردوبه قدرکافی منکی بر ازمایش مشاهده واستقراء نبوده وباین صورت به‌مذاق علمی‌شان موافق نیست . امامارکس مانند بیکن لااقل

(c) ketabton.com: The Digital Library

تلقی ای جدید و اصول تدقیق نوینی را اعلام کرده وبغرض تغییر دادن اقلیم فکری کمك متنابهی نمود اقلیم فکری ای که برای پیشرفت علمی رشتهٔ وی مساعدت کرد .

ازینجا سوالی پیدامیشود که چرا ظهور علوم اجتماعی به پیمانهٔ وسیعی تا این حدتأجیل گردیده است موفقیت های علوم طبیعیه درانکشاف معلومات کاملاً جدید ودراستعمال آن معلومات برای رفع احتیاجات بشری بارز ونافع بوده است . ازاینجا تمائلی پیداشده تااصول این علوم درمورد تدقیق مسائل اجتماعی نیز اقتباس گردد .

ممکنست موفقیت های علوم طبیعی تایك اندازه باعث رکود و اختناق علوم اجتماعی شده باشد واین بدوصورت بعمل آمده خواهدبود . یکی بواسطهٔ ربودن تلامیذ مستعد از آن شقوق ودیگری از ناحیه تحمیل دستور العمل هایی که ممکن است درمورد علوم اجتماعی مؤثر نباشد. اگر اصولیکه برای مطالعهٔ اتوم مناسب است برای مطالعه انسان مساعد نیفتد که البته این امر موجه بنظر می آید در آنصورت اقتداء دنیا باصول علم طبیعی باعث آن شد، که علوم اجتماعی به تقلید محض وا داشته شده ونتیجهٔ مأیوس کنندهٔ آن هم همین است که پیشرفت علوم اجتماعی خیلی بطی تر از علوم طبیعی است .

این یأس حتمی نیست ناشی از پیچیدگی بیشتر موضوع باشدبلکه ممکن است موارد آن باشدکه طرز علمی درست تاکنون کشف نگردیده است . این ناکامی شاید به تعریف محدود اصول علمی ربط بگیرد . بالفاظ دیگر شاید جمعیت معاصر سزاوار آن باشد که مورد ملامت قرار بگیرد که چرادرعلوم انسانی ضعیف مانده است وماهیت خود این شقوق مسؤول این بطائت نباشد.

به عقیده جولیان هوکسلی علوم اجتماعی درواقع اصول متفاوتی را ایجاب میکند. این دو اصول مختلف اند و باید مختلف هم باشند باین دلیل که درمورد علوم اجتماعی محقق درداخل ماده تحت تدقیق خوداست ودر مورد علوم طبیعی محقق درخارج مادهٔ تحت مطالعهٔ خود قرار میگیرد . انسان نمیتواند انسان را بهمان اصولی

مورد بررسی قراردهد که دنیای خارج رامطالعه میکند .وی میتواندبه یمن استعمال اصول علوم طبیعی بعض جنبه های انسان رامانند دیگرچیزهای دنیای خارج مطالعه کند،مثلاً ساختمان وفعالیت بدن، چگونگی وراثت وغیره اما آن امرازین سبب میسر است که این جنبه هابادیگر موجودات حیه نیز مشترك بوده واین جنبه هامیتواندصورت خارجی داده شود .امّاچون انسان میپردازد که انگیزه های بشری رامـوردتدقیق قراردهد انگیزه های خودش ذیدخل میگردد. چون محقق جمعیت بشری رامطالعه میکند خود راجزئی ازساختمان اجتماعی میابد. آیانتیجه وتضمن این تفاوت اساسی چیست؟ اولاً انسان باید خودش خودراتحت آزمایش قراردهد امااگردقیق حرف زده شوداین امرمیسر نیست زیراوی نخواهد توانست آزمایش هایی را با کنترول کامل برعوامل دخیله انجام دهد. حتی اگردکتاتور مطلق العنانـی جمعیتی را تحت آزمایش دقیقی قراردهد مثلاً توسط قدغن نمودن مسکرات یاتوسط ترویج شکل نوینی ازتعلیم وتربیه.درآنصورت هم نتائجی که بدست میایـد صرف موارد تطبیق محدودی خواهدداشت کوچکی جمعیت تحت آزمایش، اجباریکه آزمایش درتحت آن بعمل آمده،محدودیت هاییکه برتماس های اجتماعی وفعالیت های عـادی آن جمعیت وضع شده، این امررانمکن خواهد ساخت که نتائج حاصله درموردقاطبهٔ یك جمعیت نارمل تطبیق گردد.ولواوضاع هرقدرتحت انتظام آورده شود .-

مشکلات متعلقه البته درمورد جمعیتی کـه میتوان آنرا آزاد خوانـد خیلی بزرگتر خواهد بود.

مشکل دومین که جبهٔ تکنیکی آن بیشتراست درحقیقت نتیجه‌ای ازمشکل نخست است.

درعلوم اجتماعی مسأله تسبب نظیرآنچه مربوط به فزیك وبیولوژی باشدبسیط ومنفرد نیست بلکه همیشه معضل ومرکب میباشد.این مطلب درست است که تسبب یك عامله امریست تصنعی ووقتی میتوان آنرا ادراك کرد که پدیده‌های مـربوط از

(c) ketabton.com: The Digital Library

کلیه سوابق خودبکلی تجرید گردد بااین هم‌این‌اصول قوتمند ترین سلاحی است درخانهٔ علوم طبیعی این اصول ازمغشوشیت‌ساحهٔ تاثیرعوامل‌متحده کاسته وآنرا به یك سلسله اسباب منفرده تحویل‌میکنند وچون اسباب‌مربوطه به ترتیب‌وابستگی طبیعی خودقرارداده شوند به هریك میتوان نفوذوقدرتی درخودآن‌تعیین‌کرد.

این‌اصول تحلیل‌درمورد علوم اجتماعی ناقابل تطبیق است. تسبب‌مرکب درین مورد بسیط ناشدنی‌است‌اشکالی که وجوددارددارای دوجنبه است: اولاً طرزتفکر ماطوریست‌که همیشه درصدد یافتن اسباب یگانه برای پدیده های‌مربوط میباشیم. فکر تسبب‌مرکب نه تنها مشکل‌است بلکه‌بصورت‌قطع ناخوش‌آیند هم میباشد ثانیاً حتی درآنوقتی که محقق ذیعلاقه برین‌اشکال تسلط هم یابد مشکلات‌عملی بزرگی باقی میماند هرطرزباشد. وی بایداسباب منفرده راازساحهٔ عال‌متعدده تجرید کند درحالیکه هرعامل جزء لاینفکی ازآن‌ساحه راتشکیل میدهد. وبرای‌تأمین‌این مأمول تکنیك نوینی ضروریست.

تااینجا دوعامل اساسیه ذکرشده که اصول‌علوم اجتماعی‌راازاصول‌علوم طبیعی متفاوت‌جلوه میدهد اینک‌میاییم به عامل سومین که از بساجهات مهمترازدوعامل اول الذکراست. این عامل عبارت ازمسأله تعصب است. تحت این عنوان هر آنچیزی رامیتوان‌قرارداد که مربوط به‌محقق علمی بوده ومستعدان‌باشد که‌قضاوت علمی اورامنحرف گرداند واین‌معادل به خطای‌آزمایشی ومشاهده ای است‌درعلوم طبیعی. درعلوم طبیعی اصول احصائیوی ای موجوداست که برای‌جبران خطاهابان توسل‌میکنند وحدود پیمایش صریح توسط انواع مختلفهٔ‌آلات وبه یمن‌آن اصول تعیین‌میگردد. این صورت اجرای عملیهٔ آزمایش صیغه صنعت مستظرفه ای را اتخاذکرده است. عملیهٔ تلافی خطاهادرعلوم طبیعی که ذریعهٔ این‌اصول‌انجام‌داده میشود بقدرکافی مشکل‌ثابت‌گردیده است.

اماجبران‌سهم تعصب‌درتدقیق‌مسائل‌علوم‌اجتماعی ازین‌هم‌مشکلترثابت شده‌میرود.

بعداً تعصب جبلی ای میاید که ناشی ازمـزاج شخص محقق میباشد. ودر بعض موارد محققین علوم اجتماعی تااندازه زیادی آلات خود اندواین خودازیك جهت درمورد علوم طبیعی نظیری بخود ندارد وآلات مربوط من حیث ساختمان خـود ازیك دیگرمتفاوتند.

نوع دیگرتعصب آن است که ناشی ازرشد روحی خاص انسانهامیباشد. ایشان ناسازگاری هاوواسوختی های آوان طفولیت وشباب راقسماً چنین حل وفصل میکنند که مقدارفراوان آنرابه ماتحت الشعورارجاع مینمایند. این امرتوسط بعضی میکانیزم های روحی بعمل میاید.

این نوع تعصب متضمن یك خطراضافی هم است. آنانی که سعـی کنند تعصب خودراجبران نمایدممکن است جبران شان ازحد تجاوز کـند واین خـود تعصب اشاره مخالف راسبب میشود محققی که درایام شباب تحت شکنجه ناشی ازمقررات شدید مذهبی بوده شاید اهمیت اجتماعی مذهب را ازحد زیاد استخناف نماید کسی که به اصول فرائدی گراییده است مستعدآن است که اختناق های جنسی سابق خودرا استخفاف کرده وباین صورت تأثیراجتماعی اختناق روحی راورویهمرفـته کمـتر تخمین نماید. درعلوم طبیعیه نیزبه تعصب میتوان برخوردامامصرف وقتیکه نظریات آن بامعتقداتی تصادم کندکه شالودهٔ هیجانی دارند بالفاظ دیگرفقط وقتی بمقابل علوم طبیعی تعصب انگیخته میشودکه مکتشفات آن مستعد برهم زدن اوضاع اجتماعـی فعلیه جلوه کند. درین زمینه میتوان منع تسلیخ جسد انسان، مصادرهٔ آثار کـلالیو، مخالفت علیه فرضیهٔ داروین امثال آورد. حسیات ضد علمی امروز که کم وبیش درتمام جمعیت هابملاحظه میرسد قسما ناشی ازین ذهنیت است کـه مکتشفات علمی نظرعنعنوی انسان رانسبت به مقامش درکائنات ونظراورا نسبت مذهب متدرجـاً تغییرمید هد.

بالاخره تفاوت اساسی ترین میآید. ارزش ها «عمده» ازقلمروساینس طبیعی اخراج

میگردد: ارزش هاوتمام مضافات آنهاکه به انگیزه، هیجان ، مدارج کیفیت وامثال‌این هاربط میگیرند ازجملهٔ مهمترین‌چیز هایی‌اند که بایدمورد تدقیق‌وبررسی دانشمند اجتماعی قراربگیرند .اماساینس چگونه میتواند این چیزهارامورد تدقیق قراردهد. ساینس باید تدقیق‌مقداری راهدف‌خودبداند. پس‌چطورخواهد توانست مطلقیت های بسیط ناشدنی کیفیت راتحت تدقیق بگیرد. ساینس‌بایست از نظراخلاق بیطرف بی تعصب وخونسردباشد پس چگونه ازدست یك دانشمند اجتماعی ساخته خواهد بود که بانی‌اخلاقی رااز نظرعلم اخلاق‌بررسی کند.

ازلحاظ این‌تفاوف کیفی که بین‌مواد خام علوم طبیعی ومواد‌خام علوم اجتماعی موجوداست میتوان‌گفت که علوم‌اجتماعی ابداً نخواهد توانست کاملاً علمی گردد فهم وایضاح سیستمی که حاوی‌ارزش‌ماباشد بدون‌قضاوتی راجع به ارزش‌هانا ممکن است وازآنهم ناممکن تراین که بدون چنین‌قضاوت ارزش‌عملیهٔ‌علمی دیگر یعنی کنترول، تحقق‌پیدا کند.

معهذااین‌امر آنقدرجدی‌نیست که به‌نگاه اول جلوه‌میکند حتی‌درعلوم طبیعی تاجاییکه به جنبهٔ نظری آن مربوط است یك‌قضاوت ارزشی مندمج‌است که عبارت ازعقیده به ارزش حقیقت میباشد. وچون‌علوم طبیعی بمرحلهٔ‌کنترول‌میرسد ارزشها به پیمانه بزرگی ذیدخل‌میگردد. استفادهٔ‌عملی ازعلوم طبیعی توسط ملاحظات سودمندی رهبری میگردد.سودمندی‌برای جنگ‌برای‌استحصال غذابرای‌صحت ، برای تفریح، برای تربیه .

ازینجامیتوان گفت که ازناحیهٔ مسأله ارزش‌علوم اجتماعی من حیث دانش باهمان مشکلاتی مواجه است که علوم‌طبیعی‌من‌حیث کنترول‌میباشد . باینصورت مشکل مربوط ازیك‌لحاظ جنبهٔ ساختگی‌دارد .درنظرگرفتن‌این‌امرمارا ملتفت میسازد که علوم طبیعی فعالیتی مجرد وبی علاقه نیست‌درحالیکه دربساموارد گمان میکنند که حقیقت امرچنین‌است ،زبان‌قسماً مسؤول‌این‌گمان‌میباشداصلاً علوم طبیعی‌ایک

بخودی خود طبیعی باشدو جودندارد.

این اصطلاح نام مخففی است برای آن فعالیت های بشری که به شناسایی و کنترول محیط طبیعی انسان علاقه میگیرد. وهمانطوریکه تسبب «یك به یك» جـز خیال بیش نیست وصرف درمواد تجرید شدهٔ تصنعی میتوان وضعی شبیه بان یافت. بهمان صورت فارغ ساختن علوم طبیعی هم ازملاحظات ارزش ها جزوهمی نمیباشد وفقط به صورت ساختگی ومؤقتی ممکنست فعالیتهای علمی را ازدیگرفعالیتهای بشری تجرید نمود.

تاجاییکه به تسبب مرکب مربوط است میتوانیم منتظراستعمال مزید تکنیك های وابستگی ریاضی باشیم . این تکنیك ها همین حالاهم به حدی توسعه داده شده که میتواند درمورد مسائل تسبب مرکب مربوط بعلم فزیکی بکـاربرده شود . اصول خاصی ازطرف (پیرمن)ومکتب اوبغرض تدقیق مسائل مربوط روانشناسی طرح گردیده است وکذابه استعمال اصول احتمالیت نیزاشاره بعمل آمده است . ایـن اصول را به درجهٔ عالی ای تکامل بخشیده اند تا بتواند درعلوم طبیعی بکاربرده شود . اصول ریاضی درتکنیك جدید نفوذ می یابدکه اینك بسرعت ازطرف علوم اجتماعی طرح میگردد وآن عبارت ازتکنیك پرسش سوالات است بالخاصه سوالاتی که ازطرف مسائل تربیه یافته ای درمیان نهاده شود اصول پرسش سوالات به پیمانه وسیعی استعمال میگرددامااما امتناع قسمت های بزرگ مردم ازخانه پری فورمه های مفصل ناقابلیت شان برای انجام اینکارحیطهٔ استفاده ازاصول پرسش سوالات را تحدید کرده و ـ صحت آنرا صدمه میزند .

موفقیت این اصول وآنهم باین شکل بالخاصه بدوچیزمربـوط است . ترتیب دادن مناسب سوالات ورسیدن به مردمیکه بتوانند فی الواقع ازقاطبهٔ نفوس نمایندگی کنند .

بعض سوالات بجواب معنی داری منتهی نمیگردند وبعض سوالات حتی هیچ جوابی داشته نمیباشد . وبعضی سوالات ازناحیهٔ متأثرساختن شکل جواب هدف خود

(c) ketabton.com: The Digital Library

را عقیم میگردانند . بهرصورت اصول توسل به پرسیدن نمونهٔ تمثیلی نفوس کثیر صرف درمورد یك دسته محدود مسائل میتواند تطبیق شود ولی در داخل چوکات محدودی این امر میتواند با کفایت مؤثریت فراوانی بعمل آیـد . رأی گیری علمی جدید یقیناً با چنان درستی وصحت بارزی انجام پذیر گردید که سیاسیات عملی را متأثرمیسازد بعضی اشخاص میپرسند که آیا بهتر نیست رأی گیر ی غیررسمی صادقانه ودقیقانه عرض تکلیف وزحمت ومصارف انتخابات کامل پذیرفته شود حالانکه دیگران برآنند که به رای گیری غیررسمی تا این حد اهمیت دادن ممکن است سیر انتخابات تعاقب را خیلی متأثر گرداند .

قبلا بعضی عو ض هایی برای آزمایش کنترول شدهٔ علـوم طبیـعی پیشنهاد گـردیـده است امادر عـلـوم اجتـمـاعـی هم آزمـایـش بـحـیث یـک اصـول مـطـرودنـگـردیـده ولـی بـایـد اشکـال دیـگـر ی را اخـتـیار کـنـد . آزمایش منطقوی یا گروپ اصولی بدیهی را تشکیل میدهد . دومنطقـه یـا گـروپ انتخاب میشوند طوریکه تااندازهٔ ممکنه متماثل باشند . دریکی ازیـن دو یك سلسله اقدامات مشخصی براه انداخته میشود درحالیکه ناحیه یاگـروپ دیگر بحیث عامـل کنترول کننده استعمال میگردد . آزمایش (کاولاسیل) درانگلستان بمنظور کنترول مشروبات الـکلی قدم نخستین درین مورد بود اما مع الاسف مساعی جدی ای در آن زمینه بعمل نیامد تانتایج نظری وعلمی استخراج گردیده وخط مشی عملی ای در پرتو سیر آن آزمایش طرح شود .پروژهٔ وادی تینسی در اتازونی پـروژهٔ باکرا درهند وپروژه وادی هیرمند ازمهمترین آزمایش های اجتماعی ای اند که در عصر های اخیر سردست گرفته شده اما رقبات مربوطه آزمایش های متذکـره بحدی وسیع انـد که کنترول دقیق تضمینات آنها مشکل میباشدیااصلاً درموردچنین پروژه های اجتماعی آنچه که بتوان اصلاً آزمایش ومطالعهٔ اجتماعی خواند بعمل نمیآید .

چون روحیهٔ پلاننگ علمی درافکارحکومت هاریشه بدواند آزمایش های ناحیوی دربسارشته های اجتماعی آغازخواهدشد شعبات طبی وصحی رشتهٔ مساعد دیگری را

تشکیل خواهند داد. نتائج قوهٔ برقی ارزان میتواند موضوع آزمایش‌های محلی قرار داده شود.

ایـن حقیقت که درعلوم اجتماعی انسان خرگوش خود است ازنظرروانشناسی دارای یك عده عواقب مهم است که عواقبی که دوجنبه دارند یکی آنهاییکه مربوط تجسس علمی اندودیگری آنهاییکه به مواردتطبیقی آنها ربط میگیرند. عالم اجتماعی دربسا موارد ازمادهٔ تحت آزمایش همکاری‌درستی میخواهد بایـن معنی که موجب کاراورا فهمیده وباآن‌موافقت کند ورضا کارانه سهم خود را درآن آزمایش ایفاء نماید. تربیت بحیث یك تجریب اجتماعی ابداً نمیتواند بدون معلمان ورزیده که درفن تربیت بالخاصه رسیده باشند موفق‌شود. اصول مصاحبه نتائج گمراه کننده‌ای خواهد داد اگرمصاحبه کنندگان درتکنیك وظیفهٔ خود مهارت نداشته باشند.

مسأله تعصب باقی‌می ماند. هیچ اصولی میسرنیست که این مشکل را ازاله کند علوم طبیعی صرف بعد ازنسل ها توانست تکنیکی بـرای تقلیل خطـا های ازمایشی مشاهده‌ای بیابدعلوم‌اجتماعی نیز کمابیش همانقدرمدت‌را بابکارخواهدداشت‌تاتکنیکی را برای تخفیف‌خطاهای ناشی ازتعصب ایجادکند. قدم نخست واضحاًاین‌خواهد بود که جهان ازوجود تعصب وازسهم آن قضاوت های نادرست وازلزوم تخفیف اثرآن ملتفت ساخته‌شود. درجاهای که امور بشری‌هنوزباروحیهٔغیرطبیعی انجام داده میشود تعصب نقش عملی خیلی وسیعی دارد بالخاصه تصعب به طرفداری گروپ اجتماعی خود ولواین‌گروپ اجتماعی شکل مذهبی، نژادی یا اقتصادی را بخود بگیرد این چنین تعصب ها باعث‌دلیل‌تراشی های قوی میگردد که بعضاًبرای معقول جلوه دادن سیاست های متکی برخود غرضی بکاربرده میشود. زمانی برده ساختن سیاه پوستان باستناد اشارهٔ کتب آسمانی راجـع به سرنوشت پست احفاد پسرنوح درست شناخته میشد. امروزبیداد گری سفید پوستان اتحادیهٔ افریقای جنوبـی به مقابل سیاه پوستان بدلیل فوقیت نژادی بجاوانمود میگردد. دراوائل قرن نزده در

انگلستان تعصب طبقات متمول مقابل فقرا به شکـل ایـن ادعای شگفت آورتبارز کرد که ایشان را ذاتاً پست میخواندند. همین نوع تعصب درمورد بعضی جنبه های نهضت امروزی « اصلاح نژاد بشر» نیزمشهود است .

یك شکل دیگر تعصب که خیلی کثیرالانتشار وخطیراست ناشی ازضدیت و ناساز گاری روحی است. سخت گیری درمورد مقررات شدید اخلاقی تمائل برای تحمل جزاهای انتقامی تنفرغیرشعوری بسا پدران ومادران به مقابل دسپلین ملایمترمکاتب (درحالیکه خود شان درتحت دسپلین شدید مکاتب وقت گزارنـده بودنـد) بنیان هیجانی روحیه نظامی وبسا عوامل دیگری که درتعیین اطوارانسان دخیل اند ناشی ازین نوع تعصب باشند .

اما حتی درحلقه های علمی نیزنقش تعصب میتواند خیلی بارز باشد . اکثریهٔ اطباء دراوایل جنگ دوم معتقد بودند که خرابی صحت سربازان فقط دوعلت دارد یکی اینکه خستگی جنگ ممتد آنان را بیمارمیسازد دیگری اینکه تمارض میکنند . ایـن اطباء هیچ علت دیگری را برای خرابی صحت سربازان قبول نمیکردند ایـن مثـال خوبی است ازتعصب درحلقه های علمی یك مثال دیگرمیتواند ایـن باشد کـه حتی نزد بعض اشخاص خیلی عاقل ومحتاط نیزچنین فکری موجود است که تفاوت ذکـاء بین طبقات مختلفه اجتماعی جبلی بوده وبه غذا ودیگرعوامل اجتماعـی ارتباطـی ندارند . حالانکه دراین اواخرشواهدی میسرگردیده که درمحیط اجتماعی نا مساعد ذکاء می تواند تابیست درجه تنزل کند بهمین صورت درمحیط مساعد ذکاء میتواند تابیست درجه بلند برود .

هستند بعضی کسانیکه هنوزهم ادعا میکنند علوم اجتماعی جزتناقض لفظی نبوده وامور بشری ذاتاً برای تطبیق اصول علمی مساعد نیست . آنانیکه باین عقیده انـد بخطا رفته اندزیرا ایشان اصول علوم طبیعی را بااصول علمی عمومی اشتباه کرده اند.
علوم اجتماعی ازبساجهات مهمه ازعلوم طبیعی متفاوت است وبطورقابل ملاحظه

(c) ketabton.com: The Digital Library

ای ازناحیهٔ ظرفیت کمتران برای تجرید مسائـل ورویهمرفته از لحاظ درجه کمتر انزوای آن ازدیگر جنبه های فعالیت بشری . ودخیل بودن مسائل ارزش اجتماعی به پیمانه بزرگتری درعلوم اجتماعی یك تفاوت دیگر بمیان می آورد . پس لازم می آید علوم اجتماعی تکنیك جداگانه ای واصول متمائزی برای پیشرفت وتکامل خود طرح کند . بیکن واماتورهای باذوق قرن‌هفده علوم طبیعی رایك شکل جدید فعالیت بشری یافتند واصول مناسبی برای آن طرح کردند روش مشابهی درمورد علوم اجتماعی نیزمقتضی بنظرمی آید .

نباید فراموش کرد که طرح این تکنیك واصول ازطـرف علوم طبیعی وقت طولانی ای را ایجاب کرد وهنوزهم درحال تکامل است در دورنمای علم جدید جای عالم اماتوررا بصورت روزافزونی عالم مسلکی گرفته است . آزمایش گـاه های دارالفنون ها انحصارتجسس وتحقیق علمی را ازان خود حفظ نکرد ند بلکه مؤسسات حکومتی وصناعتی نیزبه اقدامات وتشبثات مشابهی مبادرت‌ورزیدندامروز تجسس بحیث یگانه و ظیفه علماء شکل مسالك جدیدی را اختیار کـرده ودراکثر مواردتیم جای‌فردراگرفته‌است ، کارجمعی متفقانه آغازگردیده‌وپلانزی‌طویل‌المدت برای تحقیق وتجسس علمی شروع به رائج شدن نموده است.

بالاخره نموشگفت انگیزعلم تطبیق اثرات بس مهمی برتحقیق‌وتجسس‌نظری داشته است. یلك جنبه‌این امرعبارت ازتهیه‌آلات جدیداست که بدون‌آنها پیشرفت علم متعذراست . درین زمینه فقط این مثال کافی است که فواید صنعت بـی سیم نه تنها به فزیك نظری بلکه به بعضی شقوق غیرمترقبه علم ازقبیل فزیولـوجی عصبی در نظرگرفته شود . جنبه دیگراین‌امرالهام دادن شقوق جدید تجسس‌وتحقیق‌علمی دانشمندان است . احتیـاجات مربوط به بی‌سیم حقایق جدیدی را راجع به طبقات بالایی کره جوفاش کرده حالانکه مطالعه آفات وامراض نباتی برطرق جدید تکامل ذوی الحیات روشنی انداخته است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

هیچ احتیاجی نیست که نسبت به آیندهٔ علوم اجتماعی بیم داشته باشیم این علوم‌نیز از مراحلی شبیهه به مراحل علوم طبیعی مرورخواهد کرد وازین طفولیت‌به سوی کبارت خواهد رفت . چون زمانی برسد که مسلك علوم اجتماعی اعم از علوم اجتماعی تطبیقی وعلوم اجتماعی نظری آن عده زنان ومردانی را بکار بیندازد که امروزدرعلوم طبیعی مشغولند یقیناً تا آنوقت مسائل عمدهٔ علوم اجتماعی تاجاییکه به اصول آنها مربوط است حل شده خواهد بود ونتائج حاصله‌آن تمام فضای علمی وفکری را تغییر داده خواهد بود . اگرقرون وسطی‌را با امروزازلحاظ علوم طبیعی مقایسه کنیم می بینیم که جای سلمانی جراح را امروز طبیب جراح گرفته است طبیبی که‌تربیت‌مفصلی درمسلك خودکسب میکند بهمین صورت سیاستمداروادارهٔ کننده اماتورامروزتا آنوقت جای خود را به شخص‌مسلکی ترك کرده‌خواهد بود. شخصی‌مسلکی ایکه درسیاست واداره تربیت اختصاصی‌فراوانی کسب کرده باشد.

- پایان -

(c) ketabton.com: The Digital Library

چطور باید در تدریس از سوالات استفاده کرد؟

پوهاند مجددی

اول ـ ماهیت و وظیفه سؤال :

اهمیت سؤال : دانشمندان تعلیم و تربیه میگویند تا کنون کمتر معلمین بمشاهده پیوسته که اهمیت سؤال را در تعلیم ، با تمام معنای آن ادراك نموده باشند . در حالیکه این امر اساسی مفهوم یك آموزش مناسب میباشد .

سؤال خواه تحریری باشد و خواه شفاهی در اجرای فعالیت حیات ذهنی طفل ، سهم بس مهمی دارد . و در تمام مدت حیات انسان، محرك اول فعالیت فکری وی قرار میگیرد . ویلیام جیمز میگوید که طفل در یك (دنیای مرکبی که پر از غوغاست) تولد می یابد . و طفل هر قدر بزرگتر شده میرود دنیایی که در بین آن زیست دارد نیز متمادیاً بحالت حیرت آوری درمیآید . حیرت، تعجب ، تجسس و شك، عناصری است که ماهیت اساسی سؤال را تشکل میدهند . و اینها چنان سوایق فکری است که مشوق مهمی برای آموزش میباشند از جمله فلاسفه ادوار قدیمه سقراط حکیم باین امر ملتفت گشته و طریقه یی را اختیار کرده بود که تهداب آنرا سؤال تشکیل میداد و همواره این را در تعلیم تاکید می نمود که سؤال دایماً سؤال که این طریقه هنوز بنام وی، بطریقه سقراط معروف است .

در طرق معاصر تعلیم نیز دو عملیه یی است که اهمیت خاصی بآنها داده میشود : یکی بیدار ساختن فعالیت آموزش و دیگری سوق و اداره آن. و سؤال یکی از مکمل ترین عوامل جهت بیدار ساختن میباشد . و ممکن است معلم از آن بسهولت استفاده کند .

اهمیت سؤال از طرف کسانی که در ساحه طرق تعلیم صلاحیت بزرگی دارند بخوبی شناخته شده است ، منجمله « کالوین »(۱) میگوید «درجه اهلیت در تعلیم ، به پیمانهٔ وسیعی در ماهیت سؤالاتی که پرسیده شده و اعتنایی که در ترتیب آنها بکار رفته ، ارزیابی میشود . اگر یك معلم مکاتب ابتدایی و یا ثانوی نتوانسته باشد ، صنعت پرسش سؤال رابطور رضایت بخش بدست آورد ، موفقیت وی در تعلیم آنقدر اطمینان بخش نخواهد بود.

یکی از نویسندگان معاصر تعلیم و تربیه راجع بطرق تعلیم در مکاتب ثانوی (۲) عین موضوع را ادامه داده میگوید :

«سؤال بحیث یکی از مهمترین عوامل تربیه زمان طفولیت ، موقع خود را حفظ میکند وسؤالاتی که جوانان نورسیده مینمایند ، نظر به سؤالات زمان طفولیت خیلی کم و خیلی سطحی بنظر میآیند. بناءً علیه لازم است که معلم از یك طرف راجع به ماهیت سؤال و امکانات آن ، دارای معلومات وسیع باشد و از طرف دیگر مهارتی را حایز باشد که بتواند از سؤال بطرز مؤثر استفاده کند . و اینها چنان تجهیزات مسلکی ایست که در ایفای وظیفه و مسؤولیتی که در سخانه بمعلم تحمیل میکند ، نقش بس مهمی دارند .

مشکلاتی که در اصل صنعت سؤال مندمج است :

بسیاری از تحقیقاتی که درین قسمت بعمل میآوریم با اینکه هم برای سؤالات تحریری و هم برای سؤالات شفاهی مناسب میباشد ، لیکن شکلی که درینجا بیشتر جلو نظر قرار میدهیم آن نوع فعالیت درسی است که بطرز سؤال و جواب آزاد در بین معلم و شاگرد و یا در بین شاگردان بطور متقابل جریان یابد .

صنعت سؤال حتی در آوانی هم خیلی مشکلی بود که بسیاری از معلمین مقصد مذاکرات صنفی را عبارت ازین میدانستند که شاگردان وظایفی را که برای شان تعیین

---

(1) «Colvin, S.S. An gntroduction to High Sohool Teaching»

(2) Rivlin, Harry B.Teaching Adolescents in secondary Schools.

گردیده و یا حقایقی را که از روی کتاب ازبر نموده‌اند ، تکرار و اعاده نمایند . این صنعت کنون خیلی مشکل تر و مرکب تر است ، زیرا در حال حاضر اهتمام درجه اول معطوف برین نقطه نیست که شاگردان حقایق یاد کردهٔ خویش را تکرار کنند ، بلکه توجه زیاد معطوف بر لیاقت شاگردان در تحلیل حقایق در ارزیابی انتقادی در عملیه تعمیم راجع بوقایع مورد بحث در صنف میباشد. شاید ، سی و یا چهل نفر شاگرد در فعالیت درسی صنف اشتغال ورزند ، و این گروپ تنها به جواب دادن سؤالاتی که از طرف معلم طرح گردد قناعت نخواهند کرد . ایشان نیز سؤالاتی خواهند داشت که بپرسند . معلم باید نه تنها آماده باشد که جواب سؤالی را که پرسیده است بدرستی تعقیب کند و مراحل بعدی آنرا تحت مداقه قرار دهد ، بلکه باید دارای لیاقتی نیز باشد که جوابات غیر مترقبه را بتواند تحلیل نماید ، تضمنات آنرا ببیند و ترتیباتی را اتخاذ کند که این وضع غیر مترقبه را تنظیم کرده و آنرا با صل مسیر موضوعی که تحت بحث قرار گرفته است مربوط سازد. و در عین حال معلم مراقب باشد که از اختلال ذهنی چاره جویی نماید ، به عدم توجه شاگردان طریقه بهتر جلب علاقه ایشان را کشف کند ، بمشکلات ایشان رسیدگی نماید ، و همواره روش خود را باختلافات فردی وفق دهد. اینها برخی از عواملی اند که برای تأمین یك وضع طبیعی آموزش در یك صنف معاصر امروزی نقش بارزی دارند. معلم ناگزیز است صنف را باستقامتی رهنمایی کند که بسوی هدف نهایی رهسپار گردد و در عین حال بقدر امکان بمقاصد حالیه نیز تحقق بخشد .

شرایطی که جهت موفقیت معلم در صنعت پرسش سؤال مساعدت میکند :

جهت از الهٔ مشکلاتی که معلم در پرسش سؤال در صنف مواجه میگردد و استفاده بهتر از صنعت سؤال ، علاوه بر داشتن معلومات مسلکی ، لازم است دارای بعض از تجهیزات شخصی نیز باشد. برای معلمی که در مسلك خویش علاقه جدی دارد ، احراز چهار گونه مهارت بغرض موفقیت در صنعت پرسش سؤال لازمی است که آنها ازین قرار اند :

(۱) داشتن قابلیت تفکر واضح وسریع :

این نخستین قابلیتی است که هر معلم موفق باید حایز آن باشد. وضاحت مستلزم آنست که معلم بر محتویات درس احاطهٔ کافی داشته واقتدار تفکر منطقی را نیز حایز باشد. اگر معلم محتویات موضوعی را که مورد بحث است بخوبی ادراك واحاطه ننموده باشد، احتمال کم است که شاگردان بمعانی و نتایجی که سؤالات معلم متضمن آنها است بدرستی پی برند.

دانشمندی که در ین موضوع تربیتی مشغول مطالعاتی بوده است میگوید :

«حینی که مابگوییم سؤالات معلمی ضعیف است در حقیقت مقصود ما این میباشد که هم معلومات وهم قابلیت تفکروی ضعیف است (۱). یك معلم خوب لازم است علاوه بر داشتن اطلاعات کافی راجع بمحتویات موضوع درس، دارای قابلیت تحلیل، مقایسه وتعمیم نیز باشد. واین اقتداری است که در نتیجه ممارسه وتمرینات ممتد انکشاف می یابد. تا هنگامیکه معلم این اقتدار را بدست نیاورده است، همواره چنین امکاناتی وجود دارد که درجه تأثیر فعالیت در صنف از لحاظ پرسش سؤال معروض به موانعی گردد.

اگر معلم دارای مهارت تفکر منطقی نبوده واز لحاظ عکس العمل فکری نیز بطی و ناتوان باشد ممکن است در برابر تنظیم واداره فعالیت سؤال وجواب در صنف، عاجز بماند.

(۲) داشتن حساسیت در تقدیر ارزشهای نسبی :

این قابلیتی است که جهت اداره بهتر جریان سؤال وجواب در صنف اهمیت شایانی دارد. تعیین ارزش هر سؤال یا جوابی از لحاظ ارتباط آنها بحل مسأله یی که مورد بحث است خیلی مهم میباشد. ممکن است به بعض از سؤالات اهمیت زیادی داده نشود، واعتنای کمی بآنها معطوف گردد. لیکن بعضی از سؤالات طوری است که بمناقشاتی که در صنف جریان دارد وسعت بخشیده ودر توضیح آنها مساعدت مینمایند. علاوه بر آن اگر سؤالی

---

(1) Butlar, Frank A. The gmprovement of Teaching in Secodary Shcools·

در وقت مناسب و بطرز مناسب پرسیده شود ، برای استهداف غایه های بعیدتر تعلیم وتربیه نیز امکانات خوبی فراهم میسازد .

برای اینکه معلم بتواند معانی و نتایجی را که سؤال وجواب شاگردان متضمن آنها است ، بخوبی ادراك واحاطه نماید، لازم است که در قبال آنها تیقظ بوده ودرجه اهمیت سؤال وجواب را بدرستی ارزیابی کند .

(۳) داشتن مهارت درطرز افادهٔ سوالات:

این مهارتی است که ارتباط مستقیم به صنعت پرسش سئوال دارد. ممکن است معلم در محتویات موضوع حاکمیت تامه یی داشته باشد، و نیز ممکن است وی اعتیاد تفکر منطقی راحاصل کرده ودرعکس العمل های ذهنی هم سریع باشد ودر مذاکرات ومناقشات صنفی نیز بتواند ضروری وغیرضروری را ازهم تمیز دهد. معذلك بنابر فقدان مهارت در طرز افادهٔ سوالات، نتواند موفیقیت خوبی از خویش نشان دهد .

بمشاهده پیوسته که معلمین جوان علی الاکثر متمایل میباشند که بلسانی مکالمه وافاده نماید که ازسویهٔ شاگردان صنف بالاتر باشد و به فرق بزرگی کمتر ملتفت میگردند که از لحاظ طرز تفکر ، اصطلاحات ولسان افاده وتعلیم در بین موسساتی که درآنها تحصیل کرده اند ،و مکاتبی که درآنها تدریس مینمایند، وجود دارد.

(٤) داشتن اعتماد برنفس :

یکی ازشرایط لازمه یی که معلم باید حایز آن باشد ؛ داشتن اعتماد برنفسی است معلمینی که درآوان متعلیمی خویش موفقیت های درخشانی ازخویش ابراز داشته ودرمکالماتی که بایك گروپ کوچك غیررسمی رفقا بعمل آورده اند، توانسته باشند بسیاری ازشرایطی راکه تاکنون تذکرداده ایم بمحل اجزا بگذارند، هنگامیکه بیك صنف متشکل از سی ،چهل شاگردان مکاتب ثانوی مواجه گردیده

(c) ketabton.com: The Digital Library

اند ، دربسیاری ازاحوال بملاحظه رسیدکه‌ایشان د چار اظـطراب گشته ودر تأ مین افادهٔ محتویات افکارخوددچارمشکلات‌گردیده‌اند. گرچه‌ممکن است اینگونه تشویش واضطراب هابمرورزمان زایل گردد ،ولی‌آنچه معلم جهت افاده واظهار مافی‌الضمیر بآن‌ضرورت عاجل دارد ،هـانا داشتن اعتـاد برنفس‌است . که این ضرورت میتواند باآمادگی جـدی وممارسه های شعوری ، زود تر وبهتـر تأمین شود.

وظیفهٔ سوال :

وظایف عملیهٔ پرسش سوال را بطور کامل بیان کرد ن امرمتعسـری است . لهذا مادر ینجا به تو صیهٔ نقاطی که بنظر مامهم مینمایند اکتفا میورزیم . بنحوی که‌میتوان بسیاری از آنها را بسهولت به‌اجزاء کوچکی‌قسمت‌کرده وازآنـها نقاط عدیدهٔ دیگری رااستخراج کرد . اگر غایه هایی که‌این وظیفه انجام میدهـد بـه تفرعات آنها انقسام یابند ،برای استحصال آنها مساعدت بیشتری مینمایـد از این قرار :

(۱) درجهٔ تحصیل شاگرد را اندازه کردن:

مع الاسف درگذشته تمام‌اهتمام‌فعالیت پرسش‌سوال درصنف‌بالای‌حفظ معلومات استناد داشته ومقاصد عمدهٔ دیگراهمال میگردید. حالانکه لازم است معلم توسط مذاکرات ومناقشات درصنف ،توجه شاگردان رابرنقاط عمدهٔ‌اساسی‌جلب کرده وآنها رابه تفکر وادارد وبحل مسایل مشغول سازد وایشان را به تحلیل منطقی موضوع رهبری کند .

(۲) برای اینکه دربین‌تجارب گذشتهٔ شاگردان‌وموضوع درس‌مناسبتی تأسیس گردد ، بایشان مساعدت کردن :

بسیاری‌از شاگردان معلومات وتجاربی‌رااندوخته‌اند که‌بـوجهی‌ازوجود بدرس‌شان ارتباط به‌هم میرساند. معلم متفکر ومتجرب‌میتوانـدذریعهٔ‌سوالات‌مناسب‌موضوع درس

رابااین معلومات وتجارب مربوطه ساخته و مناسبات آنهارا آشکار سازد . معلم باستمال طریقه استقرایی ویا طریقهٔ استنباطی بصفحات ومراحل متعاقب درس انکشاف بخشیده وبدین وتیرهٔ پرنسیب های مهمی راکه شاگردان قبلاً آموخته اند ، ذریعهٔ سولات ماهرانه در ذهن ایشان تذکرداده وبرای فهم و ادراك مسایل جدید مساعدت میکند.

(۳) علاقه شاگردان را بیدارساختن :

وظیفه سوم عملیهٔسوال حس تجسس شاگردان رابیدار کردنودرایشان علاقه های صحیح ذهنی وفکری را ایجاد نمودن . تجسس وتفحص مهمترین باعثی است که معلم میتواند برای تأمین مقاصد تعلیمی خوداز آن استفاده مؤثری بنماید عملیهٔ تجسس به‌موجودیت یك آروزی قوی برای جواب یك مسئالهٔ حیرت آور وجستجوی چارهٔ حل آن دلالت‌میکند . درتحت هر مشکله یی سؤالی نهفته است . چند سؤال که راجع بدرس یاموضوعی پرسیده شود ، یك‌شاگرد آن را که آنقدر علاقه یی ازخویش نشان‌ندهد . نیزبحالتی ممکن است بیاورد که خیلی بیدار گردیده وراجع بموضوعی که مورد پرسش قرار گرفته است جهت تهیهٔ جواب به‌تفکراتی پردازد ، ووضع فعالی بخودبگیرد .

(٤) بممارسه پرداختن:

موضوعی را باربار بخاطرآوردن برای تثبیت آن درحافظه مساعدت میکند. از جهت دیگر برای اینکه شاگردی بتواند بالای موضوعی فکر کند ، لازم است راجع بان موضوع معلوماتی درحافظه داشته‌باشد .ونیز جهت‌اینکه شاگردان در بعضی از دورس کسب اهلیت نمایند ،ضروری است که اعادهٔ آن دروس دراثر تمرین وممارسه‌بحالت‌اوتوماتیك درآید . چنانکه درتحصیل لسان خارجی با همچنین ممارسه‌هااحتیاج شدید محسوس است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

(٥) به تفکر واداشتن :

در بالا بیان کردیم که در اصل هر مشکله یی سئوالی نهفته است. کنون اگر بگویم در اصل هر سئوالی مشکله یی نهفته‌است . این گفته مابقدر گفته‌فوق‌الذکر دارای صحت میباشد .اگر در بعضی صفحات همین فعالیب تعلیمی ، بعضی سوالات بسیطی از شاگردان پرسیده شود این‌عملیه نیز میتواند شاگردان رابه تفکر و د قت بیشتری وادارد . باید ملتفت بود که درتعلم وتربیه معاصر ، وظیفه اساسی سئو ال همانا تشویق شاگردان به عمل تفکر است .

(٦) قدرت عادت ارزیابی را انکشاف دادن :

ارزیابی یکی ازصفحات فعالیت حقیقی تفکر را تشکیل میدهد ، که دربعضی از اشکال تفکر خیلی بارز میباشد . ماجهت‌اجرای عملهٔ منطقی تعمیم ، ناگزیرم دربین حقایق ودر احوال همواره مقایسه ها بعمل آورده‌ومزایای آنهارا ارزیابی کنیم . اعتیادحاصل کردن به‌ارزیابی محتاطانه‌راجع‌به‌ادعاها وگفته ها از ضرورت های‌مبرم اصول تحقیق میباشد .

(۷)معلو مات وتجارب‌رابطور مناسبی تنظیم‌وتفسیر کردن :

تنها اشتن قدرت ولیاقت ارزیابی درست کافی نیست.چه شاگردان و چه کلانسالان ناگزیر ند که‌مواد ارزیابی شده رابه شکلی تظیم وترتیب نمایند که‌امکانات‌تعمیم های وسیعتری رافراهم سازد . دیده شده است بسیاری ازاشخاص که‌در عملیه تحلیل دقیق وارزیابی‌درست حایز مهارتی میباشد ، درتنظیم‌وترتیب این معلوماتی که کمابیش از هم جدا و متفرق است ، ودر توحید وتنسیق آنها بنحوی که به تفسیر های وسیعتری امکان بخشد ، دچار مشکلات‌میگردند ، معذلك برای معلم فرصت وامکاناتی وجود دارد که به تنظیم‌چنان سو الاتی بپردازد که شاگردان راوادارسازد تامناسبات بین‌واقعاتی را ادراك نمایند وازتفسیر این مناسبات نتایجی استخراج کنند .

(۸) توجه شاگردان را به عناصر عمدهٔ درس معطوف داشتن:

برای اینکه شاگردان بتوانند به اهدافی که درماه (٦) و (۷) ایضاح گردیده ، نایل آیند معلم میتواند بطریقهٔ پرسش سوالات، توجه ودقت شاگردان را برعناصر مهمهٔ محتویات درس جلب کرده وبدین وتیره جهت ادراك نقاط عمدهٔ درس مساعدت بیشتری بنماید.

(۹) توجه ودقت هر فردی از شاگردان صنف را تامین کردن:

اگر از پرسش سوالات بمواقع مناسب استفاده شود ، در بیدار نگهداشتن و جلب توجه ایشان خیلی مؤثر میباشد . در صنفی که بمرور وامتداد زمان ، توجه شاگردان رو به ضعف ولاقیدی میگذارد ، گاهی پرسش سوالی نظر دقت همه ایشان رابیدار میسازد . درین وقت اگرچه سیرفکر تااندازه یی دچار توقف هم گردد ، اگر سوالی که پرسیده شد بموضوع درس مناسبتی داشته باشد ، این یك عمل مشروعی است. علاوه برآن درآوانی که شاگردان متوجه درس نبوده ویا هوش ایشان باشیای دیگری معطوف گشته باشد، پرسش سوال ، وسیله خوبی جهت اعادهٔ توجه شاگردان برمسایل موضوع بحث میباشد.

(۱۰) علایق شاگردان را کشف کردن و با ایشان روابط صمیمانه داشتن:

یك معلم آگاه ومتیقظ درس را در ترتیب برهمچو یك واسطه یی برای رسیدن بهدف ، تنقی میکند . معلمی که توانسته باشد ، اعتماد شاگردان را طوری حاصل کند که ایشان علایق وآرزوهای اساسی خودرا بوی اظهار ومکشوف نمایند ، چنین معلم فرصت امکانات مساعدی در دست دارد . زیرا وی درین صورت میتواند آن علایق وآرزوهارا برحسب مطلوب انکشاف وتوسعه دهد. بهترین راهی برای کشف همچو علایق و رغبات ، پی بردن به سوالات و اظهار قدردانی از پرسش های صمیمی شاگردان است . ویك نتیجه طبیعی این وضع تأسیس روابط دوستانه وهماهنگی دربین معلم وشاگردان است . که این امر ازلحاظ سیکالوجی برای

(c) ketabton.com: The Digital Library

تأمین فعالیت آموزش و پرورش اهمیت شایانی دارد .

(۱۱)حس تقریر را انکشاف دادن :

باید ملتفت بود که انکشاف دادن طبیعت حسی انسان ، یك جنبهٔ مهم تعلیم و تربیت میباشد .چون ممکن است ازسوالات برای «تشویق تفکر» وجهت «بیدار ساختن علاقات فکری» استفاده کرد، پس دراین هم شکی نیست که بمقصد تشویق کردن بعضی ازحسیات ویا بغرض بازداشتن برخی از آنها میتوان از سوالات استفاده های خوبی نموده وحتی یك دسته سوالاتی که بدرستی توجیه گردیده باشند، میتوانند دروضع معینی وبیك شکل معینی عکس العملی را بیدارسازند . یك تلقین استادانه یی که بالذات بشکل سوال بعمل آید. ویاطرز پرسش سوال ممکن است ذهنیت شاگرد را در برابر بعضی ازاوضاع تعیین کند . بنحوی که در عکس العمل آینده وی در مقابل همچوافکار واوضاع مؤثرواقع شود . درحالاتی که برای انکشاف دادن حس تقدیر ، ممکن باشد ازجهات فکری کار گرفته شود ، باید این عمل صورت گیرد. وبه سوالاتی که این عناصررا بدرجهٔ اول مورد توجه قراردهد اهتمام خاصی مبذول گردد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

ادب دری در سرزمین های دیگر

سه شعر از موءمن قناعت

مؤمن شاه قناعت ازجملهٔ شعرای جوان امروزهٔ جمهوری تاجکستان شوروی بشمارمیرود . زادگاهش وادی شاعرپرور درواز شوروی میباشد.

مؤمن شاه اگرچه منجملهٔ شعرای جوان تاجیك است ولی انکار برکمال داشته وآثارآبدار ایجاد مینماید . اشعار او اکثراً جنبهٔ غنایی داشته با یك شور وشیوهٔ مخصوص شاعرانه سروده میشوندکه باعث اشتهاراوگردیده است . اوشاعری است که درزمان حاکمیت شوروی تربیه یافته واشعارخود حیات خوشبختانهٔ مردم مملکت عزیز خویش راترنم مینماید .

مؤمن قناعت با اشعار شورانگیز و دلپسند خود ره قلب هزاران شایقین نظم را یافته است . آثار اوبه زبان روسی وسایر زبانهای جمهوریهای اتحاد شوروی ترجمه شده وپسند خوانندگان آمده است .

آثاراودرتاجکستان طورعلیحده درمجموعه هایی تحت عنوان «موجهای دنپر» و«داستان آتش»طبع گردیده ودرمجموعه ها واخبارمسلسلاً انتشاریافته وازآنجمله داستان او«موجهای دنپر» برندهٔ جایزهٔ جمهوری تاجکستان گردیده است .

مؤمن شاه هم درسبك کلاسیك وهم درسبك شعرنو ممتازیت دارد .

اینك جهت اینکه خوانندگان ارجمند مجلهٔ شریفهٔ ادب را قرا نسته باشیم بانمونه های محصول ادبی این شاعر خوش قریحهٔ تاجیك آشنا بسازیم سه پارچه شعراو را به مطالعهٔ ایشان تقدیم واهداء مینماییم که از سبك شعر نومؤمن شاه نمایندگی میکنند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

در نایاب میبابد

ترا که زنده میداری کلامـم را ونامم را
سلام ازدوستان آورده ام بشنـو سلامـم را
مروت کن تمامی بخش عشق نا تمامـم را
بگو باری جوابـم را
بگیر بار ثـوا بـم را

* *

*

ترا نادیده دیدم گرچه من بسیار خوبان را
هزاران پیکران رشك هیکل های یونان را
بتان کـوهسارو بت پـرستـا ن بیـابـان را
سیه کاری زلفان را
نظر بازی چشمان را

* *

*

ولیکن چون تو بودی در نگاه من وجود من
ترا میخواند شعر من ترا میخواند رود من
بیـا نزدم بیـا ـ زلف سیه چشم کبـود مـن
بـت نـا آزمـود مـن
تویـی بود و نبود من

* *

*

به‌چشمت شوخیهای چشمهٔ ورزاب(۱) میتابد
به وقت آب خوردن در گلویت آب مینابد
ترا هر کس که میجوید عزیزم بخت میبا بد
گـل شاداب میبا بـد
د ر نـا یـا ب میبـا بـد

رسم نا تمام

آفتاب ا ز قله هـا سرمـی زند
یـاد آن دیـدار دلبـر مـیکنـم
خامـه‌ام را درسفقهـای گـلاب
با خیـال روی اوتـــرمیکنـم
رنگ خاکی رابه‌سه رنگ بلند
رنگهای آسمـان سر میکنـم
صافی چشمان اورا جون سحر
گاه انور گـاه اخضرمـیکنـم
بعد مـی‌آرم فرود از آسمـان
مـاه را بـا او بـرابـر میکنـم
صورت اوراچوشعری بعدازین
روزمیخوانـم شب ازبرمیکنم
لیك چون آیـد نشیند در بر م
هرچه گفتـم بـاز دیگر میکنم

---

(۱) ورزاب - یکی ازمناطق خوش منظره وشاداب جمهوری تاجکستان شوروی ووادی است درسمت شمال شهر دوشنبه پایتخت جمهوری تاجکستان که دارای چشمه های مصفای کوهی بوده واز تفرج گاههای اهالی شهر دوشنبه بشمار می آید .

بعد چندین رنگها و رنجها

من به حسن خاك باور میکنم

چشمهٔ صبا حی

برایی صبحدم از حا طهٔ گل

روان وصاف چون آواز بلبل

عجب نر می عجایب بیغباری

چو شرم دختران کو هساری

دمیدنهای چون صبح صفایت

کند از روشنی با من حکایت

توخاموشی وصد آهنگ داری

زگلها بوی داری رنگ داری

چو ناز دختران شوخ درواز

چه شیرینی آیا سرچشمهٔ ناز

بیا لب را بلبهای تو مانم

غم دیرینه را از دل برانم

بنوشم آب از آب حیاتت

برم تا گوشهٔ دنیا صفاتت

ترا یار جوانی یاد کردم

بیادت مزرعی آباد کردم

تهیه وتدوین صولت شاه میرگن شهر کابل ، اسد ۱۳٤۷

(c) ketabton.com: The Digital Library

بحثی انتقادی دربارهٔ دستور زبان دری

نویسنده : پوهندوی محمد رحیم الهام

روش رایج وعنعنی در دستورنویسی زبان دری از دیرباز چنان بوده است که هریك ازدستورنویسان، باتفاوتهایی درروش وسلیقه، اقسام کلمه را تصنیف وتشریح میکرده اند، تصریف واحیاناً اشتقاق وترکیب کلمه های اسمیه را توضیح، گردان کلمه های فعلیه را فهرست، جمله ها را دسته بندی وروش تجزیه وتحلیل آن را باز میگفته اند.

دربین این دستور نویسان، گروهی اقسام کلمه های دری راسه، دسته یی شش طایفه یی هشت، ودیگران کمتر یا بیشتر شمرده ودرتحقیق خود تلفظ وگفتار گویندگان زبان دری را اساس مشاهدات وتجربهٔ خود قرارنداده، الفباونگارش رامدار اعتبار دانسته ومثالها رانیز درنظم ونثر از آثار ومؤلفات استادان سلف آورده اند.

هدف اساسی دستورنویسان ازاین کوششها وتلاشها همواره این میبوده است تا «مجموعهٔ اصول وقواعدی» رابه دسترس خوانندگان خود بگذارند که «باحفظ ورعایت آنها درگفتار ونگارش ازخطا ولغزش مصون مانند.»

برای وصول به این هدف، ومطابق به روشهایی که به آن اشاره خواهیم کرد، تعدادزیادی ازدستورهای زبان دری، ازقدیم الایام تاکنون، به زبان دری وزبانهای دیگرنوشته شده که درزمان خود مغتنم بوده ودرعصرما موادقابل ملاحظه یی را برای تحقیق مزیدوعلمی زبان ادبی دری مهیا کرده است.

هرگاه برتمام این دستورها نظری اجمالی بیندازیم، ملاحظه خواهیم کرد که از لحاظ سیر تاریخی وهمگام بااقتضاآت هر عصروزمانی درتحقیق ونگارش دستور

(c) ketabton.com: The Digital Library

زبان دری سه روش عمده رعایت شده است:

۱) دستور نویسی به شیوهٔ دانشمندان عرب:

شواهد تاریخی و نیز مقابلهٔ دستورهای زبان دری با دستورهای زبان عربی محقق میسازد که همچنان که دانشمندان ما، پس از اسلام، در بدو امر، اکثر علوم و فنون لسانی را به تقلید از دانشمندان علوم لسانی و ادبی عربی نوشته و سپس خودشان آن را تکامل بخشیده اند، دستور نویسان مانیز، در تحقیق و نگارش دستور زبان دری از کتب صرف و نحو عربی تقلید نموده اند.

اعراب و خراسانیان مسلمان در میانهٔ قرن دوم هجری به تدوین کتابهایی در صرف، نحو، اشتقاق و لغت عربی پرداختند، و دانشمندان کشور ما، علی الخصوص، در تدوین این گونه آثار به زبان عربی سهم عظیمی داشته اند. خراسانیان در اوایل دورهٔ اسلامی وحتی تا چندین قرن پس از اسلام، آثار خود را غالباً به زبان عربی، که زبان ادبی و دینی مسلمانان جهان بود، مینوشتند ولی با قیامهای سیاسی و ملی و نهضتهای فکری خراسانیان از عهد طاهریان و صفاریان نگارش آثار به زبان دری اندك اندك آغاز شد و در دورهٔ سامانیان بلخی، که توجه خاصی به احیای ثقافت و زبان خود داشتند، زیادت پذیرفت و دری زبانان به تألیف و تدوین آثاری، در نظم و نثر، در رشته های علوم دینی، تأریخ و ادب به زبان خود دست یازیدند، و پس ازان در دوره های مختلف تاریخی و بتدریج در علوم لسانی دری آثاری در خود این زبان به وجود آمد و دستور نویسان و لغت شناسان نیز به تدوین لغات و قواعد صرفی، نحوی و اشتقاقی زبان دری همت گماشتند.

ازانجاکه دانشمندان مدران دوره ها، علی العموم، در زبان و علوم لسانی عربی مطالعات کافی، حتی تبحر میداشتند و در دیگر رشته های علوم و فنون اغلب آثار خود را به زبان عربی مینوشتند، و علمای اسلامی از تازیان و خراسانیان و دیگران قبلاً تحقیق در قواعد دستوری زبان عربی را مطابق به اقتضاآت و سویهٔ آن روزگار تکمیل نموده بودند، دستور نویسان مدر تحقیق و نگارش دستورهای زبان دری تهراً تحت تأثیر

(c) ketabton.com: The Digital Library

روش دستور نویسی زبان عربی واقع شدند. چنانچه وقتی به این دستورها نظر بیندازیم، گمان میکنیم که مؤلفان، کتب صرف ونحو زبان عربی را اساس کار خود قرار داده، اصول و کلیات را از آنها ترجمه نموده ومثالها را تا حد ممکن از زبان دری آورده باشند. بنابران به جای اینکه ساختمان و نظام زبان دری را به روش استقراء مشاهده و تشریح کرده باشند، اصول وقواعد ساختمان و نظام زبان عربی را بر دری تطبیق نموده، از تشریح ساختمان زبان دری، چنانکه توسط اهل زبان به کار میرفته غافل مانده اند.

اکنون همه میدانیم که زبان دری یکی از زبانهای خانوادهٔ هند و اروپاییست وساختمان آن از هر لحاظ با زبان عربی که به خانوادهٔ زبانهای سامی تعلق دارد کاملاً متفاوت است. گذشته از این، چنانکه خواهیم دید، اعراب خودشان، در اکثر موارد، قسمتی از اصول وروش دستور نویسی را، پس از نقل وترجمهٔ آثار لسانی وادبی وعلمی یونانی وسریانی به عربی، بر زبان عربی تطبیق کرده اند. حال آنکه روش دستور نویسی یونانی خودش خلاها ونواقص علمی داشته ودر عین زمان ساختمان زبان یونانی با زبان عربی هیچگونه مشابهتی ندارد.

۲) دستور نویسی به شیوهٔ دانشمندان غرب:

در دورهٔ معاصر، پس از انکه گروهی از دانشمندان وادبای دری زبان با زبانهای غربی ودر ضمن با دستورهایی که غربیان به زبانهای خود برای زبان دری نوشته اند آشنا شدند دستور نویسی دری مستقیماً به شیوهٔ دستور نویسی غربی آغاز شد.

نخستین قومیکه در غرب به نوشتن دستور زبان پرداخته اند، یونانیان اند. دانشمندان یونانی، همچانکه دربارهٔ مبدأ زبان انسانی ورابطهٔ تکلم با تفکر به بحثهای فلسفی پرداخته اند، به کشف و تدوین بعضی از وجوه وجنبه های دستوری زبان یونانی نیز نایل شدند، وحتی اصطلاح «فلولوجی» را که امروز بر علم زبان اطلاق میشود وضع نمودند. امایونانیان تنها از زبان یونانی را مطالعه میکردند وبه تدقیق در زبانهای دیگر نه می پرداختند. بنابران به غلط چنان عقیده داشتند که زبان یونانی حاوی تمام شکلها وصورتهای

عالمشمول وهمه جاموجودزبان انسانی درسراسرجهان میباشد . (۱)

دردورهٔتمدن روم، دانشمندان رومی نوشتن دستورزبان لاتین رابه پیروی ازروش یونانیان آغاز نمودند، ودرحقیقت امر همچنانکه دری زبانها دستور زبان خود را بتقلید ازدستورزبان عربی نوشتندو قواعدساختمانی زبان عربی رابرزبان دری تطبیق نمودند، به همان صورت رومیهانیز کتب دستورزبان یونانی را ترجمه نموده ومثالها رااززبان لاتین آوردندومانندیونانیان گمان کردند که زبان آنها (یعنی لاتین) حاوی تمام صورتها، جنبه ها وخصوصیات زبان انسانی درتمام جهان است .

رومیها عقیده داشتند که بانوشتن چنین « دستور های قاعده یی» شیوهٔ گفتار ونگارش بی عیب ودرست رابه مردم می آموزند . اینکه دستورنویسان در روزگارما، درمشرقزمین ومغر بزمین ، دستوررابه حیث « اصول وقواعد درست گفتن ودرست نوشتن » تعریف میکنند ، ازبقایای همین مفکوره میباشد.

اماتقلید مستقیم و معاصر ازروش دستور نویسی اروپاییان توسط دری زبانان پس ازآشنایی دانشمندان افغانی بامدنیت والسنهٔ غربی وتأسیس مکاتب عصری در افغانستان واستخدام معلمان غربی برای تدریس علوم والسنهٔ اروپایی

---

(1) Bloomfield, Leonard_ Language, Henry Holt and Company,1951, P.3-21,

Hughes,John B._ The Science of Language, Randum House,1962,pp.37_45,

Pederson, Holger_ The Descovery of Language, Indiana Univesity Press,1962,pp.1_3,

Gleason,Henry Jr. _ Linguistics and English Grammar, Holt,Rinehart and Winston,1965,P.28,

Allen,Herlad B._ Readings in Applied English Linguistics, Appelton - Century-Crofts, 1958,PP.3_15.

در کشور ما آغاز گردید ، کـه این روش در پهلوی روش دستور نویسی عـربی ، وگاهی هردو روش آمیخته بهم ، درساحات تدریس وتحقیق درکشورما ادامه دارد.

۲)دستور نویسی متکی براساسات زبانشناسی :

این روش متکی برنظریات وکشفیات علمی زبانشناسی معاصر بوده و ازاوایل قرن بیستم به بعد علی التدریج درکشور های غربی آغاز گردیده وروز بـه روز همگام با انکشافـات جدید وعلمی درزبان شناسی معاصر عمومیت یافته میـرود.

به این روش، که پیروان آن هرز بانی را دارای ساختمان ونظام دستوری منحصر به خود آن زبان میدانند ومعتقدند که باید هر زبان رابالذات و بدون در نظرداشتن ساختمان زبانی دیگر وتقلید ازاصول تشریح ساختمان آن شرح نمود،دستورعلمی زبان دری درخود این زبان وتوسط گویندگان آن نوشته نـه شده است .

اقسام دستور زبان

دستور زبان، هم از نظر روشها، نظـریه ها وتیوریهای مختلف که درزبانشناسی معاصر تطبیق میشود وهم ازلحاظ هدف ومقصود محقق، اقسام گوناگون دارد. دسته بندی و تشریح اقسام دستور زبـان از لحاظ روشها و تیوریهای زبانشناسی بحث دقیق ومفصلی را ایجاب میکند .

در این بحث ، باصرف نظر از دسته بندی دستور های زبان از نظـر اهداف محقق ونظریه های معاصر زبانشناسی، میکوشیم انواع دستور زبـان را از لـحاظ شیوه های عمده یـی که تاکنون در نگارش دستور های زبـان دری معمول بوده است ، به صورت انتقادی وبه اجمال تشریح کنیم .

دستور کلاسیک وعنعنی

اصطلاح دستورعنعنی پس از آغاز دورهٔ تحقیقات علمی در زبانشناسی معاصر دربین زبانشناسان غربی رایج ومستعمل شده است ودرمقـابل اصطلاح دستورمبتنی

برزبانشناسی ، که به‌نوبهٔ خود روشهای گونا گو ن دارد ، و مطابق به اساسات وپرنسیپهای علم زبان نوشته میشود ، بکار میرود .

در کشور های غرب دستور عنعنی دنبالهٔ دستور کلاسیک ومکمل آن‌است . اصطلاح دستور کلاسیک بر کتب ورسایل ومباحثی اطلاق میگردد که دانشمندان یونان و روم‌باستان در بارهٔ دستور زبان یونانی‌و لاتین نوشته اند. اگرخواسته باشیم این اصطلاحات‌رادربارهٔ دستورهای زبان دری نیز به‌کار بریم و یا دستور های زبان دری را از این لحاظ دسته بندی کنیم ، بدنیصورت ممکن تواند بود که دستورهای مبتنی بر روش دستورهای عربی را دستورهای کلاسیك دری و دستور های مبتنی بر دستورهای اروپایی را دستور های عنعنی زبان دری بنامیم.

دستور زبان در یونان از آغازتا اضمحلال مدنیت یونانی سر گذشت طولانی دارد و از مطالعهٔ اجمالی آن برمیآید که در یونان باستان دستور زبان برعلم زبا ن وهمچنان برهنر زبانی (یعنی ادبیات) هردو اطلاق میشده است . دستور دانان مرکز علمی اسکندریه ، به همین اساس ، دستور زبان (گرامر)رابه‌شاخه‌هایی ا ز قبیل : فلولوژی ، نقد ادبی ،علوم بلاغی ، ومطالعهٔ ماهیت زبان تقسیم میکردند. دانشمندان رومی از انجمله مردی به نام کوین تیلیان (Quintilian) گرامر را به‌دو شعبهٔ وسیع به‌نامهای «علم ادب» و «فن‌درست‌گویی‌ودرست نویسی» تقسیم کردند.

دانشمندان اروپایی، بالآخر ، در قرن نزد هم شعبهٔ دوم گرامر رومی ، یعنی فن درست‌گویی و درست نویسی را «دستورزبان» نامیدند.

امادانشمندان عربی، وبه تقلیدآنهادستور نویسان خراسانی ،علوم بلاغی یاعلوم ادبی را به دوشعبهٔ «اصول» و «فروع» تقسیم نموده،شعبه‌های اشتقاق، صرف و نحو را درجملهٔ اصول علم ادب دانستند.

ازبرای اینکه روشهای دستور نویسی کلاسیك وعنعنی‌را در زبان‌دری بدانیم

به روشهای دستورنویسی کلاسیك یونان وروم به‌اجمال اشاره میکنیم:

در یونان، افلاطون (۴۲۷-۳۴۷ق .م.) نخستین کسیست که بعضی از اقسام کلمه را از قبیل «فعل واسم» تعریف کرده است . وی در یك رساله خویش که در جهان اسلام به‌نام «ریطوریقا» معروف شده‌است گوید «کلمه‌یی که کاری‌را وانمود سازدفعل (rhema) است . و کلمه یی که کاری را انجام دهد اسم (onoma) است(۱)

ارسطو «حرف ربط» رابه‌تقسیم افلاطون افزودوعلاوه کرد که: جمله «مسندالیه» دارد. وی همچنان جنسهای سه گانهٔ «مذکر، مؤنث و مخنث» را کشف کرد ودر باره‌تصریف (گردان) سخن گفت. (۲)

دانشمندان دیگر، پس ازارسطو، به شناخت حقایق وجنبه های دستوری دیگر، از قبیل : اسم، فعل، حرف‌ربط، کلمهٔ تعریف، عدد، جنس، حالت، وجه‌فعل، اطلاق و استمرار، زمان وقوع فعل، و امثال آنها نایل شد ند و هریك را تعریف وتشریح کردند . تا اینکه در قرن دوم پیش از میلاد، دانشمندی بنام «دیونی سیوس‌ثراکس - Dioysius Thrax» رسالهٔ کوچکی در بارهٔ دستور زبان یونانی نوشت . ثراکس در این رساله، در حدود دو هزار سال پیش ازامروز چنین نوشته بوده است :

«جمله‌مجموعه‌ییست از کلمات، درنظم‌یا نثر، که مفهوم کامل‌وتمام رابرساند. کلمه بر هشت قسم است : اسم، فعل، صفت فعلی، حرف تعریف، ضمیر، حرف اضافه، قید، ربط . اسم جزئی از کلام است دارای حالات که بریك جسم (مانند: سنگ) ، یایك شی (مانند : تربیت) اطلاق میشودوبه طریق عام یاخاص بکار میرود (یعنی: عام است یاخاص .) فعل کلمه ییست بدون حالت که زمانه، شخص

---

(1) Allen, Harold B.- Readings in Applied English Linguistics, Appleton-Century-Crofts, 1964 P. 4,

(۲) ایضاً، ص ٤ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

وعدد رانمایش مید هد وشد ن یابودن رابیان میکند . ضمیر کـلمـه ییست کـه از اشخاص معرفه نماینده گی میکند وبه عوض اسم بکارمیرود . قید جزء نـامنصرف (مبنی) کلام است که بافعل بکارمیرودیابه فعل متعلق میباشد . ربط کلمه ییست کـه فـکررابه ترتیبـی ربط مید هد یاعطف میکند ودر گفتارخلا یـی را پر میکند . (۱)

اکنون تعریفاتی راکه ازارسطووثراکس دربالاآوردیم باتعر یفها ی چند تن ازاستادان معروف معاصردستورزبان درافغانستان وایران مقایسه میکنیم :

استادگرامیم ، ملـکٔالشعراء پوهاند بیتاب در کتاب درسی دستورزبان دری که برای محصلان پوهنځی ادبیات کابل تألیف کرده‌است ، چنین نـویسد :

« کلمه سه قسم است :

۱ــ اسم که نام چیزی بوده دلالت کند برمعنی ذاتی یاوصفی یاهردو ، بدون اقتران به یـکی از ازمنهٔ سه گانه .

۲ــ فعل کلمه ییست که دلالت میکند برمعنا ی حد ثی با ا قتران به یـکی از زمانه های سه گانه.

۳ــ حرف که بدون پیوستن به اسم وفعل‌معنیش تمام نمیشود... وفایدهٔحـرف ربط دادن کلمات است باهم ...» (۲)

در کتابی بنام «دروس نحویه» که بخشی ازدستورزبان عربـی‌است وتوسط چند تن ازادیبان مصری به نامهای حفنی ناصف، محمد بکـ ویاب، الشیخ‌مصطفی طموم ومحمد بـکـ صالح تألیف گردیده وتوسط شخصی که نامش رانیاورده‌اند بزبان دری ترجمه شده ودرطبـع ثانی آن استادانی ازقبیل مرحوم قا ر ی عبد ا لله ملـکٔ الشعراء ، صوفی عبدالحق بیتاب ملـکٔالشعراء، استادصلاح‌الدین‌سلجوقی ومحمودندیم کتاب راتجدید نظروتصحیـح کرده اند ودرسال ۱۳۰٦ بفر ما یش

---

(۱) ایضاً ، صفحهٔ ٤ .

(۲) استادبیتاب ملـکٔ الشعراء ـ دستورزبان فارسی ، مطبعهٔ دفاع ملی ، ۱۳۳۳، ص۲ .

وزارت معارف افغانستان درمطبع مفید عام لاهور چاپ سنگی شده است اجزای کلام رادرزبان عربی به این صورت تقسیم وتعریف کرده اند :

«الفاظ مفرده که از آن جمله های مفید صورت میبابد سه نوع است :

فعل ، اسم ، حرف .

۱ــ فعل آن است که دارای معنای مستقل بوده زمان نیزجزوآن است .

۲ــ اسم آن است که معنای مستقل داشته زمان جزوآن نیست.

۳ــ حرف آن است که نه ازخودمعنای مستقل دارد و نه به جز وزمان تعلق میگیرد. »

سید کمال طالقانی در کتاب‌خودبه نام «اصول دستورزبان‌فارسی» مینویسد:

«محمد حسن طالقانی نویسندهٔ لسان العجم‌مؤلف به سال۱۳۰۵قمری‌است . وی کلمه رامطابق صرف ونحوعربی سه قسم (اسم ،فعل ،حرف) دانسته است.»

معلوم است که دستورنویسان افغانستان وایران در تقسیم کلمه های زبان دری به سه قسم : اسم ،فعل وحرف ازروش دستورنویسی اعراب متأثرشده اند ، و به عقیدهٔ نگارنده اعراب خودشان درنگارش دستورهای زبان خویش از تقسیم ارسطو، که کلام راشامل سه جزء اسم ، فعل وحرف ربط میدانست ،متأثرشده باشند ؛ زیراچنانکه معلوم است واضع علم نحوعربی ابوالاسودعمروبن سفیان (متوفی ۶۹هجری) است . وی زبان وقواعد دستوری زبان سریانی رامیدانست وبا استفاده ازمؤلفات دستوری سریانیها که قواعد زبان خودرابه شیوهٔ یونانیها تألیف نموده بودند به تمییزاسم وفعل درزبان عربی نایل گردیده بود .

نگارنده دستورهایی راکه به این شیوه‌نوشته شده است «**دستورهای کلاسیک**» زبان دری مینامد .

واماد‌سته یی دیگرازدستورهای زبان دری مطابق به روش «ثراکس» و پیروان وی نوشته شده است که تعدادچنین دستورهادر افغانستان خیلی کم و د ر

(c) ketabton.com: The Digital Library

ایران بسیارزیاداست . نـگارنده چنین دستورهارابنام «**دستورهای عنعنی**» زبـان دری یادمیکنـد.

درصفحات پیشتراشاره نمودیم که «ثراکس» گفته‌است «جمله‌مجموعه‌یست ازکلمات ، درنظم یانثر، که مفهوم‌تمام و کامل رابرساند.» و نیز گفتیم که وی کلمه رابرهشت قسم : اسم، فعل ، صفت فعلی ، حرف تعریف ،ضمیر ،حـرف اضافه قید وربط تقسیم نموده اسـت.

دکترپرویز ناتل خانلری استاددانشکدهٔادبیات دانشگاه تهران در کتاب معروف خویش بنام «دستورزبان فارسی، روش نو» جملـه‌راچنین تعریف کرده‌است «جمله مجموعه یـی ازکلمات‌است که برروی‌هم دارای یك‌مفهوم تمام و کامل‌باشد.»(۱) خانلری باوصف اینـکه ادعامیکند دستورخودرابه روش نونوشته است ، جمله را عینـاً مانند ثراکس که دوهزارسال پیش ازامروزمیزیسته‌است تنهاباحذف‌عبـارت «... درنظم یانثر...» تعریف نموده است . ثراکس «اسم» راچنین تعریف میکند «اسم جزئی از کلام است ، دارای حالات که بریك شخص... یایك‌شی ...اطلاق میشود، وبه طریق عام یاخاص به کارمیرود.» دکترخـانلری دربـارهٔ اسم چنین نویسد «اسم کلمه بیست که برای نام بردن کسی‌یاچیزی به‌کاررود. » (۲) وسپس عیناً به روش ثراکس اسم رابه «اسم عام واسم خاص » تقسیم‌میکند وبرای هریك تعریفهایی‌راکه دستورنویسان عنعنی اروپاوپیروان آنها آورده اند ذکر میـکند . همچنان اگردستورزبان پارسی خانلری را ازآغازتاانجام ورق‌بزنیم تمام تعریفها وتقسیمهای کلمات‌دری‌مطابق‌به‌روش‌ثراکس تشریح شده وباآنکه‌بردستورخویش نام «روش نو»راگذاشته‌است،دراصول ازروش کهن دستور نویسی‌یونان باستان، مانند سایردستورنویسان اروپایـی ومقلـدان ایرانی آنهـا پیروی کرده است .

---

(۱) خانلری ،دکترپرویز ناتل ـ دستورزبان فارسی ، روش نو ، شرکت سهامی طبع و نشر کتاب های درسی ایران ، ص ۱٤ .

(۲) ایضاً ص ۵۱

درمسأله تقسیم کلام به اجزای آن نیزدستورنویسان عنعنی شیوهٔ ثـراکس و پیروان‌اورادنبال کرده وگروهی ازآنهاچیزهایـی برآن افزوده یاازآن کاسته‌اند. چنانچه سیدکمال طالقانی در«اصول دستورزبان فارسی» کلمه رابـر نه گـونـه، رضادایی جواددر«دستورزبان فارسی»(ناشرکتابفروشی تأییدا صفهان ،چـاپ‌دوم ۱۳٤۰) کلمه رابرسیزده قسم؛وعبدالرحیم همایونفرخ در«دستورجامع زبان فارسی (چاپ‌انتشارات مطبوعات علی اکبرعلمی، چاپ‌دوم، ۱۳۳۹) شش قسم ودیگران ازهشت تاده قسم تقسیم نموده وتعریفات وتشریحات هـریك رابـه روش دستـور نویسان عنعنی اروپانموده وامثله را اززبان فارسی آورده اند.

اصول و کلیات دردستورنویسی عنعنی

روش دستورنویسی عنعنی را از نظراصول وکلیات، اجمالاً ، بـد ینصورت خلاصه میتوان کرد:

اول : برای زبان تعریف جامع ومانع و علمی نه دارند وهمه باتغییر الفاظ و تحویل عبارات وبه صورت مبهم زبان رابه حیث وسیـلهٔ افهام و تفهیم تعر یـف میکنند. البته چنین تعریفی برای زبان بسیارعمومی ودارای مفهومی وسیع است. گروهی دیگرازاین دستورنویسان ، عین مطلب راباتعبیرمحدود تـر ی چنین بیان میکنندکه «زبان وسیلهٔ انتقال فـکراست .» این تعریف نیزبه جهت‌ابهام و عمومیتی که داردماهیت زبان انسانی را،چنانـکه شاید، روشن نه میسازد.

گردآوری تأریخواراین تعریفهاازآثارعربـی ودری وغربـی وبحث‌انتقادی برآنهابحث طولانی وجالبـی را درتاریخچهٔ انـکشاف وتحول تیوریهاو نظریات زبا نشنا سی تشـکیـل میـد هـد. ز بـا نشنا سـا ن معا صر نیـز د ر بـا ر هٔ ز بـا ن تعر یفهـا یـی آ و ر د ه ا نـد کـه از مجموع آ نـها تعـر یـف جامع ومانع ذیل رااستخراج توان کرد:

(c) ketabton.com: The Digital Library

زبان چنان یک نظام اکتسابی ومیثاقی رمزهای صوتی است که افراد یک جامعه برای مفاهمه بایکدیگر به کارمیبرند . (۱)

دراین تعریف اصطلاح **نظام** چنین تعبیرمیشود که زبان دارای نظام‌ساختمانی خاصی است. این نظام‌درهرمرحلهٔ ساختمانی زبان موجود است. مراحل ساختمان زبان به غرض سهولت تحقیق بدینصورت تقسیم‌میشود:

نظام ساختمان صوتی، نظام ساختمان صرفی ، ونظام ساختمان معنوی .

رمز دراین تعریف برنشانه‌یی اطلاق میشود که برچیزی دلالت کندامارابطه بین دال ومدلول وضعی ومیثاقی باشد . (۲) نشانه های رمزی زبان، یعنی کلمه ها

---

(۱) تعریفهای علمی « زبان » در آثار ذیل دیده شود .

Sapir, Edward - Language, Harcort, Brace and Company, 1921, pp. 1-21;

Bloomfield, Leonard - Language, Henry Holt and Company, 1933 pp. 21 - 42;

Sturtevant, Edgar H. - An Introduction to Linguistic Science, Yale University press, 1960, pp. 1-8;

De Saussure, Ferdinand - Course in General Linguistics, English Translation, Wade Barkin, philosophical Liberary, 1959,pp. 7-11;

Hocket, Charles F.- A Course in Modern Linguistics, the Macmillan Company, 1958, pp- 321-331;

Gleason, Henry Allen Jr. - An Introduction to Descriptive Linguistics, Holt, Rinehart and Winston, 1961, pp. 1-14;

Carrol, John B. - The Study of Language, Harvard University Press, 1959,pp. 7 - 15;

Hughes, Johe P. The Science of Language, Random House, 1962, pp. 4-8;

Pei, Mario A. and Gaynor, Frank - A Dictionary of Linguistics, Philosophical Liberary, 1954, p.119; etc.

(2) Loemaker, Leroy E. - Symbol and Myth in Philosophy, p. 112 of Truth, Myth, and Symbol, Edited by Thomas J.J.Altizer, William A. Beardless, J. Harvey Young, Prentice Hall, Inc. 1962.

ودیگرعناصرمعنیدارلسانی به جهتی رمزها هستند که هر کدام حیثیت چنان « دال » را دارند که‌بر«مدلول» خود به‌طوروضعی ومیثاقی‌دلالت میکنند. درعین حال این رمزهاونشانه‌های‌زبان همه‌صوتی هستند؛ واین‌قید درتعریف‌مذکوردرفوق میرساند که‌انواع‌دیگروسایل‌مفاهمه ازقبیل‌زبان‌ایمایی(gesture language)، زبان‌علامه‌یی (sign language) وزبان نگارشی (written language) از ساحهٔ معرف تعریف ما خارج میگردد. (۱)

ارتباط دال ومدلول لسانی معنی را تشکیل میکند. (۲) هرگاه این تحلیل را درنظربگیریم معلوم میگردد که زبان دارای دوجنبهٔ ساختمانی میباشد: یکی جنبهٔ **ساختمان لفظی** ودیگرجنبهٔ **ساختمان معنوی**. ساختمان معنوی زبان مجموعهٔ **کلتور** یک جامعه را منعکس میسازد. (۳) ازاین عبارات تعریف مذکوردرفوق « . . . **که افراد یک جامعهٔ انسانی برای مفاهمه با یکدیگربه کار میبرند.** » فواید اجتماعی زبان آشکارمیگردد وثابت میسازد که زبان تنها درجامعهٔ انسانی

---

(۱) اشارات‌وحرکات وایماهایی‌که به هنگام‌گفتار از گوینده صادرمیگردد ممد فصاحت‌وبلاغت وتأثیردرافهام رساتر وبهترمفاهیم توسط گفتار است وگویندگان هرزبان به نحوی‌از انحاء این‌گونه‌فعالیتها را با گفتارهمراه میدارند. عده‌یی از دانشمندان ساختمان ونظام این فعالیتها را به علت اهمیت وتأثیری که‌در کلتورهای مختلف جوامع انسانی دارند مورد مطالعه قرارداده اند،

ر. ك.: Davidson, Donald - American Composition and Rhetorics, Charles Scribner's Sons, 1947, pp. 18-19.

(2) Gleason, Henry Allen Jr. - Descriptive Linguistics, Introduction to, Holt, Rinehart and Winston, 1961, p. 3

(3) Lado, Robert - Linguistics Across Cultures, the University of Michigan Press, 1957, pp. 110 - 122;

-Language Teaching - A Scientific Approach, Mecgraw - Hill, Inc., 1964, pp. 23 - 31.

تشکیل میتواند شد . زبان چنان افزارمفـاهمه یـی جامعهٔ انسانی است که بـه حیث محصول زنده‌گانی باهمی محسوب میگردد .

دوم ــ دستور زبان را **مجموعهٔ اصول وقواعدی میدانند که بارعایت آنهـا درگفتارونگارش ازخطا ولغزش مصون مانند** . وگویا خواننده‌گان دستورهای خود را مجبور ومکلف میدانند تا **اصول وقواعدی** راکه شرح میکنند بیاموزنـد وازآنها همواره رعایت نمایند . واما درنگارش این دستورهای هدایتی وتعلیمی خویش به‌هیچصورت ازاصول تعلیم وتربیت وپرنسیپهای آموزش زبان وطریقه‌های علمی ومعاصرنوشتن کتابهای درسی پیروی نه مینمایند .

ازاین نقصیه که بگذریم ، درطرزدیدآنها راجع به دستور زبان اشتباهاتی کلی وجود دارد ، که دراینجا مجال بحث درآن باره میسر نیست . مـا میگوییم :

دستور زبان علمیست که نظام ساختمان یك زبان را تشریح می کند هرزبـان دارای‌نظام ساختمانی منحصربه خوداست وگویندگان اصلی یك زبان ، مطابـق همان‌نظام ساختمانی، به‌زبان‌خود تکلم‌میکنند. بنابـراین، دردستورزبان قواعـد نظام ساختمان‌یك زبان‌ازهمان زبان کشف وایضاح میگـردد. پس در تحقیقـات دستوری، زبان تابع قوانین ساخـته نه میشود . مقصـود اصلـی از نـوشتن دستور زبان‌نه این‌است که به‌گویندگان‌اصلی یك‌زبان‌گفتارونگارش بی‌عیب را بیاموزاند، یاچنان‌قواعدی رابرزبان تحمیل کند که‌مردم به‌هنگام گفتار ونـگارش به‌رعایت آن‌طورحتمی وضروری مجبور ومکلف باشند . نویسندهٔ دستورزبان میگویـد که **زبان‌چطورهست** ؛ وحق‌ندارد بگوید که **زبان بایدچطور باشد.** این طـرز فکر اخیرالذکر بر **روش‌اخلاقی** استوار است وهیچگـاه **ارزش تشریحی** یعنی علمی نه دارد .

سوم- مثالهارا غالباً از اشعار وکمترازنثر می‌آورند، واین مثالها غالباً ازآثار گویندگان ونویسندگـان بزرگ‌سلف انتخاب میشوند وبه زبان‌گفتار تطعـاً توجهی

(c) ketabton.com: The Digital Library

مبذول نه میدارند .

چهارم- درتعـریف و تقسیم کلمه ها وسایـر مشخصات ومقـوله های دستوری **بیشتر مفهوم ومعنی را مدنظر میگیرند** ودرتشخیص و تعـریف و تقسیم کـلمه‌هـا وممیزات دستوری از مطالعهٔ روابط ساختمانی کلمه هاوخصوصیات شکـلی آنها باز می‌مانند .

پنجم- بنابر آنچه درذیل چهارم گفتیم ونیز به‌علت اینکه خصوصیات ساختمانی زبان‌دری را به‌صورت آفاقی مطالعه نمیکنند وغالباً روش تشریح دستورزبان یونانی ، لاتین ودیگر زبانهای اروپایی یاعربی را برزبان دری تطبیق مینمایند، ممیزات خاصی راکه ساختمان زبان‌دری دارد شرح نمی کنند، مانند تقسیم اجزای سخن دری برسه‌قسم که درواقع بیشتر ازان است ؛ ویااینکه ممیزاتی را که ساختمان زبان دری اصلاً فاقد آن است، مانند ذکرحالات چهارگانهٔ **فاعلی ، مفعولی، اضافی وندایی** برای اسمای دری ؛ درحالیکه اسم دراین زبان ازنظر لفظی و خصوصیات صرفی تنها سه حـالت (اصلی ، اضافی ، ندایـی) دارد ، بران تحمیل مینمایند . برای اینکه نظر مادراین مورد روشنتر ایضاح شود چند مثال دیگررا ذکر میکنیم :

دستورنویسان عربی حالت مفعولی اسمای عربی رابرپنج قسم به نامهای **مفعول به مفعول مطلق ، مفعول له ، مفعول منه ، مفعول فیه** تقسیم کرده اند .

مرحوم قاری عبدالله ملک الشعراء در کتابی به‌نام **قواعدفارسی** مفاعیل خمسه رابر زبان دری تطبیق نموده است وبـرای اسم حالاتی از قبیل : **مفعول صریح ، مفعول الیه ، مفعول فیه ، مفعول عنه ، مفعول معه ومفعول له** ذکر کرده است. (۱) درحالیکه درزبان نگارش دری اسم حالت مفعولی ندارد، چه‌رسد به‌حالات پنجگانهٔ مفعولی. زیرا **حالت چنان شکل صرفی اسم راگویند که‌دراقتضا آت خاص نحوی**

---

(۱) قاری عبدالله ملک الشعراء مرحوم ، قواعد فارسی ، مطبعهٔ عمومی ، ۱۳۱۹ ، طبع دوم ص۲ .

به آن شکل گفته شود. مطابق به این تعریف حالت اصلی شکلیست که اسم درخارج ازجمله دارد. بنابر ان هر گاه گوییم :

۱- زلمی آمد.

۱- زلمی را دیدم.

۳- زلمی عاقل...

٤- زلمی !

صورت لفظی کلمهٔ (زلمی) به اعتبار اقتضاآت چهارگانی نحوی مذکور درفوق تنها دردومورد ازلحاظ تصریف تغییر خورده است : یکی درعبارت شماره (۳) که پساوند اضافت به آن پیوسته است ودیگر درعبارت شماره (٤) که آهنگ تلفظ کلمهٔ (زلمی) تغییرخورده وآن را شکل تصریفی (یعنی حالت) ندایی داده است. ولی درعبارات شماره (۱-۲) شکل تصریفی زلمی درحالت اصلی است و دگرگونیی که ازنظر تغییر لفظی مبین دوحالت جداگانه باشددران نمودار نیست . امااز نظر معنی درست است که کلمهٔ (زلمی) درعبارت (۱) کنندهٔ کاراست ودر عبارت (۲) کسار بر /زلمی/ واقع شده است ولی این حقیقت ازمسایل علـم معانی است و به دستور ارتباطی ندارد. طرفه تر اینکه **رـذوالنور** در کتاب **دستور پارسی** درباب حالتهای اسم باتوجه به معانی مختلفی که اسماء در اقتضاآت نحوی مختلف اختیار میکنند ابداعاتی هم نموده است وبرای اسم حالاتی از قبیل **حالت فاعلی، حالت مسندالیهی، حالت مفعول بیواسطه ، حالت مفعول بواسطه، حالت اضافی، حالت بدلی، حالت متممی، وحالت تمیزی را ذکر کرده است (۱)**

ششم- دستورنویسان عنعنی زبان دری را از روی رسم الخط تشریح میکنند و به تلفظ اصلی کلمه ها وعبارات ادبی باشد یا گفتاری توجه نمی نمایند. درحالیکه نگارش زبان نیست؛ بلکه تصویر ونقش آن است واین تصویر در اکـثر زبانهـای جهان،

---

(۱) رـذوالنور ، . — دستور پارسی در صرف و نحوو املای فارسی ، چاپخانه درخشان ، تهران ، ۱۲٤۲ ، ص ص ٤٤-٤۸ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

علی الخصوص درزبان‌دری، ازاصل‌خویش به‌درستی ودقت نمایندگـی نه‌میکند؛ زیرازبان دری (لهجهٔ کابل)هشت‌فونیم واول‌دارداماگرافیمها(یعنی‌حروف‌الفبایی) برای واولهای این‌زبان (اگرهای غیرملفوظ را که در انجام کلمه ها نمودار واول (a) است به‌شمار نیاوریم) ازسه‌تجاوز نمی کند. بنا بران در نگارش، اکثرواولهای کلمات که تلفظ میشوند، نوشته نمیتوانند شد، ودستورنویس شکل نگارشی کلمه‌ها وعبـارات رادر نظـرگرفته آنهاراشرح میکنـد ودچار اشتباهات عظیم میشود. چنانچه **دکتر محمدمعین استاد دانشمند وپرکار** دانشگاه تهران (کـه متأسفانه اکنون بیمارند وازپروردگار برای‌شان صحت‌عاجل تمنی میکنم) در کتاب‌خویش بنام **مفردوجمع** (ناشر: کتابخانهٔ‌ابن‌سینا،چاپ دوم، ۱۳٤۰. ص۷۲) چنین‌نویسد:

«در کلمات‌مختوم به‌هاء غیرملفوظ بهنگام جمع‌به /ـ ان/ های‌آنها‌بگاف (کاف فارسی) تبدیل‌شود: زنده ـ زندگان، بنده ـ بنـدگان، تشنه‌ـ تشنگـان. دارمستتر درتتبعات ایرانی نویسد: اصلهای‌مختوم‌به /ه/ درفارسی مختوم‌به/ه/ مانند: /بنده/ که‌جمع‌آنها به /ـ اگان/ bandagān /بندگان/ ختـم میشود درجمع پهلوی مختوم به /ـ کان kān / گردند. چون‌مفرد این‌اصلها مختوم به /ak ـ/ است همهٔ مختصات دستوری این‌اصلها منجرباعمال یك‌قانون صوتی میشود: باید دانست کـه /k/ در اصلهای قدیم مختوم‌به /aka ـ/ درفارسی‌اگر نهایی (درپایان کلمه) باشد حذف میشود، واگردروسط کلمه‌باشند تخفیف وتضعیف میشوند. پس/ بندگان/ به هیچ وجه‌از افزودن /ـ گان= gan ـ/ به‌بنده /banda/ تشکیل نشده است: این تخفیـف وتضعیف / bandakān / است که منظماً از افزودن /ān ـ/ به / bandak / مفرد، که /بنده banda/ مخففآن است ـ تشکیل شده: اصل /bandak/ منرد پهلوی /bandak/، جمع فارسی / bandakān /. بنا براین نـوشتن /ـ ه گان/ از نظـر اشتقاق لغت خطاست وجزء متمم /gān ـ/ فقط بـرای تمیز زبان جدیـد است.

(ختم قول دارمستتر)

بایددانست که کلمات‌مورد بحث‌هرچند دررسم الخط پهلوی مختوم‌بـه /k/ هستندحرف اخیرحاکی ازتلفظ قدیم است ودرعهد ساسانیان آنهارا با /g-/ تلفظ میکردند، به‌همین جهة درفارسی‌دری به‌جای بندکان، زندکان وتشنگان؛ بندگان زندگان گوییم . (ختم‌قول دکترمعین)

اشتباه دارمستتر را درین‌قسمت درذیل‌هفتم بازخواهیم گفت‌ودراینجـا اشتباهی راکه‌به‌دکترمعین ازتوجه به‌رسم الخطوعدم‌توجه‌به‌تلفظ ناشی شده‌است شرح‌میکنیـم :

باید دانست که های‌مختفی (یا های غیر ملفوظ) /ه/ در رسم‌الخط زبان دری در انجام‌کـلمه ها نمودار واول /a/ است . به همیـن علـت دکـتر معیـن خودش نیز کامـهٔ /بنده/ را در رسم الخـط فونیتیک به‌شکـل /banda/ نوشته است گویا در رسم‌الخط فونیتیک کلمهٔ/بنده/گرافیم /a/ راکه‌در جدول‌الفبـای فونیتیک بین‌المللی‌نمودار فتحهٔ زبان دری است به جای‌های غیر ملفوظ /ه/ کلمهٔ /بنده/ قرارداده وشکل جمع کلمهٔ/بنده/ را به‌صورت/bandagān/نوشته؛یعنی واول /a/ را در آخر کلمهٔ/banda/حذف نه کرده است؛ ولی باتوجه‌به املا ورسم‌الخط /بندگان/ به تبعیت ازدارمستتر به غلط حکم کرده است که های غیرملفوظ به گاف فارسی تبدیل میشود وصرف علامت /ـان/ بـه کلمه می‌پیونـدد . درحالیکه اگر دارمستترودکترمعین به تلفظ این کلمه یارسم‌الخط فونتیک خودکه کلمهٔ/ بنده/ را به صورت /banda/ نوشته‌اند توجه میکردند به وضاحت میدیدند که در صورتهای مفرد وجـمع کلمهٔ/بنده/: / banda-bandagān/هیچیک از عناصر صوتی‌اصل کلمه‌به عنصرصوتی دیگری‌تبدیل نه شده است؛ بلکه باکلمهٔ/ بنده/banda/ پساوند/ـگان -gān/پیوسته‌است وبس.گذشته ازاین کلمه های بسیار دیگری درزبان دری هست مثل/ستاره/یاکلمه های دخیل از عربی ،مانند / مشاطه. نظاره/ وامثال آنهاکه در مراحل‌قدیمتر به/K-/ختم‌نه میشده اند ودرزبان‌دری‌باالحاق پساوند/ـگان/ جمع میشوند.پس درجمع کلمه‌های مختوم به های غیرملفوظ، های‌غیرملفوظ کـه‌نمودار واول/ a /است به کدام صوت دیگری تبدیل نه میشود وبه حال‌خودباقی میماند،

(c) ketabton.com: The Digital Library

امادرنگارش چنین کلمه ها گاهی کاتبان وخطاطان نظر به سلیقهٔ خویش درجمع ،های غیر ملفوظ یعنی /ه/ رانه مینویسند و این مسأله مربوط به مسایل املا بوده خارج از مسایل وموضوعات قابل تحقیق دردستور زبان میباشد.

دکترمعین درجای دیگر ازهمین کتاب خود(ص۱٤۱) دربارهٔ جمع مکسر عربی چنین نویسد «انواع تکسیر سه است:

۱ــحرکات وی تبدیل گردد: اسد(بفتح اول ودوم) اسد(بضم اول ودوم)

۲ــیکی ازحروف آن حذف شود: رسول(به فتح اول)رسل(بضم اول ودوم)

۳ــحرف یاحروفی زیاده گردد: رجل ــ رجال (بکسر اول)»

وی دراینجا به تقلید از پیشینیان به رسم الخط انکا کرده وصورتهای املایی کلمه ها را شرح کرده است، نه تلفظ کلمه ها و تشریح صورتهای تلفظی ودستوری آنهارا. در نوع اول هرگاه مقصودوی از «حرکات» اصوات واول باشد سخن وی درست است زیــرا در کلمه /asad/ اسد/ هردو واول / a / به واولهـای / u /: / usud اســد/ تبدیل میشوند، ولی متــأسفانه مقصود استاد اصوات واول نیست بلـکه حرکات اعجامیهٔ املایی فتحه وکسره وضمه است که در کلمه های عربی برسریا درزیرحروف اصلی نوشته میشوند ونمودارنگارشی اصوات گفتاری میباشند.

اما در مثال دوم: / رسول rasUl / جمع آن رسل / rusul / که گفته است «یکی از حروف آن حذف شود» ومقصودش حرف /و/ میباشد، بازهم به املای کلمه متوجه بوده، اصوات را درنظر نه گرفته است والامیدید که در صورت جمع «ی» / rusul / دوواول / a /و/ U /از اصل مفرد هرکدام به واول / u / تبدیل شده وتعداد عناصر صوتی (فونیمها) دراصل مفرد وصورت جمع کمی وزیادی نه پذیر رفته است.

ودرمثال سوم: / رجل: رجال raJul: riJAl / که گفته است «درصورت جمع حرفی زیاده گردد» دراملا واقعاً چنین است ولی درتلفظ بازهم واولهای / a /و/ u / ازاصل مفرد / raJul / علی الترتیب به واولهای / i / و / A / به صورت / riJAl / تبدیل شده اند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

هفتم : دستور نویسان عنعنی غالباً مباحث املایی را با مباحث دستوری میآمیزند . رسم جمع کردن علوم مختلف در یک عنوان از یونانیان باستان که تمام علوم وفنون رایج زمان خود را از دستور زبان گرفته تا علم الحیات و ریاضی و... در تحت عنوا ن فلسفه مطالعه میکردند، بازمانده است. از سوی دیگر در زبان یونانی کلمهٔ گرامر (دستور زبان) از مادهٔ/ gramma / به معنای حرف (از حروف الفبا) مشتق گردیده و آن خود از از کلمهٔ/graphein / به معنای رسم کردن یا نوشتن آمده است. معنای صورت جمع این کلمه /grammata/ تحول یافته رفته ، نخست بر حروف، سپس بر الفبا، بعداً بر مبادی نگارش و مبادی دانش اطلاق شده است و شکل وصفی این کلمه/grammatike/ به معنای فن خط شناسی به کار میرفته است .(۱) و این امر تا حدی روشن میسازد که در یونان باستان مطالعات گرامری با بحث در بارهٔ نقوش وخطوط و الفبا آغاز گردیده ومآثر آن در ساحهٔ دستور نویسی ، هم در کشور های غربی ،و هم در کشور های دری زبان تا کنون باقی مانده است و اینکه دارمستتر (ششم ،فوق) در تحلیل صورتها ی مفرد و جمع کلمه های مختوم بـه های غیر ملفوظ دری میگوید«... بنابران نوشتن /ه گان/ از نظر اشتقاق لغت خطاست، » مباحث دستوری را با مباحث املایی خلط میکندو د کتر معین از وی متابعت مینماید از بقایای روش نگارش دستور زبان یونانیان باستان میباشد.

شرح رمزهای فونتیک :

u	=	ضمه
U	=	واو معروف
o	=	واو مجهول
a	=	فتحه
A	=	الف ممدوده
i	=	کسره

(بحث درین موضوع ادامه میابد.)

(1) Allen, HaroldB.- Readings in Applied Linguistics, Acc,1966,p.3.

(c) ketabton.com: The Digital Library

جنبش غزلسرایی وعصر بیدل

الف: ترقی غزلو سبك هند

۱ـ انحطاط ادبیات: دور شیبانیها:

دورباشکوه تیموریان هرات که آنرا بـنام رنسانس افغانستان یاد میکنیم بادور رنسانس اروپا ودولت پرعظمت عباسی ویا دربارسلطان محمود غزنوی پهلـومیزد که متأسفانه باسقوط بدیع الـزمان انقراض یافت. دورهٔ جدید ازاستیلای شیبانیـها درصفحات شمال افغانستان بوسیله محمد شیبانی درسال ۹۱۳ هجری، فتح کابـل بوسیله ظهیرالدین محمد بابرورویکار آمدن صفویها درایران وتصرف برخـی نقاط جنوب غرب وغرب افغانستان شروع شده، با اقتدارسلطنت محمد زاییهادرافغانستان بآخرمیرسد. این دوررا که دور تحولات سیاسی وادبی افغانستان است ومصادف بتاخت وتازهاوجنگهاست، ممکنست بدوبخش ازهم جدا کرد: دورنخست سقوط تیموریان تابوجودآمدن سلطنتهای درانی، هوتکی وسدوزایی درقندهار؛ دوردیگر ازآنجا تابروزمحمد زاییها.

شیبانیهادولت معظم تیموری را خاتمه دادندو صفویهای قندهار وهرات را استیلا کردند که درینگاه شیبانیها باصفویها جنگیده، هرات را دوباره گرفتند. دریندور که رویهمرفته فرهنگ ومدنیت بنا برحملات وهجومها وجنگـها زیرپاشده بود، مراکزعلم وادب نیزازبین رفت ورونق دور تیموری نماند وازطرفی هم تفرقه، تشتت وضعف سیاسی موجبات انحطاط علم وادب را فراهم آورد. مگر با وجـود اینهـم شیبانیها شاهان علم دوست وادب پرور بودند. دربلخ وسایرجاها مدارس بنا کرده عالمان

وشاعران را جلب کردند. بلخ مرکز علمی وادبی آنها با بخارا وسمرقند پهلو میزد. خاندان ادب پرور «والای» بدخشان نیز که بدانها نسبتی داشتند خانوادهٔ شعر دوست بودند. چنانچه بیرام خان و پسرش عبدالرحیم خان از اهالی بدخشان که بعداً بهندرفتند ازحامیان ومشوقان بزرگ علم وادب گشتند. «بحرالاسرار» تألیف محمود کتابدار در دورسلطنت شیبانیها درعصرحکومت فدا محمدخان شیبانی نوشته شد. که معرف فرهنگ وعلم پروری اندوربشمارمی آید. شاعران بشماری دربدخشان، بلخ، هرات کابل وقندهارسربرآوردند که، درشعروادب قریحت آزمایی نمودند. در قرن دهم هجری پس ازاینکه دولت تیموری افغانستان سقوط کرد، ومملکت بدست حکومتهای شیبانی وماوراءالنهر، صفوی فارس ومغولیهٔ هند تجزیه شد. ودرنتیجه جنگهای هرسه شهرهای مشهورافغانستان ازقبیل هرات، بلخ، غزنه، کابل ومرو وغیره که کانون علم وادب وهنروفرهنگ بودند ازمرکزیت افتاده، کانون ثقافت وعلم بیشتر بخارا سمرقند، دهلی، آگره، واصفهان قرارگرفت. یك نوع انحطاط علمی وادبی درکشور رونما گردید. دربارهای ماوراءالنهر، فارس وهند، عالمان، ادیبان وهنرمندان افغانستان را نیزبخود کشانیدند. ازسوی دیگر شاهان افغانستان همواره بهند حمله نموده مدنیت اسلامی وفرهنگ افغانستان وزبان دری رابدان سامان نشر کرده‌اند. نخستین بار این مدنیت اسلام وزبان دری بوسیلهٔ کشورکشایی سلطان محمود غزنوی وباردیگر شکرکشیهای غوریها وسوم بارباسپاهیان سوری ولودی بهندانتشار یافت. درترکیه وآسیای صغیرسلطان ولد پسرمولوی زبان وادبیات دری رادرآن سامان بسط داد، تاآنکه اززبانهای درباری عثمانیها قرارگرفت؛ که بدان زبان شعرسرودند وشاعران دری را تشویق ها کردند.

۲- افغانستان وشاهان مغولی هند:

بابرسلالهٔ مغولی را درهند وافغانستان جنوبی وجنوب شرقی تأسیس کرد وکابل را مرکزتابستانی خود قرارداد واز همه‌جا بیشتردوست میداشت. دراینجا باغی داشت

(c) ketabton.com: The Digital Library

که تاحال بنامش موجود است و بنا بر وصیت خودش، وی و بسیاری از خویشاوندانش در آنجا دفن میباشند.

بابر نیز مدنیت خراسان(افغانستان امروز) وزبان دری اینولا را بهند برد. وی وپسرش همایون ونواده اش اکبر وپسر او جهانگیر وسایر فرزندان شان بزرگترین عامیان فرهنگ و ادبیات ما، طرفداران ومشوقان ادبیات دری بودند. که غالب تحصیلات شان باین زبان صورت میگرفت ودر دربار آنان چه در کابل وچه در هند شاعران و نویسندگان دری زبان مقام برجسته داشتند، وباین زبان سخن میگفتند. آثار وادبیات افغانستان از قبیل شاهنامه، حدیقه، مثنوی، گلستان، وآثار جامی هروی وحافظ وتاریخهایکه دردورهٔ تیموریان ویاقبل از آن تألیف شده بود، رواج پیدا کرد وشاعران ازهر دیار بدربارشان روی آوردند. پادشاهان مغول تاریخ نویسی رامخصوصاً ترقی دادند وتألیفات گرانبهایی در تاریخ عمومی وتاریخ هندوستان بزبان دری بوجود آوردند و سلطنت امپراتوران مغول، کانون بزرگ علم وادب شد. چنانچه زبان وادبیات افغانستان که دراین کشور پرورده شده بود بهند واطراف دیگر نشر شد ومدنیت افغانستان در هند عام گشت وتأثیرات متقابلی نیز از آن ظهور کرد وتطورات جدید باین سرزمین برگشت. مدنیت و افکار هندی نیز تأثیر نموده، بابر سبك معماری مغولی را وارد افغانستان نمود. که بزرگترین نمونهٔ آن مسجد باغ بابر شاه در کابل است. وی سبك معماری اسلام را ازماوراءالنهر، خراسان وعراق بوسیلهٔ افغانستان بهند برد.

همچنین شاعران سبك جدید را پدید آوردند که بنام سبك هندی معروفست. بارویکار آمدن صفویها درایران که تشیع را مذهب رسمی قراردادند، انگیزهٔ ادبیات جدیدی از قبیل منقبت سرایی وادبیات مذهبی بوجود آمد. شاعران آزاد منش به افغانستان وهند مهاجرت کردند وبدربارهای شاهان افغانی هند ومغولیهٔ هند متمکن گشتند. این شاهزادگان صاحب ذوق وشعردوست بحدی خریدار دانش

(c) ketabton.com: The Digital Library

وادب بودند، که نه‌تنهاشاعران افغانستان بلکه‌شاعران ایران‌هم‌بدانجا رو آوردند. دربارهای شاهان افغانی‌هند ازقبیل‌لودیها وسوریها وهمچنین دربارمغولیـه مرکز بزرگ تکامل‌زبان وادبیات دری بود .

۳ - منشاء وانگیزه های سبك هندی :

سبك نووادبیات جدیدیکه‌درهند بتکامل‌پرداخت‌پایه‌های نخستین آن درافغانستان بدربار تیموریان‌هرات درمحضرسلطان حسین بایقراءوامیرعلی‌شیرنوایی ریخته‌شد. وهمانطوریکه غوریان‌سبك های خراسانی ادبیات افغانستان را بهـند بـرده انتشار دادند، لودیها وسوریهاسبك نورا بهند بردند وبنشووارتقا و تکامل آن کوشیدند . همان بود که‌معروف بهندی ظهور کرد وبازبوسیلهٔ‌مرکزیت افغانستان‌بماوراء النهر وایران برده‌شد .

این ادبیات نو که‌محصول محیط جغرافیایی ومادی مخصوص‌هند است واز افکاروتلقیات وفلسفه‌های مختلف‌هند حکایت میکند، درهندتکامل کرد؛ غزل ترقی کرد وقصیده منحط شد. زیرا هدف غزل هنرنمایی‌است ودرهربیت آن میتـوان عالمی دیگررا گنجانید ودرهربیت غزل یك موضوع جـداگانه را پرورش داد. درحالیکه درقصیده یك موضوع درتمام شعرجاداده میشد. این ادبیـات واقـعی وریالیستیك نیست امابی بهره ازآن‌هم نمیتواندبود ویك نوع (Surrealism) است که‌مطالب را اززندگانی واقعی گرفته‌آنرا باعقاید وتلقیات عجیب وغریب‌آمیخته آرزوهای قلبی‌خود را نیزبدان مزج کرده بیـان میدارند. گویا بمطالب گفته شده وکهن‌لباس وپیرایهٔ جدید میپوشانند .

رسم ورواجهای شگفت انگیزوخیالات محیطی، جغرافیایی‌وگرمی‌هند، بادها ورطوبت بحری همه چیزهایی‌بودند که براقتصادیات هند مؤثربودند . بنابرزیادی زمینهای مزروعی ومیوه‌ها، یکنوع استراحت قلبی‌پدید آمده بود که اهالی را بیك سلسله اندیشه‌ها وامیداشت. اینان افکاروااندیشه‌های خود را دورتراز طبیعت‌جولان

(c) ketabton.com: The Digital Library

داده احساسات واندیشه‌های شان بتناسب محیط طبیعی واجتماعی باتخیـل آمیخته شده بود وآن‌معانی بسیاربار یکی را می اندیشیدند که ازعالم ماده دورترو مجرد تر بود. باتشبیهات ازمعقول به‌محسوس رفته یکنوع خیال بندی‌ناتمام معنی پدیدآمـد.

سبك هندی‌ابتداء درزمان تیموریان هرات‌درافغانستان بناءیافت. چـه سلطان حسین بایقراء ووزیرش امیرعلی شیرنوایی که‌متمایل‌بتصوف‌وغزل‌عرفانـی‌بودنـد درینراه اساساتی گذاشتند. بعداً استادان بزرگی چون صائب، کلیم و بیدل بوجود آمدند که‌این‌سبك رابمقام‌بلندی رسانیدند. بسیاری ازشاعران زبان‌دری‌بایـن‌سبك شعرگفته اند، اماتفاوت بین‌شاعران دری‌زبان‌افغانستان‌وهنداینجااست که‌شاعـران هند بیشتراغراق مینمایند، درحالیکه‌شاعران افغانستان کمترباغراق‌میپردازنـدوجنبهٔ طبیعی شعررانگهمیدارند. که البته اغراق وغلوی بیش ازحد بماآنقدر خـوشایند نیست واین‌سبك‌دیگرموردداچسپی‌ماست. بزرگترین‌شاعراین‌سبك‌میرزاعبدالقادر بیدل‌است که درافغانستان بحیث‌یك‌شاعربزرگ ملی تقدیرمیشود، که هـمان‌راه وروش‌سنایی ،مولوی وجامی راگرفته‌است.

۳ـ روح عصر :

پیش‌ازاینکه به بیدل وسایرشاعران بپردازیم، مختصری‌ازعصربیدل را تذکر میدهیم، تادیده‌شود که بیدل، فکروسبك وی محصول کدام‌دوراست وچه محیطی بیدل‌راچگونه بارآورد. واضحست که‌باسلالهٔ غزنویان‌وسلطان‌محمودکبیرشاهنشاه غزنه دین‌اسلام وادبیات دری بهند راه‌یافت وسپس‌غوریـان‌وبعـد قطب شاهیان خلیفه هاوتغلق شاهیان درهند بسلطنت‌پرداختند. پس ازضعف حکومت مـرکزی یکنوع ملوك الطوایفی درآنجـاپیره شدکه نزاعهای ادیـان مختلف مخصوصاً مسلمان وهندودرآن کشوروعلت‌های اقتصادی‌وسیاسی آن، وضع هندرافوق‌العاده مختل کرده بود. بابرنبیرهٔ تیموردربرابرحملات شیبانیهادر کابل‌اقامت‌گزید و بنابر اختلاف‌بین برادران همایون،شیرشاه سوری‌افغان‌بهند حمله‌ورگردید. حکومت های

(c) ketabton.com: The Digital Library

اسلامیکه از بیرون هنددر هند حکومت کرده اند، عموماً برای قبایل خارجی که درهند میزیستندامتیازات بیشماری میدادند ومردم هند این مجاهدات خارجی راازهرطبقه که میبود «مغول» مینامیدند. نزاعهای مذهبی بین اهالی هندوستان روزافزون ودربین عوام شدید تربود، اماهمینکه اکبربه سلطنت رسید، عالمان ودانشمند ان مذاهب مختلف رابدربارخودگرد آورد واینها متوجه شدند که برای برقرار نگهداشتن حکومت تیموری باید پایه های این ضدیتها ومخالفت‌های مذهبی ازبین‌برده شده وبنزاع کفرودین خاتمه‌داده شود. حکومت اکبردرین زمینه اصطلاحات زیادی کرد وشاه دربرابرهمه اینها «صلح کل» اعلان کردویك مساوات عمومی بین همه دینها اعلام‌شد، تاهمه درفضای برادری وبرابری زیست کنند. درمجلس ودربارمناظرتهای مختلف بعمل می آمد تادوستی بین‌مسلمان وهندونیز تامین شود. کتاب مهابارات در یـن گـاه بزبان دری ترجمه و منتشر شده شاعران هندو کتابهای در شعـر وادب وتاریخ مسلمانان نوشتند ویك علاقه فرهنگی متقابل برقـرارشد.

دربارجهانگیروشاهجهان ازبهترین وپرشکوهترین دربارهـای علمی وادبـی آندوربربشمارمی آید که‌شاعران ونویسندگان وفاضلان زبان دری آثار بس‌گران بهایی دران بوجود آورده اند.

اورنگزیب ازشاهان معروف مغولیهٔ هند بشمارمی آید. وی‌چهل‌وهشت‌سال پادشاهی کردکه قسمت بزرگ زندگی حضرت بیدل مقارن پـادشاهـی اوست. درزمان مرگ اورنگزیب‌بیدل ٦٢ سال داشت وچند گاهی‌درخدمت نظام شهزاده اعظم شاه بسربرده است. دریکی ازجنگها ی بین اعظم شاه وبها درنخستین کشته شد، تااینکه پاد شاهی به بهادرشاه ماند. وی پسربزرگ اورنگـزیب بـود. قسمـت بیشتروقت محمدشاه عالمگیروسایرآل اورنگزیب بخانه‌جنگی گذشت. اغتشاشات زیادی هرطرف دیده میشد که این‌موضوع بذات خود وقفهٔ بزرگی درپیشرفت‌علم وادب ،فرهنگ وهنروارد کرد. همان بودکه درین دوربه بسیاری از حکومتهای

(c) ketabton.com: The Digital Library

محلی استقلال داده‌شد که هریك ازاین حکومتها دربارهای کوچکی داشتند واز شاعران وهنرمندان تشویقهایی بعمل‌می‌آوردند. ازحوادث عمدهٔ این‌عصر که حضرت بیدل هنوزدرقید حیات بود، آمدن‌اروپاییهابهندبود که‌درنخست‌پورتگالی ها، بعد فرانسویها ،سپس انگلیسها،وهالیندیها بمنظورتجارت بهندوستان‌آمدند وبتدریج بفکراستعمارنیم قارهٔ هند شدند. شرکتهای تجارتی فرانسه وانگلیس فرمانروایان‌وحاکمان محلی راعلیه یکدیگرتحریك کرده شالودهٔ آن‌اتحادی‌را بین مسلمان وهندوسایرمذهبها بوسیلهٔ دربار اکبرریخته شده بودازهم پاشیدند، تا بمرام خود نایل‌آیند .متدرجاً انگلیسها برسایراروپاییهاغلبه حاصل کردند وتمام‌هند رابدست آورده تااین دم که انگلیسهاتمام هندراتسخیر کردندبنام شرکت تجارتی آرزوی‌خودراپیش‌میبردندوپس ازاشغال‌دهلی حکومت‌خودرارسماً اعلام کردند.

۵ـ مختصات سبك معروف بهندی :

نخستین شاعریکه ممیزات این سبك دراشعارش دیده میشود، مسعود سعد سلمان غزنوی‌است‌که برخی نازکخیالیهارابراشعارخود علاوه کرده ، یگان مدعا مثل‌وحسن تعلیل ازصنایع شعری می آورد.سپس درزمان تیموریان افغانستان‌در هرات ومخصوصاً دردورهٔ‌سلطان حسین‌بایقراء ووزیردانشمندش‌امیرعلیشیرنوایی که‌هردومتمایل بتصوف وناز کخیالی بودند،سبك‌هندی رواج کامل‌یافت وبعدبین شاعران دورمغولیهٔ هند تکامل کرد.غالب شاعران بخصوص‌غزلسرایان تا اواخر قرن دوازدهم هجری پیرواین سبك بودند واستادانی چون بیدل، کلیم، عرفی، صائب، این سبك رابذروهٔ کمال‌رسانیدند.بعلاوه نظیر،فیضی، امیرخسروبلخی (دهلوی)،بابافغانی ،ظهوری(ساقینامه) فیضی دکنی ازنامداران این سبك بشمار می آیند. چون آغازاین سبك ازغزنه‌وهرات است ودر کابل‌نیزتکامل کرده‌است وبرخی بااظهاردلایلی آنراسبك کابلی نیزگویند، بناءمانیزآنرا«سبك‌معروف‌بهندی» میگوییم. درعلت بوجود آمدن آن: آب وهوا، وضع جغرافیایی ،تاثیرات، کیفیت

اقتصادی وعقاید وفلسفه وعادات وعرفان درهندوستا ن باعث شده است تاافکارو احساسات اهالی این سرزمین درعالم‌خیال وتوهم سیر کند ومعانی باریك ومجرد بیندیشد وهمان بود که درشعرمبالغت، تشبیه‌و کنایت راه یـافته ، مضامین غریب ودوراز ذهن عادی باخیالبافی مروج گشته است وبنابرروح عرفانی مـردم هـند وروحیت تصوفی وریاضتکش ادیان هند زمینهٔ شعرتصوفی درهندآماده‌شده‌است شعردری نیزدرهندوستان بهمین قالب درآمده برای مطالب صوفیانه وعرفان مستعد گشت. شعرپروری وفضل پژوهی‌دربارشاهان مغولی نیزممد واقع شد وشاعـران بزرگی ازقبیل عرفی،نظیری، امیرخسرو،بابافغانی،صائب، فیضی دکنی، وحضرت بیدل وامثال شان بوجود آمدند :

۱ــ مضامین باریك ،افکارپیچ درپیچ ،خیالات گا هی دورازطبعیت، استعارات وکنایات وتشبیهات مخصوص بخود وخیال بافی بتمام معنی:

نرگس‌ازچشم تودم‌زددردهانش‌زدصبا　　دردددندان‌داردا کنون‌میخوردآب‌ازقلم
مگربسرمه اثر کرد ضعـف طالع مـن　　که بـی‌عصانتوانـد بچشم یـاررسید
«صائب»

باوج‌اگهیت‌نردبان نمیخواهد　　نگاه تامژه برخاسته است‌برفلك است
«بیدل»

۲ــ اظهارشکایت اززندگی ونمودن جهات زشت زندگانی وبدبینی بحیات ومردم:

وضع زمانه‌قابل‌دیدن دوباره نیست　　روپس‌نکر دهرکه‌ازین‌خا کدان‌گذشت
«کلیم»

مرابروزقیامت‌غمی که‌است‌این‌است　　که روی مردم‌عالم دوباره باید دید
«صائب»

بدنامی‌حیات دوروزی نبود بیش　　آنهم کلیم باتوبگویم چسان گذشت
«کلیم»

(c) ketabton.com: The Digital Library

۳ــ اظهار ملامت و کسالت و تمایل بغم و الم بطریق اغراق و مبالغه :

ما کسی را نشناسیم که غم نشناسد هست بیگــانه ماهر که الم نشناسد

«عرفی»

غمم در دم سرشکم ناله ام خون دلم داغم

نمیدانم عرض گل کرده ام یا جوهر عشقم

«بیدل»

٤ـ عجب وغرور واعتقادشاعر به‌بلندی مقام خود واظهار آن در شعر :

مدعی درگذر از دعوی طرز بیدل سحر مشکل که بکیفیت اعجــاز رسد

«بیدل»

از هنر حال خرابم نشد اصلاح پذیر همچو ویرانه که از گنج خود آباد نشد

«کلیم»

زصد هزار سخنور که در جهان آید یکی چو صائب شوریــده حال برخیزد

«صائب»

٥ ـ مبالغه واغراق خارج از حد :

مشت سوزن بدلم زان مژه تاریخته اند گریه از پارهٔ دل دوخته پیراهن چشم

«عرفی»

خاك دیگر برسر مژگان بی نم میکنم دست دل میگیرم و در یوزهٔ غم میکنم

«نظیری»

ب : بیدل و تأثیر سبك وی در ادبیات ما

شرح حال، آثار، افکار وسبك

دوش درمحفل برنگ رفته شمعی میگریست

قدردانــان یاد بیدل هم بایــن قانــون کنــید

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱ ـ روز عرس بیدل :

روزچهارم‌ماه صفر یکی‌ازروزهای برجستهٔ تاریخ ادبیات‌افغانستان بشمارمی آید وبنام «روزعرس بیدل» معروف است . این روزدرغالب کشورهای آسیای میانه که باادبیات دری‌انس‌والفت دارند وادبیات مشترك شان بشمارمی آید، بامراسم خاصی تجلیل میشود . درتاجکستان وازبکستان وسایربلاد ماوراءالنهرعلاقهٔ زیادی بحضرت بیدل ابرازمیشود ودراین روزازویادوبود میکنند وآنرا « روزعرس میرزا » مینامند . درنیم قارهٔ هندوپاکستان نیزارادت مخصوصی‌بوی‌ورزیده‌میشودوصد رالدین‌عینی در کتاب خود بنام (میرزا عبدالقادربیدل) مینویسد، که درایام باستان‌درشاه جهان آباد « دهلی‌امروز» درین‌روزنخست کلیات بیدل راکه بخط خودش ترتیب‌شده‌بود ، برآورده بخانهٔ وی که مرقد اوپنداشته میشود ، درمیان میگذاشتند وازآثار او برمی خواندند ، برآن بحث میکردند . در افغانستان نیز همواره یك محبت وعشق مفرطی به بیدل وآثارش موجود بوده است . نظم ونثربیدل خوانده میشود ، اشعارش بحیث شاهد قول ذکرمیشود ، بتصوف وروحانیت وی مردم متعقد اند . اهل دل واهل عرفان بوی ارادتها میورزند . نام اورا بتکریم میبرند . غالباً حضرت بیدل وحضرت میرزا میگویند درمکتبها ومدارس آثاراوتدریس میشود . شعرونثراو مورد بحث وفحص قرارمیگیرد ، وبالاخره روزعرس وی درمحافل مختلف ومجامع با ذکربیدل وقراءت آثارش برگذارمیشود واین ازسالها در این مملکت که منبع ومهد زبان وادبیات دری است معمول است .

ازعلایق‌مردم افغانستان واردات شان بحضرت بیدل‌میتوان تذکرداد که درزمان سلطنت‌اعلیحضرت سراج‌الملة والدین، مرحوم سردارنصرالله خان مجمعی ازسخن سنجان وبیدل شناسان را جمع کرده بتصحیح وتنقیح دیوان بیدل پرداخته قسمتی را بچاپ رسانیدند وقسمتی هم آمادهٔ طبع شد . که پس ازفوت نصرالله خان مرحوم

(c) ketabton.com: The Digital Library

این کار متأسفانه متوقف گشت (۱) . وزارت معارف بنابر علاقه باحیای ادبیات کشور وتعمیم آثـار عرفـانی وفرهنـگی عرس حضرت میرزا را شام دو شنبه ۱۸ سنبله ۱۳۳۵ که روزتأسیس شورای ملی است در کانون علم وادب درمحفل عرفان وهنر

(۱) البته این بیان نویسنده اشاره به زمانی است که تا آ ثا ر بیدل بچاپ نرسیده بود،مگربعدآاین مأمول برآورده شد و کلیات بیدل بچاپ رسید . مادر ا ین جا قسمتی از مقدمهٔ دانشمند محترم وشاعرگرانمایهٔ ماجناب استادخلیلی را که درآغاز جلد اول کلیات بیدل نگاشته اند اقتباس میکنیم :

«.... پس ازآن ، آرزوهای مشتاقان درین باب بجـای نـرسید وآثـار بیـدل طبع نگردید، الاآنکه درخلال این ایام جسته جسته بعضی ازغزلیات اودرجرائد ومجلات کشورماانتشاریافت ورسایلی نیزدرشرح احوال وآثاراوطبع شد ومنتخباتی از اشعار اوفراهم آمد ، خوشبختانه دراین عصرخجسته که سریرسلطنت افغانستا ن ، بفروغ رأی وفررأیت اعلیحضرت معظم همایونی پادشاه دانشمند وادب پرورالمتوکل علی‌الله بنده خدامحمد ظاهرشاه آراسته است وبراساس سنن باستانی مفاخرومأثرادبی دراین سرزمین احیامیگردد، درضمن سایرجنبش های علمی وادبی که توأم بانهضت های اجتماعی‌در زمامداری شاغلی سردارمحمد داؤدصدراعظم پدید آمده ، دکتورعلی‌احمد پوپل‌وزیر معارف اراده نمود که کـلیات میرزاعبدالقـادربیـد ل د ر مطبعهٔ وزارت معارف طبع گردد، اینـک دراوایل اسد امسال که یکهزاروسه صدوچهل ویك‌سال بحساب گردش آفتاب ازهجرت نبوی میگذ ردومقارنست به چهل و چها ر مین سا ل استرداد آزادی افغانستان ، بحسن اهتمام وهمت این وزیردانشمند فعال غزلیات میرزا که جلداول از آثاراوقرارداده شده ، درمدت کمترازیك سال درمطبعهٔ وزارت معارف درشهر کابل ازطبع برآمد . وباین وسیله پیامیکه این شاعرومتفکربزرگ به مسلمانان جهان بلـکه بجهان بشریت داردبد سترس ارباب ذوق گذاشته شد.» بدین ترتیب جلد دوم آن‌شامل ترکیب بند، ترجیع بند ، قصاید،قطعات،ورباعیات درسرطان سال ۱۳۴۲وجلدسوم‌شامل مثنویهای عرفان، طلسم حیرت،طورمعرفت ، ومحیط اعظم دردلوسال ۱۳۴۳ وجلدچهارم آن شامل چهارعنصر،رقعات،ونـکات به سال ۱۳۴۴به‌مطبعه وزارت‌معارف بطبع رسید.

البته تمام آثاربیدل راتاهنوزهمینقدردانسته اند ، ازینـکه بیدل آ ثا ر دیگری هم داشته باشد ،که دراین کلیات نیامده است ، به تحقیقات آینده محققا ن و د ا نشمندان بستگی دارد . (اداره)

(c) ketabton.com: The Digital Library

مملکت یعنی دروزارت معارف گرفت . اهل عرفان پروانه واردرین بوستان سرای گرد شمع درخشان ادبیات بیدل جمع آمدند وازآن نور کسب فیض والهام‌نمودنـد. برخی ازحضرات درمورد بیدل وشخصیت ادبی وعرفانی وی سخنرانی کردند .

۲- بیدل‌عبدالقادراست:

شعله ای را یافتم خاموش دانستم تویی
بیـــدل امشب سیر آتشخانـــهٔ دل داشتم

دونیم قرن پیش‌ازاین درشام چهارم صفرسال ۱۱۳۳هجری مطابق‌سال ۱۷۲۱ عیسوی ستارهٔ درخشانی ازافق ادبیات دری افول‌کرد وآثارگرانبهایی ازنظم ونثر خود بجهان بشریت بودیعه گذاشت، که نیروی خیال وفکرش‌ازخلال‌آن برای ابد تلالؤمیکند ومیدرخشد وبقلبهای فسرده وافکارتاریك‌نورمیتابد. ایـن ستارهٔ درخشان حضرت مولینا عبدالقادربیدل بودکه درسال ۱۰۵٤ مطابق ۱٦٤٤عیسوی در عظیم آبادپتنه درآسمان ادب وعرفان طلوع کرد وجهانی را باآثارفاناپذیرخود روشن نمود ، ودلی بودکه درپیکرسخن میتپید . نام پدرش را میرزا عبدالخالق مینویسند که شغل سپاهیگری داشت ، وهنوزکودك بودکه پدرش راهٔ همواره عدم در پیش گرفت وچشم بسته بسفرپرداخت ، وی یتیم شد . آن دریای بیکران‌که این گهررا زاده بود بکناردیگررفت واین‌گهرمانـــد . سپس مادرش اورا بتحصیل گمـاشت. سواد، قران ، صرف ونحو، قواعد عربیت وادبیات فارسی‌فرا گرفت وتاده سالگی بدان مشغول بود.سپس‌بکائنات وطبیعت پرداخت وازاین‌مدرسه به آموزش‌مشغول گشت. بیدل باساس‌فلسفهٔ افلاطون وحکمت اشراق فکرکردکه باوج‌آگهی‌رسیدن نردبان تعلیم وکتاب لازم ندارد ونگاه تابرخاستن مژه بفلك میرود ، نـوری از آن عالم بدلش میتابد تارهبرفکروخیال اودرتنـگناهای زنـدگانی وکشف اسرار طبیعت باشد .

تربیت بیدل پس‌ازوفات پدربدوش‌میرزا قلندرعم اوبود. قلندر عارف وشاعر

(c) ketabton.com: The Digital Library

بود وبیدل را قلندرانه،تربیت کرد . بیدل بنابرتوصیهٔ میرزا قلندر ازقال بحال واز عالم جدل ومباحثت بجهان حضور واشراق پرداخت. بعوض آنکه درمدرسه بتحصیل حکمت وطبیعیات گراید وشاگرد ارسطوشود، بحث وجدل فلسفی پیش گیرد، پیرو مکتب تصوف وحکمت اشراق گشت . دربحرطبیعت مغروق تفکرشد . بعالم داخل پرداخت تاآن روشنایی جاودانی بدلش بتابدوحل کنندهٔ مشکلاتش بشود. بیدل اشعارش را بمیرزا قلندرمیخوانده وازوی مشورت میجسته . جوانی بیدل با آه نالـه ، شوریدگی وشیدایی همراه بود . سوزوگدازداشت ، روزهایش درغم «او» بیگاه شد وروزها باسوزها همراه شد وازاینکه روزها رفت باك نداشت ودرکنج انزوا بسرمیبرد ؛ میگویندتخلص خود را ازاین شعرسعدی الهام گرفتـه :

عاشقان کشتگـان معشوقنـد برنیایـد زکشتگـان آواز

گرکسی وصف اوزمن پرسد بیدل ازبینشان چگوید باز

بیدل هنوزدرمکتب ودبستان بودکه قریحت شعری اش برانگیخت وشعرگفت . اولین رباعی اش یادگارایام تحصیل اوست . راهبربزرگش شاه قاسم هواللهی نیز وی رادرپیمودن راه شعروتنمیت ذوق تشویق میکرد. گذشته ازین شوریدگان دیگری نیزبودندکه بیدل ازپرتووجود آنها نورمیگرفت وآتش چراغ خود روشن میکرد. بیدل بربداهت شعرمیگفت وداستانهای زیادی ازآن موجود است کـه خودش در چهارعنصر نقل کرده است واستاد خلیلی در«فیض قدس» با شیرینی گفتاریکه اسرار التوحید را بخاطر میدهد بنقل آن میـپردازد . درآوان شبات بخدمت شاه قاسم هواللهی مدتهامصروف بود. شاه ویرابمطالعت آثارصوفیان ورسالتهای شبلی توصیتها میکرد . بیدل دوبار درسال ۱۰۷۶و۱۰۷۸ دردهلی باشاه کابلی ملاقات کـرد وپس ازآن در۱۰۸۰ متأهـل شـد. بعـد بـرای کسب معـاش بـمسلـك عسکـری شاهـزادگـان تیمـوری پـرداخـت . بیـدل ازمحـضـرمشایـخ ووارستگانی مانند شیـخ کمـال ، شـاه قـاسم هـواللـهی ، شاه فـاضل ، شاه کـابـلـی ، شاه مـلـوك ،

(c) ketabton.com: The Digital Library

شاه یکه آزاد افاضتها واستفاضتها کرده، کسب فیض وفضل نموده که درچهار عنصر ازایشان بتفصیل سخن میگوید . بیدل بامیرزا ظریف مامایش که عالـم فقه ، تفسیر واحادیث بود،یکجا بتفسیر قرآن کریم میپرداخت . و درین رشته درسال ۱۰۷۱ محضر شاه قاسم رانیز دریافته اندودرسال ۱۰۷٦ دردهلی بحضور شاه کابلی نیز مشرف شد. حضرت بیدل رااز قوم برلاس چغتایی گویند. بیدل در شست وشش سالـگی دارای پسری شدواورا عبدالخالق نامید ، که پس ازچهارسال پدررا بداغ خودماتمسرا کرد . بیدل بعمر هفتادوهفت سالـگی دردهلی وفات نمود،ودر خانهٔخود درشاه جهان آباد (دهلی) مدفون شدوگویند که بعد بکابل انتقال داده شد. مادهٔ تاریخش را «فیض قدس» و«انتخاب» گفتند .

۳- آثار بیدل:

بیدل سخنت نیست جز انشای تحیر کو آیینه تاصفحهٔ دیـوان تو باشد

آثار بیدل محصول فعالیت ادبی کلیت دورهٔ زندگانی اش است . از آنجا که درده سالـگی آغاز بشعر گفتن کرده تاآخرعمر شعرسروده ،نثر نوشته واین پیشه رااز دست نداده است . دورهٔ فعالیت ادبی وی شست وشش سال را دربرگـرفت . بیدل بـاین درازی عمر وپشتـکار آثار زیادی را بوجود آورده که امروز بدست است وبه کلیات بیدل معروف است . کلیات بیدل عبارتست از :

۱ - دیباچه ۲ - مثنوی عرفان ۳ - مثنوی طور معرفت ٤ - نـکـات ٥ - اشارات وحکایات ٦ - رقعات ۷ - چهارعنصر ۸ - مثنوی محیط اعظم ۹ - مثنوی طلسم حیرت ۱۰- غزلیات ۱۱- رباعیات ۱۲- قصاید ۱۳- قطعات وقطعات تاریخی ۱٤- ترکیبات وترجیعات(ترکیب بندوترجیع بند) ۱٥- تشبیهات وتمثیلات. آثار نظم بیدل درحدود سی وپنج هزار بیت میشود. درحدود ده هزار مصراع متفرق سروده که آثار نثر خودرا باآن زینت داده . بنابر کثرت آثار از نظر گاهگاهی افکار متضاد هم در آثارش دیده میشود که بادرنظر گرفتن دوره های مختلف زندگـنیش این تضاد افکار نه تنها عجیب

نیست ، بلکه طبیعی است بگفتهٔ خودش :

شعرم که بصد زبان فرود آمده است در چندین وقت و آن فرود آمده است
تورات نبوده تا بگویم که همه یك بوده زآسمان فرود آمده است

از آنجا که دیوانهای شاعران شرق بردیف جمع آوری میشوندنه بترتیب تاریخی بناء گاهی شعر آغاز جوانی باشعر اخیر عمر پشت سرهم قرار میگیرد. چون اشعار کمتر بترتیب تاریخی فراهم میشود ، کار محققی که فکر بیدل رادر دوره های مختلف تحقیق میکندبس دشوار میشود و بنابر معلوم نبودن تاریخ شعرها ، خواننده نمیداند که ضدیتهای فکری شاعر چه زمانهایی رادربرمیگیرد .

از آثار نثر بیدل دیباچه ، نکات ، رقعات وچهار عنصر بحساب میآید . از جملهٔ مهمترین اثر نثر بیدل که محور سایر آثار نثرش توان نامید «چهار عنصر» است که درچهار فصل نگاشته شده ، باحمد و نعت آغاز میشود . پس از سبب تألیف کتاب بمتن آغاز میکند . درعنصر اول از ایام کودکی وصحبت با بزرگان سخن میگوید ؛ درعنصر دوم از شاعری وبداهت سرایی ؛ درعنصر سوم نثرها ومقالات ودرعنصر چهارم عجایب زندگانی خودرا گنجانیده است . این کتاب در مدت بیست ویکسال ودرسال ۱۱۱۶ ختم شده دارای خاتمهٔ نیز هست .

بحر قدرتم بیدل موج خیز معنیهاست مصرعی اگر خواهم سر کنم غزل دارم

۴- مناسبت فکر وخیال بیدل :

فکر وخیال دوحادثه روانشناسی است که تدریجا بکمك روانشناسی بتحلیل مناسبت فکر وخیال بیدل میپردازیم .

امام محمد غزالی مشهور ما نند غالب شاعران وعالمان درآغاز زندگانی بفلسفه وحکمت گرایید تا حدی متوجه این رشته شد که ویرا دهری گفتند . در اخیر عمرش متصوف شد توجهی خاص بهدین مبذول کرد و آثار فلسفی خودرامحو نمود . اما درفعالیت ادبی بیدل قابل تذکر است که درست عکس این بوده : در کودکی دیندار ، درجوش جوانی

(c) ketabton.com: The Digital Library

مجذوب ودرویش ، درآخرهای جوانی متصوف ودرآخرحیاتش فیلسوف بزندگی نزدیاك گردید . مطالعت ومقایست « طلسم حیرت »و «عرفان» که نخستین را دربیست وپنج سالگی واخیررا در۶۸سالگی نوشته این تکامل فکری شاعررا واضح میدارد .

زبان شعر بیدل منتهاساده است ودرعین زمان زیبایی کلام رالفظاً ومعناً مراعات کرده است .درضمن کلمات عامیانه واصطلاحات روزانه را استعمال میکند که غالب آن اصطلاحات ولغات درافغانستان امروز مروج بوده ، بی تکلف درگفتار روزانه بکاربرده میشود . اماازنظرجمله بندی ، تشبیهات، کنایات واستعارات، زبان بیدل مشکلترین زبان ادبی دری است . قدرت ونیروی بیدل ازاین هویداست که گاه اشعارش پیچ درپیچ وخیلی دشواراست وزمانی هم بسیارساده وروان .تشبیهات، کنایات واستعارات بیدل فهم تندمیخواهد وسیرفکرش آسان نیست زیراکوهست وکتل دارد وخودش نیزمتوجه این نکته است همچنین زبان نثر بیدل خیلی دشواراست ؛ جمله های درازسلسله دار با تشبیهات مرکب واستعارتهای پیچ در پیچ دارد ، خصوصاً که اصطلاحات فلسفی وتصوفی رانیزمتضمن میباشدوغالباً دارای معانی متعددی هم است که فهم موضوع رامشکلتر میکند. اماگاهی توجه بسجهاوآغاز فقرات فهم مطلب راآسان میکند .بعضی ازنقد کنندگان اظهار میدارند که بیدل برای افادت تعلیمات فلسفی وتصوفی اش باختیار این سبك مجبور بوده ،چه افادت مطالب دقیق تعبیرات مخصوصی را ایجاب میکند،خاصه که این تعبیرات درپردهٔ تصوف اظهار شده باشد .

اقتدار شعر بیدل بلند وطبیعی است .غزلهایش حداقل دارای نه بیت است .وتا۱۵ بیت میرسدودریك قافیه وبحرچندین غزل دارد که این معرف نیروی قریحت اوست .قصاید اوازیکصدوپنجاه بیت تایکصدوهفتاد بیت میرسد . قدرت اودراستعمال بحوروازان غیرمطبوع بیشترنمایان است درتمام کلیاتش بیت مبتزل دیده نمیشود . روش وسبك بیدل مخصوص بخوداوست .حتی درزمان خودش ازنوبودن سبك اوسخن میگفتند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

وی فلك را سقف بشکافته و در سخن طرح نو در انداخته؛ مثنویهایش گرچه فلسفی و بعضاً تصوفی است، دارای نکات عالی اجتماعی هم میباشد. اختراعات بیدل در غزلیات از نظر تشبیه؛ استعارات و کنایت نیز خاصهٔ خود اوست، پیروان بیدل از آن تقلید میکنند.

نظم و نثر بیدل در آسیای میانه و هم واره دوستان و پیروانی داشته است. سبك بیدل در افغانستان تا طرزی افغان در نظم و تا محمود طرزی در نثر؛ در هندوستان تا دوره های اخیر و در ماوراء النهر (تاجکستان و ازبکستان) تا انقلاب اکتوبر تقلید میشد. اما در پیروان بیدل اینقدر گفته میشود که اینان تنها شکل و اسلوب بیدل و تصوف او را تقلید کرده، از آثار فلسفی، اجتماعی و سیاسی وی کمتر بهره برده اند چه آنانیکه در آثار بیدل تعمق کرده اند بهتر میدانند که آثار این شاعر عالیمقام بیشتر بر پایه های فلسفی؛ اجتماعی و سیاسی استوار است. و تصوف یك جزء ضمنی آنست. از اینست که نیروی تخیل بیدل خیلی عالی بوده و آن از سبکیکه اختیار کرده هویداست. وی خیال خود را با فکر خود ممزوج کرده از آن شعر میسراید. و سبکی که بیدل در آن شعر سروده به سبك هندی معروف است.

بیدل بحدی باریك می اندیشد که بلندی قصر معانی را بنا بر بلند فطرتی خود داند و اندیشهٔ بلندش نردبانی است که سخن بر آن قرار گرفته:

بیدل از فطرت ما قصر معانیست بلند پایه دارد سخن از کرسی اندیشهٔ ما

یا اینکه بدون نردبان بر فلك میرسد و یکشبه رهٔ صدساله میرود:

باوج آگهیت نردبان نمیخواهد نگاه تا مژه برخاسته است بر فلك است

در اظهار ملامت و تمایل بغم والم گوید:

غمم در دم سر شکم ناله ام خون دلم داغم نمیدانم عرض گل کرده ام یا جوهر عشقم

شاعر ببلندی مقام خود اعتقاد داشته آنرا اظهار کرده است:

مدعي درگذر از دعوی طرز بیدل سحر مشکل که بکیفیت اعجاز رسد

مبالغه و اغراق آنست بیت سعدی را که گوید:

چشم تنگ شخص دنیادار را یا قناعت پر کند یا خاك گور

چنین ساخته:

زچشم حرص یقین اینقدر دارم بیدل که خاك گور هم این درد را دوا نشود

(c) ketabton.com: The Digital Library

هجوم جلوهٔ یـار است ذره تـاخر شید　　بحیرتم من بیدل دل از که بـردارم

۵ - تفکرات بیدل:

بیدل شاعرفطرت‌است،اسرار طبیعت راجستجو میکند وفطرت او هما ن آیینهٔ معجز نماییست که وجوب وامکان درآن انعکاس میکند وهر سخنی‌که ازخا مه ا ش میتر اودالهامست. بیدل شاعرآزاداست‌وآزاد فکر میکند بمکتب های فلسفی ومتون استناد نمیکند وخودش بتحقیق میپردازد. گویا فلسفه اش تجربی وانطباعی است اینست که‌بطور ضمنی بغالب افکار وارأتماس میکند ،ازتجربتهاوانطبا عات خو د سخن میگوید،آنچه رامحقق‌میداندا‌ظهارمیدارد ،بشیوهٔ اصالت تحقق وپوزیتویستها افادت مطلب‌میکند.

بیدل‌مانند اهل تحقق پوزیتویستها،(**انسان**) ر ا مرکز تما م فعا لیتها ی طبیعت ومحور فلسفهٔ خود قرارمیدهد ،وازاین نـگاه ازمن‌دیکارت‌فراتر میرود .دکارت (**من**) راستون واستنادگاه استدلال‌ودانش میداند، (**من**) بیدل ستون فقرات دیوان اوست که تمام جهان وعالم را ازآیینهٔ (**من**) نورمیدهد.

وازاستاد سخن وفکرپیروی میکند آنجا که مولوی‌معنوی گفته:

بادہ ازما‌مست‌شدنی مـا ازو　　قـالب ازماهست شدنـی‌ما ازو

بیدل راست :

بیش ازآن‌است درآیینهٔ من‌نور　　که‌بهرذره دوخورشید نما یم نقسیم

«**انسان**» رابیدل عنصر فعال وروح سیال جها ن میشما رد و با صحا ب تحقق نزد یکتر میشو د :

عشق انجمن است درنظر نیست　　رنگ‌است‌وبهارجلوه‌گرنیست

اسرار جها ن هست وگـر نیست　　(**من**) میگویم‌کسی دگـر نیست

این‌طرفه که‌ازخودم خبر نیست

ازین مثال برمی‌آیدکه‌بیدل برای طبیعت وجهان مادی روحی قـایـل است

که آنرا درحرکت می آورد واین روح همان (Ego) درفلسفه های نوغربیست که وی به (من) تعمیر کرده .

هیگل فیلسوف المانی در (روش مناظرت) خود اظهار میدارد که (حقیقت) رانمیتوان بامفهومهای مجرد نشان داد، حالانکه حقیقت یک حادثهٔ متحرك ویك عملیهٔ مناظرت است که نمیتواند مفهومهای مجرد راباتمام معنی نمایندگی کند، چه این مفهومهاتنهایک قسمت موضوع راروشن میدارند بناء حقیقت گاهی این وگاه آنست وبدین معنی یك عالم تغییر، ضدیت، تحول وانقلاب دیده میشود نباتات، انسان بوجود می آیند، نمو میکنند وازبین میروند. همچنین آب، یخ وهوابهمدیگر تبدیل میشوند. جنگلها، زغال سنگ وحیوانات، فوسیل میگردند، ملتها، اقوام، مؤسسات می آیند ومیروند. خلاصه تمام عالم دریك تغییر، دریك انقلاب مادی ومعنوی است. بیدل باآنکه درحدود یکصد سال پیشتر ازهیگل ازدنیا رفته بود این مطالب را درك کرده وبدان تماس نموده است، جهان را متحول میداند و با اصحاب اصالت ماده همنواست :

درعالم انقلاب ز نهار بردل هوس ثبات مگمار
جمعیت وهم مغتنم دار پرواز نماوخوابش انگار

بالین کسی تهی زپر نیست

درینجا بیکی دوفکر بیدل ازنظرفلسفه تماس نمودیم، حالانکه وی صدها وشاید هزران نظرفلسفی دارد. اماباید گفت چون وی ازنظرمسلك شاعراست نه فیلسوف بناءدرفلسفه کدام مکتب خاصی راتعقیب نمیکندوافکارفلسفی اومخلوطی ازنظریات مختلف فلسفی است که درهرمقام آن باآیینهٔ حیرت روبروست ومداح فطرت است :

بیدل ازفطرت ما قصرمعانیست بلند پایه دارد سخن ازکرسی اندیشهٔ ما
ازهیچکس نیم صله اندوزبیش وکم مداح فطرتم نه ظهیرم نه انوری

۶- تأثیر سبك معروف بهندی در ادبیات افغانستان:

واقف قندهاری(لاهوری): واقف از اهل قندهار است سپس در لاهور زندگانی بسر برده به‌لاهوری معروف شده، غزلیاتش ساده و روان است.

«افسانه»

واقف قندهاری «ثم لاهوری»

بهار آمد ز خویش و آشنا بیگانه‌خواهم شد　　که گل بوی تو خواهد داد من دیوانه‌خواهم شد

نخواهم از سرم سودای گیسوی بتان رفتن　　خدا ناخواسته گر چوب گردم شانه‌خواهم شد

شراب صاف گر پیر مغان دارد دریغ از من　　قناعت پیشه‌ام در دی کش میخانه‌خواهم شد

چه مشکلها بخود آسان پسندیدم نمیدانم　　که‌خواهم شد پسند خاطر اویا نخواهم شد

بامیدیکه بوسم نعل یار میگساری را

شوم چون خاك و خاکم گل شود پیمانه‌خواهم شد

زلیخا دید چون در خواب یوسف را نهان میگفت

کزین خوابی که دیدم عاقبت افسانه خواهم شد

نه‌ای دیوانه چون من ای نصیحت گو مگو پندم

گمان داری که‌از پند تو من فرزانه خواهم شد

زیاك لطفیکه فرمودی بخود همسایه‌ام کردی

امیدم هست کز لطف دگر همخانه خواهم شد

کلیم: ابو طالب کلیم همدانی متوفی (۱۰٦۱) ملك الشعرای شاه‌جهان بود. اشعارش در افغانستان و هند مشهور شد. مفردات نغز و پرمعنی سروده است. در ابتکار و مضمون آفرینی ویرا ستوده اند. وی در همدان کاشان و شیراز زندگی کرد و در عهد جهانگیر از راه افغانستان بهند رفت و پس ازیك سلسله زحمات ملك الشعرای شاه‌جهان شد و مدتی هم در کشمیر بسر برده، وی بی اندازه حاضر جواب بدیهت گوی و در قصاید غزلیات و مثنویات ماهر و توانا بود. متانت و شکوه قصیده در یندور تنزل

نمود ، رنگ غزل غالب گردید . اصل کمال وجوهر خاص کلیم نیز در غزل جلوه گر شده که در آن خیال آفرینی نموده .

مدعا مثل وحسن تعلیل بکار برده محاورات روزانه را در شعر استعمال کرده است از مضمون آفرینی وحسن تعلیل اوست :

می نهم درزیر پای فکر کرسی از سپهر تا بکف می آورم یك معنی بر جسته را

یك رهبرم درین شب تاریك برنخورد چون آفتاب دست بدیوار میکشم

مد عا مثل :

جزسو زعشق نیست سراسر بیان ما چون شمع یك سخن گذرد بر زبان ما

مدعی گر طرف مانشود صرفهٔ اوست زشت آن به که بآیینه برابر نشود

مقبول روزگار نگشتیم وایمنیم مارا که برنداشته چون برزمین زند

روشندلان حباب صفت دیده بسته اند روزن چه احتیاج اگر خانه تار نیست

نیروی تخیل :

ماز آغاز وزانجام جهان بیخبریم اول وآخر این کهنه کتاب افتاده است

شکر چشم تو کند محتسب شهر کزو هر کجا میکده ای هست خراب افتاده است

وضع زمانه قابل دیدن دوباره نیست روپس نکرد هر که ازین خاکدان گذشت

در کیش ما تجرد عنقا تمام نیست در فکر نام ماند اگر ازنشان گذشت

زانقلاب سپهر دور وعجب دارم که بیقراری ما را بیك قرار گذاشت

تا شود قبرش زیارتگاه ارباب ریا خویش را زاهد بزیر گنبد دستار کشت

این غزل بدیع نمونهٔ کلام باانسجام وجملات مستحکم اوست که جزیکدو بیت آن بقیه بسیار معروف ودرموارد مختلف بدان استشهاد میشود :

پیری رسید ومستی طبع جوان گذشت ضعف تن از تحمل رطل گران گذشت

وضع زمانه قابل دیدن دوباره نیست روپس نکرد هر که ازاین خاکدان گذشت

ازدستبرد حسن توبر لشکر بهار یك نیزه خون گل زسرار غوان گذشت

(c) ketabton.com: The Digital Library

طبعی بهمرسان که بسازی بعالمی　　یاهمتی که ازسرعالم توان گذشت
در کیش ما تجرد عنقا تمام نیست　　درفکر نام ماند اگراز نشان گذشت
بی دیده راه اگرنتوان رفت پس چرا　　چشم ازجهان چوبستی ازاو میتوان گذشت
بدنامی حیات دورو زی نبودبیش　　آنهم کلیم باتوبگویم چسان گذشت
یکروزصرف بستن دل شد باین وآن　　روزی دگربکندن دل زین وآن گذشت

صائب: محمد علی صائب پس از کلیم ازبزرگان شاعران دور جهانگیروشاه جهان ومخصوصاً جلال الدین اکبر بودوی ازخانوادهٔ محترمی بودونخست در /۱۰۱۰/ هجری درتبریزتولدگشت وبعد دراصفهان تربیت شد. دراوایل جوانی سفرمکه ومدتی در کابل اقامت کردومورد توجه ظفرخان والی کابل که شخص صاحب ذوق ودارای قریحت شاعری بودقرارگرفت ودرمدح اوقصایدی بگفت. چنانچه قصیدهٔ معروفش دروصف کابل وگردیزبمدح وی محصول همین دور است که مطلع آن اینست:

(خوشاعشرت‌سرای کابل ودامان کهسارش　　که‌ناخن بردل گل میزندمژگان هرخارش)

صائب بوسیله ظفر خان بدربار شاه جهان آمد ودررکاب وی مسافرتها کردوباظفرخان کشمیرراسیاحت کرد وبعد بایران رفت وبدربارصفویهامدتی بسر برد وملك الشعراء شد، بالاخره در /۱۰۸۰/ وفات نمود.

صائب غزلیات اکثرشاعران رااستقبال کرده است ودرمقطع مصراعی از آن غزل راتضمین نموده، وی درتمام انواع شعروسخن طبع آزمایی کرده؛ قصاید مثنوی وغزل‌دارد‌مگرغزلیاتش‌ازآندوی‌دیگربرتری‌زیادی‌دارد. طبع وی‌روان بود ومرتجلاً شعرمیگفت روزی این ترکیب راکه معنی نداشت بوی خواندند:

دویدن، رفتن، استادن، نشستن، خفتن ومردن. صائب مصراعی بوی‌افزود:

بقدرهرسکون‌راحت‌بودبنگرتفاوت‌را　　دویدن،رفتن، استادن، نشستن،خفتن‌ومردن

صائب منتخباتی ازاشعارقدیمان ومتأخران درست کردکه استقبال نیکی یافت

چه وی اشعار بلند ونادری راانتخاب کرده بود که عصاره و جوهرد یوان همان شاعربود واین انتخابات وی باشاعری وی برابراست. ازمختصات شعر صائب تمثیل است که آنرا ارتقای مزید بخشیدو برای مضامین اخلاقی خاص کرد. دراشعارش مضامین خیالی وافکار بکر بکثرت موجوداست. فصاحت زبان استحکام جملات وانسجام الفاظ وبکاربردن محاورتهاوبرابرتری بخشیده ازمفردات اوست :

شب که صحبت بحدیث سرزلف تو گذشت هر که برخاست زجاسلسله برپا برخاست
یادگار جگرسوختهٔ مجنون است لاله ای چند که ازدامن صحرا برخاست
گفتگوی کفرودین آخر بکجا میکشد خواب یك خواب است امامختلف تعبیرها
نه شبنم است چمن رابروی آ تشناك عرق زروی تو کرده است گل بدامن پاك
توفکرنامهٔ خود کن که می پرستان را سیاه نامه نخواهدگذاشت گریهٔ تاك
دلم بپاکی دامان غنچه میلرزد که بلبلان همه مستند وباغبان تنهاست
چشم عاشق زتماشای توچون سیرشود هرنگه سلسله جنبان نگاه دگراست
اینقدر کز تودلی چندشودشادبس است زندگانی بمرادهمه کس نتوان کرد
عشق بی پرواچه میداندزیان وسودرا شعله یکسان میشما ردبیدمشك وعودرا
غیرازخداکه هرگزدرفکرآن نبودی هرچیز کزتوگم شدوقت نمازپیداست
کثرت موج ترادرغلط انداخته است ورنه در سیهٔ در یاگهررا زیکیست
دوردستان راباحسان یادکردن همت است ورنه هرنخلی بپای خودثمرمی افگند

ج: ادبیات درعصر درانیها ۱۱۱۹ - ۱۲۵۸ هجری:

۱- ادب پروری هوتکیها وجنبش ملی:

بالاخره هوتکیها درافغانستان بامیرویس برسراقتدارآمدند وبا شهامت تمام قندهاروبرخی حصص راازصفویهااسترداد نموده (۱۱۱۹)باصفهان(پایتخت ایران آنروز) حمله بردند وآنجارااستیلانمودند وشاه عباس باکمال احترام تاج شاهی

(c) ketabton.com: The Digital Library

خودرا بسرشاه‌محمود هوتکی گذاشت، که‌وی‌امپراتورافغان‌وایران‌گشت (۱۱۳۵).
این خانواده علم دوست وادب پرورچه بزبان دری و چه بزبان پښتوتوجه عمیق مبذول داشتند وشهزادگان هوتکی بعلم وادب میپرداختندواهل فضل وشعرنزدشان گرامی بود.

پس‌ازینکه حاجی‌میرویس غاصبان‌راازمملکت‌بیرون راند وحکومت‌افغانستان رابنیادگذاشت، فرصت دست دادکه بفرهنگ وعلوم بپردازند. پس ازوفات میرویس شاه محمود پسرش بسیستان و کرمان‌لشکر کشید وچون در(۱۱۳۵)بتسخیر اصفهان پرداخت. برادرخودشاه حسین‌رادرقندهارپادشاه ساخت وازفراه‌تاغزنه‌را باختیار اوگذاشت وخطبه وسکه بنامش کردند.

شاه حسین پادشاهی فاضل وشعردوست بودکه در(۱۱۱٤) متولد شد ونزد ملا یارمحمد هوتك تحصیل کرد، فقه، تفسیر، منطق وبلاغت آموخت.

صاحب‌گنجینهٔ پنهان یا(پته خزانه) مینویسدکه شاه حسین درارگ قندهارهفتهٔ یکروزدرکتب خانه دربارمیکرد ودرآن مجلس ،عالمان، شاعران وفاضلان جمع میشوندکه‌مؤلف کتاب نیزدرآنجمله میبود وابیات واشعارشانرا بقلم مینوشت. گویدکه کتاب دیوان شاه مرتب شده‌گاهی به پښتوشعرمیگوید ووقتی بپارسی میل میکند شاه حسین درهردوزبان مقتدربود وشعرمیگفت. سپس شعرسروده را باستاد العماء ملایارمحمد قراءت مینمود تاسهووسقم‌آنرا زایل کند ومینویسدکه دراشعار پادشاه سهوکمتر دیده میشد وهمهٔ عالمان ببلاغت وفصاحت آن قایلند و بشنیدن آن مایل شاه حسین کاتبان رابپشاورفرستاد تانقل‌دیوان رحمان‌بابارابیاورند. همچنین به‌محمد هوتك مولف این کتاب بنابرتألیف «خلاصه الطب» درعلم طب صد صلاصله داد.

محمدهوتك‌مینویسد، روزی درقصرپادشاه‌مجلسی‌بودوفاضلان وعالمان‌درآن فراهم آمده بودند، ناگاه خبررسیدکه قاصد آمده است وازجای دورپیغام‌آورده

(c) ketabton.com: The Digital Library

است. ملازعفران بیرون رفت پس ازمدتی بمجلس آمدومژدهٔفتح شال وژوب را داد وبربدآهت شعری درتبرك آن عرض کرد ودرآن شال زعفرانی خواست. پادشاه شال زعفرانی بوی داد ودرمجلس بتمام‌حاضران شالهابخشیدوبانعام‌پاد شاه سربلند شدند. ریدیخان باشاه محمود باصفهان رفت وشرح جنگاوریهای ویرا بچهارهزاربیت نوشت و(محمود نامه) اش گفت. دربرابرهزارطلاصله گرفت. اما آن صله درچند روزصرف یاران کرد.

بیست ودوتن ازشاعران دربارشاه حسین راکه غالباً بهردوزبان دری‌وپښتو شعرمیسرودند، محمد هوتك (بشمول خودش وپدرش) درتذکرهٔ خود باشرح حال ونمونهٔکلام یادکرده است وپنجنفراززمان شاعرآندوررامعرفی میدارد که مشهورترین آنهازینب دخترمیرویس خواهرشاه محمود وشاه حسین است، که بافضل وکمال بوده بزبان دری وپښتوشعرمیسرود. مرتبه ایکه درمرگ شاه محمود برادرش سروده خیلی پرسوزاست.

امادولت‌هوتکی‌باعمرکم وگرفتاریهای‌زیاد، فرصت‌بیشتروزمینهٔمساعدی برای ارتقای‌علم وادب‌درکشورنیافت‌وشاهان سدوزایی نیزبیشتربه‌مجادلات‌علیه انگلیسها درهندوتوطئهٔ هایشان‌درداخل‌وخانه‌جنگیهامصروف‌شدندوازتوجه‌شان‌بفرهنگ وهنر کاست، امابا‌آنهم برخی ازین‌شاهان خوداهل‌ذوق وادب‌بودند.

۲ـ پادشاهان شاعر: احمد شاه، تیمورشاه، شاه شجاع:

اعلیحضرت احمدشاه‌درانی مؤسس‌سلاله سدوزایی افغانستان‌است. وی‌یکی‌از سپهسالاران نادرافشار بود که‌پس ازقتل نادردر قندهار بسلطنت رسید. باوجود گرفتاریهای‌حربی، تنظیم‌کشوروحمله‌های متعددواشتغالات‌سیاسی‌پادشاه‌علمدوست وعادل‌بود. وی‌دارای یك‌دیوان بزبان‌دری ویك‌دیوان بزبان‌پشتوبود. ازوست:

مابصلحیم و فلك‌درپی‌جنگ‌است‌اینجا دل‌ازین‌حادثه‌بسیاربتنگ‌است‌اینجا
ما تباهی زدگانیم درین بحر فنا تختهٔ‌کشتی‌ما پشت‌نهنگ‌است‌اینجا

(c) ketabton.com: The Digital Library

ای وای بر امیری کز داد رفته باشد　　مظلوم از در او نا شاد رفته باشد

اعلیحضرت تیمورشاه پسرش که پایتخت را از قندهار بکابل نقل داد وبه‌ادب ودانش میپرداخت، دیوانی ازومانده‌است که اخیراً نسخه‌ای‌ازآن بقلم غلام محمد کابلی ازطرف صدراعظم دکن بدست آمد ودارای ۲۱۹ غزل و پانزده رباعی ویکتعداد ابیات‌است. یك‌نسخهٔ‌دیگرآن‌در کابل‌دیده‌شده،نسخهٔ سوم در کتابخانهٔ عبدالمحمد مدیر چهره‌نمای قاهره‌میباشد. اینك‌نمونه‌های‌ازوی‌را اینجادرج‌میکنیم :

شکوه‌از کوکب اقبال ندارم تیمور　　تخت‌شاهی‌بوداز طالع فیروزمرا
میکنم تیموردایم شکر احسان خدا　　داده تخت‌سلطنت آن‌ذات بیهمتامرا
چون از کمین سرما ترکان گشادند　　بر کوهسار کابل‌خفتان‌ز نقره دادند
سلطان‌دی‌چوبگذشت برتخت‌عاج‌فوجش　　دست‌ادب بسینه در پیش استادند
فرمود تا نمایند تاراج گلستان را　　دست تطاول آنها بر گلستان گشادند
اشجار باغ یکسر بی برگ و بار گشتند　　داد برهنگی را اطفال شاخ‌دادند
چون فوج دی درآمد در باغ بهر یغما　　شمشاد عرعرو سروارزیده استادند
گلشن کشیده بر سر از برف چادر آنجا　　ریحان‌و سنبل‌و گل برمرگ‌دل‌نهادند
شد موسم زمستان مستان‌به بزم شادند　　درهای‌عیش‌وبررخ‌ازهرطرف‌گشادند
مطرب بده بشارت «پیران پارسا را»　　شکرانه گو حریفان‌در پای‌خم‌فتادند
گلبن شگوفه دارد از برگ در گلستان　　جمعی برآن تماشا روسوی‌باغ‌دارند

اعلیحضرت شاه‌شجاع پسرتیمورشاه نیز به‌ادب وشعر پرداخته. دیوانی بزبان دری‌دارد که‌غالب‌اشعارش‌را درزندان‌لودیانه‌هندسروده. این کتاب‌درهند بمراتب چاپ‌شده‌ونسخه‌های مغلوط آن بدست‌است. شاه‌شجاع‌نثرنویس‌نیز بوده‌است‌ودر کتابی که بواقعات شاه‌شجاع‌موسوم‌است وازطرف منشی‌اش نگاشته شده‌است، قسمتی‌را خودش‌بحیث‌خاطرات نگ شته‌است.

-شهزاده نادرپسر دیگرتیمورشاه نیز شعرمیگفته‌است: که‌درزمان سلطنت‌زمان‌شاه

(c) ketabton.com: The Digital Library

بعمر ۲۱ سالگی درسال (۱۲۳۰) فوت کرده ودرچهارباغ عمومی کابل دفن است .

هرچند بشاهـزادگی مشهورم نبو د سرو برگ سلطنت منظورم
از سلسله نا در و تیمو رم لیـك نادر بگـدایـی د رش مسرورم
نادر چه شد از صلب شهٔتیمورم از دودهٔ نادر بـجهان مشهورم
گردوست گدای درخویشم خواند عا رست ز ملك قیصرو فغفور م

از شهزاده نادرپسر شاه شجاع متخلص به «دری» که شعر میسروده:

بتی دارم بر و چون مه ولـی چشمان مستستش دو افعی حلقه ها بر بسته و بـر گل نشستستش
کمان ابروی پیوسته کشیده گوش تا گوشش مژه خنجر بدستستش نگه ناوك شکستستش
برخ زلف سمن فرساز فرط جوش استغنا چون زلف گل فگندستش جوسنبل بر شکستستش
طمع زان ترك تاتاری مدارید ازوفا داری که هر عهدیکه هستستش بیك نا گه شکستستش

۳- سبك بیدل وافغانستان :

حضرت میرزا عبدالقادر بیدل طوریکه دیدیم ازبزرگان شا عران سبك معروف بهندی وبزرگترین عارف ایندورست، که یکی ازپدران وی ازبدخشان بکابل آمده بعد بهندرفته اند وبنابر مطالعات اخیر بیدل را پس ازوفات ودفن در دهلی پسانها بکابل نقل داده، در حوالی خواجه رواش کابل بخاك سپرده اند . بیدل یگانه شاعر بزرگ ودارای مکتب مستقلی است درین عصر که ازحیث عرفان وتصوف درحلقه های ذوق وحال افغانستان مقام ومنزلت بلندی را کسب کردوپس از مولیناجلال الدین بلخی بزرگترین شاعر عارف پنداشته شده، مورد احترام واراد تمندی قراردارد.

کلیات وی اعم ازدیوان غزلیات ونثروی مخصوصاً چهارعنصردرمجالس ادبی خوانده می شدو بنابر رشتهٔ وطنداری باعلاقه وحرارت تام اشعارش نقل قول واستشهاد میشد. دربدخشان ومزار شریف مخصوصاً به بیدل وکلیات اوارادت خاصی ورزیده میشود که حتی درهرخانه پس ازقرآن کریم یك جلد کـلیات بیدل موجوداست. در پنجشیر نیز بیدل خوانده میشد. همچنین درکابل وسایر نقاط افغانستا ن بحدی به آثار

(c) ketabton.com: The Digital Library

بیدل پرداخته شده که معیار ذوق و شعر شناسی گشته‌است. بنابر این سبك بیدل در افغانستان بیگانه‌نبوده همه کس حتی بیسوادان در طول حیات خویش لااقل چندغزل او راشنیده‌ویاچند بیتی از اوبیاد دارند.

چون نظم ونثر بیدل معیار شعرشناسی وسخن سنجی گشته، شاعران واهل حال کلیات ویرابحیث منبع ومنشاء الهام دانسته بدان مشغول شده‌اند، ازوی پیروی واقتفاء کرده اند، غزلهای ویرامخمس کرده‌اند؛ شعر ونثروحتی تصوف وعرفان ویراسر مشق و نمونه‌قرار داده‌اند. درآثاربیدل آنچه بیشترذوق وقریحت مردم را برانگیخته بعلاوهٔ سخن گرم وآتشین، روح رادمردی، راستی ویك‌دنده‌بودن، همت عالی، طبع بلنداوکه باروحیهٔ سلحشورانه ویك‌دندمردم کهسارافغانستان ساز گار است وبدان علاقمندند، استعمال لغات وکلمات دری مروج‌در افغانستان است که آثار خودرا بزبان افغانستان نگاشته ازین است که این شاعر بزرگ‌وملی افغانستان همواره پیر شاعران‌ما بعدموثربوده،سبك‌وشیوهٔ وی‌راپیروی کرده‌اند وتاهنوزشاعران بزرگی پیروی واقتفاء میکنند.

۴- شاعران برجستهٔ دورسدوزاییها: احمد انصاری، عاجزوعایشهٔ درانی:

ازمعروفترین شاعران متصوف ایندورکه درحلقه حال وذوق شهرت وتأثیر بسزادارد، سعدالدین احمدانصاری مشهوربحاجی صاحب‌پایمنار صوفی باذوق است که کتاب«شورعشق» ویراصوفیان بذوق میخوانند.

مولد وموطنش ده یحیی ازحوزه کابل است، مولفات وی آنچه مشهوراست «شورعشق»، «شورش‌عشق»، «جوش عشق»، «رموزعشق»، «سازعشق»، «نیرنگ عشق»، «فرهنگ عشق»، «آهنگ‌عشق»، «یمین‌الایمان»، «کشف المحققین»... اندکه بیشترتصوفی‌وعرفانی است. احمد انصاری بسفرحج نیزرفته در سال ۱۱۷۱ بوطن مراجعت کرد وبارشاددرطریقهٔ غوثیه میپرداخت. ازوست:

(c) ketabton.com: The Digital Library

ففروا الی الله

زهرخیال که‌داری بخـویشتن بگـریز بگفتمت کـه‌زا طـوا رجان وتن بگریز
نگویمت که برون شوزمالك چهار ارکان سفرزهستی‌خودکن ازین وطن بگـریز
به‌پنج حس مکن اوقات‌خویش‌را ضایع درون خلـوت دل شوزانجمن بگـریز
جمال‌بهرهٔ کون‌ومکان‌حجاب دل‌است نظر بهو کن و لب بند درکفن بگـریز
اگربعصمت ارواح پرده می پـوشی چو یوسف ازدرتن چاك پیرهن بگـریز
نشین غریق تصورچوصورت دیوار زخوردوخواب‌وزکردارمردوزن‌بگریز
بخاکروبی درگاه اهل دل میکوش بدستگیری یزدان زاهـرمن بگـریز
زشورعشق‌نکردی بگوش‌دل چیزی بیك نگاه بهستی ذوالمنـن بگـریـز

میرزالعل‌محمد عاجزپسرملاپیرمحمدطبیب، ازطبیبان‌دربارتیمورشاه سدوزایی بودکه درسیاه سنگ‌کابل دفن شده ودیوان شعردارددودرشعرخود ازبیدل پیروی نموده است. وی‌دواثرنثرهم‌دارد. شاعرخوب‌وباذوق‌بود، دیوان اومتضمن‌قصاید، غزلیات، قطعات، رباعیات ومعما میباشد.

تازه روباشدجنون‌ازداغ‌سودای دلم خال‌روی‌این‌عروس‌است‌ازسویدای‌دلم
میکند هرشب مشام‌آسمان‌راعطربیز آه یعنی عنبر سرجـوش سودای دلـم
تاتـوساغرمیکشی بامدعی درانجمن ازمی حسرت شـود لبـریزمینـای دلم
تاخیال چشم‌مستت را تصور کرده‌ام موج خیزگردوحشتهاست سودای دلـم
دررهٔ خوبان‌درستی‌ازمن‌بیدل‌مخواه صدشکن دارد زززلف اوسرا پای دلـم
جامهٔ‌دیوانگی رادرازل‌ازروی‌صنع دوخت خیـاط ازل برقـد وبالای دلـم
هرطرف‌ازداغ‌گلها کرده‌چندین‌لاله‌زار میتـوان ماندگهی بهـرتمـاشای دلـم
«عاجزم»درانتظاریك‌تماشاعمرهااست چشم شوخت بـرنمی آرد تمنـای دلـم

ازنثر مصنوع اوست که بنظم هم خوانده میشود :

ذات والاصفات وحان زمان ـ منبع جود ولطف‌بی‌پایان‌باد+ عین ملجای‌عاجز

(c) ketabton.com: The Digital Library

افغان- وقوی سازبیچارگان وهرافغان - سلمه الله دایماً دایم سایهٔ پررافت یزدان باد + عرض اینکه - یوم + که من زاروعاجزوحیران را- بهمراه خود از الطاف جانب باغ خود دررکاب کشان + برده بودند ازبرعطیه جاوید فخرم باوج کاه کشان سررسانیده بود چاشت بباغ + میوه اقسام بود - لیک ازآن ...

. . .

اززنان شاعراین دور که درعصرتیمور شاه میزیسته عایشه درانی دختر یعقوبعلی خان توپچی باشی قوم اچکزی ساکن اونچی باغبانان کابل است. دیوانش درسال ۱۲۳۲ تمام شده، این بیت بدیع را بربداهت دروصف غروب گفته:

شفق رالاله گون دیدم نماز شام درگردون　　مگرخورشیدرا کشته که دارد دامن پرخون

پسرش فیض طلب درجنگ کشمیر درسال ۱۲۲۷ کشته شد ازمرثیه ایکه گفته اینست:

رنجها بسیار بردم ای ضیأ چشم من　　صفدرمیدان شدی هم شاعرشیرین سخن
عاقبت ازگردش افلاك وبخت واژگون　　خورده ای توتیشه رابرفرق خودچون کوهکن

مرحوم م. ح ژوبل

(c) ketabton.com: The Digital Library

ادبیات عامیانهٔ دری

نگارنده : عبدالقیوم قویم

سرود :

کلمهٔ سرود درلغت معنای سخن، تفن ، خوانندگی ،سماع، رقص وآواز (۱) را می‌رساند . امادراصطلاح عبارت ازشعری است که سرایندگان آنرا توأم با آهنگ موسیقی و یا تنها با آوازنمی سرایند . سرود ها نشانهٔ ذوق و علاقهٔ مردم ودرحقیقت منعکس کنندهٔ عواطف واحساسات آنها درموارد گوناگون به انواع مختلف است. سرودها ازضروریات اساسی زندگی انسانی نشأت کرده بدان سبب لازم است دربارهٔ آنها عمیقاً مطالعه وتحقیق بعمل آید . سرودها ازقدیمترین روزگاران به اینطرف تخم انکشاف هنرگویندگی بوده است، انسانهای بدوی که پای‌کوبان ودست افشان بصورت دسته جمعی ،لحظات متوالی را درسردادن آواز های سرورانگیز وهیجان‌آور توأم با بلند کردن صداهای شبیه به دهل یا کدام آلهٔ دیگر، مثلاً شاخهای سوراخ شدهٔ حیوانات وحشی که تولید صدامی نموده، صرف می‌کرده اند؛ یا انسانهای کنونی که سرودهای نغز وفرح بخش می‌کنند وآنهاراتوأم با آلات موسیقی ویابصورت جداگانه می سرایند . گویا احساسات وعواطف خویشتن را بروزمیداده اند. آنها درحقیقت هردو گروه انسانی(بدوی ومتمدن) هنرگویندگی وخوانندگی را ابراز داشته اند. منتهاگروهی بشکل ابتدایی وگروه دیگربه قسم منکشف ،عملی‌را دریك ساحهٔ معین انجام داده است . لیکن با غور

---

(۱) فرهنگ نفیسی ج سوم ص ۱۸۹۰ . فرهنگ اللدراج ج سوم ص ۲٤۲ .

وتعمق میتوان پایه ومایهٔ این هنرمنکشف را درآن هنرابتدایی جستجو کرد.

دراینجا یك نکته را باید خاطرنشان ساخت ، وآن اینست که کلمهٔ سرود باید به معنی وسیع آن استعمال شود تا صرف پای جنبهٔ موسیقایی آن درمیان نیاید . دراینصورت مقصد ازسرود همان اشعاری است که مردمان گوشه های مختلف کشور، درمواقع خاص بوسایل گوناگون آنرا می خوانند .

گویندگان بسیاری ازسرودها ،مانندگویندگان بسیاری از دوبیتی ها معلوم نیستند. بنابران سرودمال مشترك افرادیك جامعه است؛ این بخشی ازادبیات عامیانه مانند سایربخشهای آن محصول انعکاس زندگی معین اجتماعی است ودرحقیقت زندگی اجتماعی انسانها یگانه سرچشمهٔ همهٔ بخشهای ادبیات است . بدین ملحوظ تحقیق دراین موضوع ازضروریات است . تحقیق دراین ساحه ممکن است از نگاههای گوناگون صورت بگیرد. مثلاً ازنگاه شکل وازنظرمحتوی. مگربدبختانه تاکنون دراین موارد یاهیچ تحقیق صورت نگرفته ویا اگر صورت گرفته باشد ، نمیتوان انگشت تأیید برآن گذاشت . درمورد شکل اول که وزن سرود ودیگر اشعار عامیانه را دربرمی گیرد، نخستین بار کسیکه متوجه شده ، پروفیسور « مار» زبانشناس ومستشرق شوروی است . او وقتیکه دربارهٔ یافتن وزن اشعارپهلوی سخن می راند ، توجه متتبعین را درخصوص تحقیق اوزان اشعار محلی و عامیانه معطوف می سازد(۱) . اشعار عامیانه را طوریکه بعضی ها کرده اند - نباید یکسر به محك اوزان عروض بیازماییم ؛ بلکه باید دقت نماییم که وزن هجایی بهترین قالبی است که اشعارمحلی وعامیانه درآن ریخته شده است . این حقیقت در سرودهای قدیم دری که فعلاً درتاریخ ادبی ماموجود است نیزصادق میباشد .

تحقیق دربارهٔ محتوی سرود وسایر اشعار عامیانهٔ دری نسبت به وزن وشکل

---

(۱) تحقیق انتقادی درعروض فارسی تألیف پرویز ناتل خانلری ص ۲۹

آن بیشتر حایز اهمیت است. زیرا اینگونه اشعار در هرشکل و وزنیکه باشند، منظور اساسی از آنها معنی ومفهومی است که در آنها پرورده شده است . این معنی ومفهوم انعکاس ازعواطف واحساسات مردم است . عواطفیکه ازخوشی وغم ، لذت و رنج ،آرامی وناآرامی ، کامیابی وناکامی ، جوری وناجوری ومسائل گوناگون دیگر نشأت کرده است .

اینك پاره‌یی ازسرودهای ولایات تخاروبدخشان را برمی گزینیم وتا جاییکه لازم افتد درمورد هریکی از آنها بحث می‌نماییم . مایقین داریم ارزیابی ومطالعهٔ این میراث ادبی برای محققان تاریخ ادبی کشورما که می‌خواهنددرفراهم آوردن یك تاریخ ادبی با ارزش گامهای متین وهمه جانبه بردارند خالی ازفایده نخواهد بود .

الغانه جان

الغانه جان نام سرودی است که دراثنای یك نوع بازی که تقریباً شبیه به اتن ملی پښتونهاست ،خوانده میشود . دختران خردسال وبعضاً پسران خرد سال‌بالای بامها ودرمیدانهای هموار ، دست بدست یکدیگر میدهند وگردیك دایره ، رقص کنان این سرودرا باآواز بلند وباترتیب مخصوص می خوانند :

الغانه جان الغانه
تهٔ توت بیدانه
صندوق سرخ یکدانه
تکیه نکن میشکنه
ای(۱)جمال(۲) بافتم
او جمالِ بافتم
پس‌پشت پر تافتم

---

(۱) بکسر الف مخفف این . (۲) جمال: اینجا موی‌سر(گیسو).

میرماه بوده گندکرد
صد طـلاق زن کـرد
«عبدالله‌جان» در کتل
اسپش «گل کبوتر»
نیزه زده در جـگـر
کوخور(۱)خون‌جگر
قـو قـوی «اوسی»
قـو قو بـرگ چنـار

ای‌جمـال کیستک
این‌جمال او سی
اوسی کار دکشید
میرما بار کرد
سوی «قالمنزار» کرد
قالمنزار ره‌لاله گرفت
خون گوساله گرفت
کوچک کوچک دنبا له
ماره کجامیبره
خانهٔ «محمدولی»
محمدولی کشته شد
کشته و درمانده شد
غژغژك (۲) بخت‌تو

---

(۱) خور: خواهر.(۲) در این سرود بعضی ازکلمه های‌لهجه‌های‌پا میری‌دیده‌میشود.

در کوچیکا تخت تو
آوی چلم موی تو (۱)
کلچهٔ فتیر (۲) روی تو
«میرزامالك» شوی تو
الغانه جان الغانه
الغانه جان الغانه
تهٔ توت بیدا نه
دختر کامی خانه

در این سرود طوریکه ملاحظه میشود ، نام بعضی اشخاص آمده است . چنین می نماید که اینها اسامی قهرمانان محلی بوده است . گویا ایشان از طرف امیری بجنگ فرستاده شده اند ، مگر قوای متخاصم آنهارا نابود ساخته است . نام این اشخاص ظاهراً «عبدالله جان» و «محمدولی» است . گر چه اینها کشته شد ند ، اما خواهری نداشتند که سوگواری کند و بر مزار آنها اشك بریزد ، «میر» برای گرفتن انتقام صدسوگند می خورد ، لیکن معلوم نیست که بکام خویش می رسد یانه در این سرود بیك نام دیگر (اوسی) (۳) برمی خوریم . این شخص ظاهراً نبرده وجنگ آور می نماید ، اما آشکار نیست که وی از طرفداران محمدولی و عبدالله است یا از مخاصمان ایشان . «میرزامالك» نیز یك نام دیگر است ولی جز اشاره یی از پیوند وی با زنی دیگر کدام مطلبی در بارهٔ ، وی ارائه نه شده است .

---

(۱) در نزد عوام عقیده است که آب چلم وی سررا سیاه و دراز می کند

(۲) کلچه فتیر: اینجا به معنی گرده است در اصل فیتر یك قسم نان ضخیم گرد میباشد و در اینجا روی به فیتر تشبیه شده و وجه شبه گرد بودن است .

(۳) این نام مشابه است به نام «اوسی خان» یکی از قهرمان قصهٔ «گورآغلی» (در گورزاده شده) جائیکن هیچ دلیل وجود ندارد که این «اوسی» همان «اوس خان» فرزند گورآغلی سلطان باشد که در باره وی تقریباً بیش از پنجاه قصهٔ هیجان انگیز عشقی در حافظهٔ بعضی از دریگویان و لایات شمالی و شمال شرقی کشور است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

قاقا

قاما ای قاقا

تهٔ توت خا نقا

خانقا بازار رفت

باگریه وزار رفت

کیلینچه(۱) خمیر کرد

باوام به‌ایزم (۲) رفت

داس وبندش گر م شد

داس و بندش باغ ما

سیب سرخ و نار ما

مهمان نو

ای (۳) بالا او میایه

بوی پلاو میا یه

خانه ره جا ر و کنین

مهمان نو میایه

یا رك جا ن

یارك جان بیـا بکابل رو یم

گا به‌کابل گاه به‌سیل گل رویم

قمری شوم دم (٤) لوی (۵) دالانت ا ی

یله کنم قنف گریبانت ای

خاك شوم دم صف مژ گا نت ای

---

(۱) کیلین : سنو　(۲) – ایزم: هیزم – مفتح ا لف مخفف از (٤)　دم : دره لو: لب

دگانه (۱)

دگانه‌جان دگانه

بیریم تهٔ دولا نه(۲)

جرینگس (۳)دستوانه

دری(٤) سال وزمانه

غنیمتیم دگانه

بخوان بیتی دوستا نه

سرودفوق‌را دختران وزنان دراوقاتیکه به سیل وتفریح میروند ، می‌خوا نند

کرتهٔ مخ ـل

در کپه‌روفتگی

گل‌بادام ریختگی

درتنهٔ جوره(٥) جان

کرتهٔ بخمل دوختگی

این‌سرود نمودار احساس‌مردیست که ر فیقش ر ا در لبا س مخمل می بیند، درحالیکه‌او درداخل کپه‌و(خر گاهیکه ازبوریا ساخته‌شود) خو دکه پیش روی آن پرازگل بادام‌است،نشسته‌است .

دختر چادرنشین

دخترم سر پشنه

چادر زده وششته

---

(۱) دگانه(دوگانه): یار ،رفیق، خو اهرخوا نده.

(۲)دو لانه: نام میوه یی ا ست‌بشکل‌لوکات

(۳)جرینگس: صدا،آو از

(٤) دری: دراین(٥)جور ه: یار ، رفیق

سفید ماله می‌جوشد (۱)
قروت کده می فرو شه
شال چیت کده می‌پوشه

دراین سرود ظاهراً احساس مادری نموداراست که دربارهٔ دختر چادر نشین خویش می‌سراید، دختران وزنان چادرنشین ومال دار درکوه های سرسبز چادر می‌زنند وتا موقع رسیدن سرما ازپول شیروقروت ضروریات زندگی خودرا تهیه می کنند ،طوریکه درسرود بالا می‌بینیم ،از پول قروت دختری برای خودش «شال چیت »می خرد وآنرامی‌پوشد .

این بود چند سرود گزیده ازادبیات عامیانه‌مردم بدخشان وتخار. همانطوریکه مانتوانستیم به‌سبب اطالهٔ کلام تمام دوبیتی‌ها راجع وبه‌خواننده ارجمند تقدیم کنیم ،همینگونه نیزنمی‌توانیم همهٔ سرودها راجع‌آوری نموده‌برای مطالعهٔ علاقه مندان تقدیم داریم، امیدواریم این‌مختصر بتواند نمونه‌یی ازاحساسات وعواطف یک تودهٔ عظیم باشد وماتوانسته باشیم دریچه‌یی‌را برروی خوانندگان باز کنیم تاازآن دنیای بزرگ ادبیات مردم‌را ببیند ودرزیبایی‌های آن محظوظ شوند .

باقیدارد

۱-می دوشد.

منظومهٔ هشت بهشت امیرخسرو دهلوی

شمهٔ از تاریخچه آموزش آن

آقای جعفر افتخاری استاد پوهنتون تاشکند ، مضمونی دربارهٔ «هشت بهشت» امیرخسرو بلخی جهت نشر به مجله ادب فرستادند. مدیریت مجله ادب بمنظور اینکه خوانندگان عزیز این مجله از روش تحقیقات دانشمندان همسایهٔ ما شوروی درزبان و ادب دری آشنایی حاصل کنند . این مضمون را به چاپ میرساند . البته هرگونه تحقیق درپدیده های علوم اجتماعی نمیتواند از جهانبینی های فلسفی جدا باشد . نویسندهٔ محترم نیز با اتکاء باین اصل تحقیق مفیدی دربارهٔ «هشت بهشت» شاعر بلند پایه زبان دری بعمل آورده اند .

«ادب»

شاعر شهیر وادیب برجستهٔ قرن چهاردهم شرق ، امیرخسرو دهلوی از جملهٔ سخنوران پرکار و پرمحصول است که آثار گرانقدری اعم از منظوم ومنثور از خود به میراث گذاشته است . مآخذ و برپایهٔ آنها برخی از دانشمندان ومحققان علوم زبان وادبیات وتاریخ ادبیات مجموع آثار این شاعر بزرگوار را درحدود ۱۰۰ کتاب قید کرده ونامهای بسیاری از کتب وداستانهای مذکور را ذکر کرده اند اطلاعات

(c) ketabton.com: The Digital Library

آقای محمد ابراهیم خلیل ، دانشمنـد افغان دراین زمینه جا لب است (ر جـوع شود به کتاب شرح مختصر احوال و آثار امیر خسرو (ص ۷۹ـ۸٦ چاپ کابل) درمیان بیست وپنج اثرشاعر که ازدستبرد حوادث زمان مصؤن مانده و تادوران مارسیده‌اند . منظومه (هشت بهشت) دارای امتیازخاصی بـوده و مقام مخصوصی را احـراز مینماید . بعضی ازتذکره نویسان ونقادان همچنین خودشاعر به این امتیاز اشاره کرده است .

درفصل سبب نظم کتاب ، همین منظومه باچنین ابیاتی روبرومیشویم :

... کاولین نکته‌گرچه چست بود — آخرین بهتر از نخست بود
مردهرپیشه راکـه پیش کـند — آن نـکوتر بود که بیش کند
کر سعی کش درود گرسازد — هرچه پس تر لطیف تـرسازد
این ورق راچنان کنم تحریر — که نیابیش در زمـانه نظیر
حقه بگشادم و شکر چیـدم — چاشنی را نمونه بـرچیدم
جزعه ایراکه عقل چید ازوی — همه‌ریزم در این قرابهٔ مـن
هریکی را بهشت نـام کـنم — حورو کوثرد روتمام کـنم
هفت باشد بهشت و کوثرهفت — هشتم آن کاندرو بود هرهفت
پس نویسم بکلک مشك‌سرشت — نام‌این هشت‌خانه (هشت بهشت)
تا کسی کاندرو گذر یابد — بی قیامت بهشت دریابد
خود بر آن‌دل که‌حازن‌هنراست — هر بهشتی قیامتی دگر است
گر بود فاقد خزانـهٔ راز — دااندیشهٔ مـرا پرواز
ورزدانش نباشدش پیوند — هم بافسانهٔ شود خـرسنـد
چون من ازخاطر سخن پرداز — کردم آغاز این صحیفهٔ راز
زیورش کزمن آید آن‌پرداخت — سازمش آنچنانکه بایدساخت

وان دگر زیوری که نتوان داد آن خدایی بود خدای دهاد

چنانکه در ابیات فوق دیده میشود امیرخسرو (دهلوی به ماهیت ممتاز آخرین منظومهٔ خمسه‌خویش (هشت بهشت) بکرات اشاره کرده است .

میتوان گفت که تقریباً همه محققان و نقادان معروف و تذکره نویسان مشهور شش قرن اخیر ضمن شرح ویااظهار نظردر بارهٔ احوال و آثارشاعر به‌منظومه مزبور نیزاشاره نموده ونمونه هایی ازآن ضبط کرده اند که ضیاالدین برنی ، دولتشاه سمرقندی ، رضاقلی خان هدایت ، عبدالرحمن جامی، شبلی نعمانی، وغیره از آن جمله اند . ازمحققان معاصر ا.ا. یمونف . برتلس . ا.ا. ستاریکوف،یان رپیکا، سعید نفیسی،محمد معین ، ابراهیم خلیل، واحد میرزا، عبدالغنی میرزا ایف غضنفرعلی یف،طاهرمحرم اوف ، محمد وفا ، سلیمان اشرف،حسین فرید ، منشی فاضل ، ودیگران در کشورهای مختلف جهان ضمن تحقیق درمیراث ادبی شاعر وروشن ساختن فعالیت هنری و ادبی اوبهٔ نحوی ازانحاء پیرامون منظومه (هشت بهشت) نیز کم و بیش سخن گفته اند .

ازدوران زندگی شاعرتازمان مااستنساخ آثاراوازجملهٔ (هشت بهشت) مانند یکی ازعنعنه های ملی پیگرانه وبطورمنظم دوام داشته است . این تداوم وکثرت استنساخ ازطرفی به‌گسترش ورواج اسلوب شعری وروش ادبی‌وفنی شاعر در مشرق زمین‌یاری‌نموده وازطرف دیگریکی ازسبب های ایجادتحریفات وتناقضات درترکیب متون منظومه های اوگشته است .

اتحادشوروی یگانه کشوریست که بهترین و کاملترین نسخ میراث ادبی امیرخسرودهلوی درگنجینه های آثارخطی کتابخانه های آن موجود میباشند . قدیمی ترین نسخه خطی منظومه مزبور بادوداستان دیگر ازخمسهٔ امیرخسرو که درسال ۱۳۳۵ میلادی توسط شاعرشیرین‌سخن وغزلسرای‌مشهورزبان دری خواجه حافظ شیرازی‌استنساخ شده‌است تحت‌شماره ۲۱۷۹ ومعاصرترین نسخهٔ‌خطی‌منظومهٔ

(هشت بهشت) که توسط محمد یعقوب کاتب در سال ۱۹۱۰ میلادی بسفارش سید محمد رحیم خان درشهرخیوه استنساخ شده است تحت شماره ۱۰٦۸ازجملهٔ نسخ خطی بسیاری میباشند که درشعبهٔ آثارخطی کتابخانهٔ انستیتوی خاورشناسی اکادمی علوم جمهوری شوروی ازبکستان بنام ابوریحان بیرونی حفظ میگردند.

درفاصله بین این دوتاریخ یعنی ازسال ۱۳۳۵تاسال ۱۹۱۰تعداد بیشماری‌از منظومهٔ (هشت بهشت) شاعرخواه درجزء خمسه وکلیات امیرخسرووخواه بطور جداگانه ومستقل درمناطق مختلف ودورانهای مختلف استنساخ گشته اند. که مشخصات دقیق بالغ بر۳۸٤ نسخه ازآنهابرای مامعلوم است وفهرستی از آنها تنظیم نموده ایم.

بنا باطلاع خانبا با مشار (رجوع شود به کتاب مؤلفین کتب چاپی «عربی وفارسی» جلد اول، الف،سال ۱۳٤۰شمسی، ص ٦۷۳)منظومهٔ (هشت بهشت) امیرخسرودهلوی بارهاچاپ ومنتشرشده که چاپ‌سنگی تهران درسال۱۲۸۹قمری، چاپ سنگی بمبئی درسال ۱۳۳۷قمری. چاپ لکنهودرسال ۱۲۹۰قمری. چاپ هند (بی تاریخ) ازآن جمله میباشند. ضمناً باید گفته شود که درسال ۱۹۱۸ میلادی نیزمنظومهٔمزبور بامقدمهٔ مفصلی بزبان اردووبابرخی تحاشی ازطرف سلیمان اشرف درشهرعلی گره بچاپ سنگی رسیده‌است.

لازم به‌تذکراست که‌نسخ مزبورخالی ازلغزش‌ها وتحریفات‌عمدی وغیرعمدی نمی باشند.

ازدانشمندان‌شوروی مرحوم۱۰۱استاریکوف نخستین محققی‌است که‌در آثار امیر خسرودهلوی‌مطالعهٔ دامنه‌داری آغاز کردودایر به‌منظومهٔ (هشت بهشت)رسالهٔ‌علمی نوشت که ضمن آن به‌تحلیل ادبی یکی‌ازفصول آن‌اقدام ورزید.

عدهٔ زیادی ازشعرای شرق که دردورانهای بعدازوفات امیرخسرودهلوی‌عنعنهٔ خمسه سرایی را ادامه داده اند، طبق اظهارات خودشان و بشهادت نتیجه گیری

هاییکه درجریان مطالعات علمی ومقایسات دقیق بدست آمده است ، از خمسهٔ امیرخسرودهلوی مایه والهام گرفته وبه اوتقلید نموده وطرز بیان ، کمپوزیسیون وخصوصیات قهرمانان اوراسرمشق اساسی قرارداده اند . چنانکه یکی از خمسه سرایان ـ عبدی بیك شیرازی (۱۵۸۰ـ۱۵۱۵) ازجمله درپایان (هفت اختر) خود میگوید :

این بنا کامده عبیرسرشت نیست کم از بنای (هشت بهشت)

امیرعلی شیرنوایی نیزدرعین حال که نبوغ واستعدادهنری نظامی گنجوی ارزش بیکران قائل است ونسبت به اوهمچون ـ قافله سالارخمسه سرایان احترام میکند . درسرودن خمسهٔ خویش بامهارت زاید الوصفی دربسیاری از موارد پیرو امیرخسرودهلویست .

شاعرقرن نوزدهم ازبك (محمد رضاآگهی) چنانکه در مقدمهٔ یکی از دیوان های خود میگوید منظومهٔ (هشت بهشت) امیر خسرو را بازبکی ترجمه کرده است (رجوع شود به کتاب دانشمندشوروی قوام‌الدین منیراوف « آثارتاریخی مونس ، اگهی وبیانی » چاپ تاشکند. سال ۱۹۶۰ص۳۳ بزبان ازبکی)

میراث ادبی امیرخسرودهلوی ازجملهٔ «هشت بهشت» او نه‌تنها درسرتاسرشرق گسترش یافت وتأثیرعمیق خود را درادبیات ملل مختلف آن باقی گذاشت . بلکه دامنهٔ وسیعتری پیداکرد . در این زمینه دانشمندمستشرق‌شوروی مرحوم ی . ا . برتلس ضمن مقالهٔ تحت عنوان « قدیمی ترین ترجمه های آثارنوایی به زبان های اروپای غربی » اطلاعات جالبی داده است (رجوع شود بکتاب« نوایی وجامی » چاپ مسکوسال۱۹۶۵ صفحهٔ۴۴۷ ـ ۴۴۱ بزبان روسی) مادراینجابرخی ازموارد این مقاله راکه بلاواسطه به مسألهٔ آموزش و گسترش منظومهٔ « هشت بهشت » امیر خسرودهلوی مربوط است از نظرمی گذرانیم .

شرقشناس ایتالیایی «Benfej» صاحب امتیاز و ناشر مجلهٔ علمی «Orientund occident» که به تحقیق در مسألهٔ استغنای متقابل زبان و ادبیات. فرهنگ و تمدن ملل شرق و غرب مشغول بوده است در صفحات ۲۸۸-۲۵۷ یکی از شماره های مجله مزبور در سال ۱۸٦٦ مقالهٔ بزبان ایتالیایی منتشر کرد که عنوانش چنین بود:

«Ein alter christlich-Persischer Roman:

Die Rerisen der drei sOhne des kOnigs von serenolippo»

(رمان قدیمی فارسی مسیحی : جهانگردی سه فرزند پادشاه سراندیب)

در مقالهٔ مزبور «Benfej» دربارهٔ کتاب جالبی تحت عنوان زیر سخن گفته و اظهار عقیده کرده است :

«Peregrinaggo di tre gio ani figli oli del Redi serendippo'

Per opra di M.chiristoforo Armeno dalla persiana nell'

Italiana lingua trapportato . In Venetia Per Michele

Tramezzino, 1557»

(سفرسه زوارجوان - پسران شاه سراندیب ترجمهٔ کریستوفورارمندی اززبان فارسی به زبان ایتالیایی ...)

کتاب فوق الذکر ازقرارمعلوم بی نهایت مورد علاقهٔ غربیان بوده است . زیرا بعداز بیست سال یعنی درسال ۱۵۸٤ تجدید چاپ شد وسپس به ترتیب درسالهای ۱٦۱۱ و۱٦۲۲و۱٦۲۸ نیزچاپ ومنتشر گردیده است.

پس ی ۱۰. برتلس به تذکر (Benfej) استناد کرده می گوید که این کتاب درسال ۱۵۸۳ ازطرف یوهانزوتسل (Johann wetzel) بزبان المانی ترجمه ودر شهر بازیل چاپ شد ودرسال ۱۵۹۹ و ۱٦۳۰و۱۷۲۳ به همین زبان درشهر لیبزیك تجدید چاپ گردید. ترجمهٔ فرانسوی کتاب مزبور درسال ۱۷۱۹. ترجمهٔ هلندی آن درسال ۱۷٦٦ صورت گرفت . برتلس درحاشیهٔ مقالهٔ خود باانکا به تبصرهٔ براون اضافه میکند، که کتاب مزبور درسال ۱۵۷۷ درشهر وینز. درسال ۱۸۲۸ درشهر تورین بزبان ایتالیایی

ودرسال ۱۷۲۱ درامستردام بزبان فرانسوی ودرسال ۱۷۲۲ بزبان انگلیسی درهمان شهر انتشاریافته است .

ی۱۰. برتلس پس ازقید این موارد یادآور میشود که قسمت اول کتاب کراستو فورارمنی بدون هیچ شهبه‌ای منظومه(هشت بهشت) امیرخسرودهلـویست، کـه مستشرق ایتالیایی Benfej بـان توجه نکرده ودرصددتحقیق اورژینال برنیامده‌است لازم به توضیح است که این نتیجه‌گیـری ۱۰. برتلس‌ازمطـالعه ومقایسهٔدقیق کتاب کریستوفورارمنی بایکی ازنسخه های معتبرخطی خمسهٔ امیرخسرودهلوی منظومـه (هشت بهشت) که درسال۳۵- ۱۵۳٤ کتابت یافته وتحت شماره ۲۲۱۸ درشعبه‌آثار خطی کتابخانه انستیتوی خاورشناسی اکادمی علوم ازبکستان حفظ میگـردد. بدست آمده‌است. طبیعی‌است که‌رواج منظومهٔ (هشت‌بهشت)وانتشارآن به زبانهای‌مختلف اروپایی‌غربی آنهم باین کثرت وتداوم نمیتـوانست درادبیـات مردمـان آنسامان بی‌تأثیرباشد و مفاهیم آن ازنظـرشعراونویسندگان‌اروپای‌غربی دور بماند.

چنانکه‌دربالااشاره‌شدتقریباًیك‌ربع‌قرن‌پیش‌دانشمندفقیدشوروی۱۰۱ استاریکوف تحقیق میراث ادبی امیرخسرودهلوی راباتحلیل‌یکی ازفصول‌منظومه ، هشت‌بهشت گنبد مشکین، آغازنمود. دردوران ده سالهٔ اخیراین تحقیقات ومطالعات درشوروی برپایهٔ اسلوب فنی وعلمی پیشروترومجهزتری‌دامنهٔ پیش ازپیش‌وسیعی بخودگرفت ودرهمین سالهای اخیرپایتخت جمهوری شوروی ازبکستان، شهرتاشکند به یـکی ازمراکزعمدهٔ آموزش جامع‌میراث ادبی امیرخسرودهلوی تبدیل یافت. نـگارندهٔ ایـن‌سطوربحیث یکی ازاعضای‌گروه تدقیقاتی آثارجاویدان شاعـروظیفه مشـ کل وپرمسؤولیت ودرعین حال ضرورتنظیم وترتیب متن علمی وانتقادی منظومهٔ«هشت بهشت»شاعـررامتقبل شده وبادِنظرگرفتن اینکه تمام نسخ موجوده این‌منظومه‌اعم ازچاپی وخطی‌حاوی الحاقات وتحریفات‌می‌باشند. امورتنظیم و ترتیب متن علمی وانتقادی منظومهٔ مزبوررابرپایهٔ هشت نسخه‌خطی معتبرودونسخهٔ چاپی‌بپایان‌رساند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

این نسخ در شعبات آثار خطی کتابخانه های معتبر جهان ازجمله. لینن گراد، مسکو لندن، تاشکند، با کو وغیره انتخاب گردیده‌اند.

در پایان یادآور میشویم که ضمن امور تحقیقاتی خویش نتائج جالبی نیز درزمینه حجم ابیات منظومه مزبور. برخی مواردزندگی وفعالیت شاعروهمچنین پیرامون عقاید فلسفی واجتماعی اوبدست آمده است ولی ارائه آنهادراین مقالهٔ مختصر امکان پذیر نیست وازموضوع مطروحهٔ مانیز خارج است منظورنگارنده این سطرها ازذکر مراتب فوق الذکر تاحدودامکان جلب دقت خوانند گان گرامی به عظمت نیروی خلاقهٔ شاعرومتفکرودانشمند برجسته مشرق زمین امیرخسرودهلوی واهمیت ادبی وفرهنگی یکی ازمنظومه های خمسهٔ او، هشت بهشت، ودرجهٔ گسترش آن درشرق وغرب وهمچنین جریان آموزش این اثرطی دورانهای متمادی ازطرف ملل مختلف جهان بود وبس!

استاد پوهنتون تاشکند
جعفر افتخار

(c) ketabton.com: The Digital Library

نقد آثار

فلسفهٔ علوم

جزو دوم منطق وضعی تحت عنوان «فلسفهٔ علوم» تألیف دو کتور زکی نجیب محمود وترجمهٔ پوهاند غلام‌حسن مجددی بدستم رسید. یقینم شد که کتاب خوبی بدستم افتاده‌است، زیرا استاد مجددی کتاب معمولی راترجمه یاتألیف نمی نمایند، یا لااقل من واقف نیستم که‌چنان‌کرده‌باشند. برحسب عادت یاآگاهانه فهرست محتویات رادیدم. درآنجاموضوعات جاندار ومهمی‌را یافتم کـه درفلسفهٔ عـلوم اهمیت فراوانی دارند ودرحقیقت فلسفهٔ‌علوم متشکل ازهمان مباحث است.

چون مبحث این کتاب فلسفهٔ علوم‌است، درمبادی‌امرلازم‌می‌نماید فلسفهٔ علوم راتعریف نماییم. فلسفهٔ‌علوم عبارت ازتدقیق ومطالعهٔ‌مرتب ماهیت علوم بالخاصه اصول مفاهیم وتصورات‌فرضی آنهـااست وکذا مقـام علوم رادر طیف عمومی رشته‌های فکری مطالعه می‌نماید. باتوجه به هدف تقریظ هذا این تعریف به حیث نقطهٔ آغاز کافی ووافی می‌نماید. اماتعریف‌جامعتر که‌بامثال‌های متعددمجهزاست درمتن کتاب مندرج است.

فصل اول باعث‌برخصایص‌تفکیرعلمی آغازمیگردد وتمامی موضوعات‌دیگر تاپایان کتاب برعواملی که به‌نحوی ازانحاء بر تفکیر علمی تأثیر دارد روشنی می‌اندازد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اناتومی کتاب به‌طور شایسته طرح گردیده وپیرامون موضوع اساسی واحدی می‌پیچد تفکیر علمی وحاصل . آن یعنی علم وماهیت آن.

بعد از آنکه مؤلف از فصل اول الی فصل پنجم به ماهیت علم می‌اندیشد ومفاهیم اساسی واصول آنرا موردتدقیق قرارمی‌دهد،درفصول ششم وهفتم وهشتم دربارهٔ اورگانون قدیم وجدید وقواعد مطروحهٔ دیکارت مشغول می شود . اورگانون ارسطو واوراگانون بیکن که بالترتیب ازاصول تحقیق قدماء ومعاصرین نمایندگی می کنند، درجایی که هریك به‌تنهایی خود قدمهای بزرگی بوده است در تاریخ تفکر ، ائتلاف آنها باعث انقلاب عظیمی در تفکیر انسان وقدرت آن برای کنترول طبیعت گردیده است .وایتهد دراین زمینه حق مطلب رادرست ادأ میکند. چون میگوید که: «انقلات علمی وقتی میسر شد که تعلیل واستقراء ائتلاف یافتند...» دراین کتاب داد سخن درزمینهٔ ماهیت واهمیت این دوآلهٔ تفکیر واستخراج دانش علمی جدیدداده شده است .بقیهٔ کتاب بپارهٔ ازمسایل دیگر که فهم آنها برای ادراك ماهیت تفکیر ودانش علمی انصراف ناپذیراست وفقط بادانش آنها تفکیر علمی واکتشافدانش علمی جدید میسر می گردد معطوف گردیده‌است ،مانندمعنی طبیعت دربحث علمی، طبیعت کشف علمی ،فکر سببیت وطبیعت قوانین علمی ، ماهیت علوم انسانی واحتمالیست.

ترکیب سه‌خصوصیت عمده ارزش خاصی باین کتاب می‌بخشد ، یکی مؤلف عالیقدر ومتبحر کتاب‌است ،دیگر اینکه این کتاب ازبهترین وشاید نافع ترین آثار مفیدآن‌ارزنده‌باشد ،عامل سومین‌عبارت ازمترجم دانشمند ولایق آن‌استاد مجددی است ، که ترجمهٔ کتاب با کمال مهارت وسیطره برموضوع ولسانین عربی ودری تحقق یافته است .این کتاب بعلاوه‌مضامین افکار ومفاهیم ارزندهٔ آن، یك منبع مهم اصطلاحات علمی ، منطقی وفلسفی است،ومبالغه نیست اگر ادعا شود که استاد مجددی ازاین ناحیه زبان‌دری راتاحدمعتنابهی اغناء نموده است .

جزوهٔ دوم منطق و ضعی

فلسفهٔ علوم

مؤلف

دکتور زکی نجیب محمود

مترجم

پوهاند غلام حسن مجدّدی

۱۳٤۷

(c) ketabton.com: The Digital Library

فلسفهٔ علوم (جزء دوم منطق وضعی)
تألیف دکتور زکی نجیب محمود، ترجمهٔ
پوهاند غلام حسن مجددی، به سلسلهٔ نشرات
مدیریت نشرات پوهنځی ادبیات و علوم
بشری، تازه‌از طبع بر آمده‌است. علاقمندان
میتوا نند در بدل قیمت مناسب و معین از
مدیریت نشرات بدست بیاورند. باید
خاطر نشان کنیم که‌این کتاب در نوع خود
کاملاً بی‌سابقه بوده و در محیط ما تاهنوز
چنین کتابی تألیف و یا ترجمه نشده‌است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

خلاصه اینکه این کتاب راه و روش درست تفکر علمی را بنحو احسن می آموزاند. ولتر گفته است : اگر قومی به تفکر آغاز کرد نمی توان آنرا متوقف ساخت. این کتاب یکی از آن کتبی است که خواننده را قادر به تفکر و هم وادار به تفکر میگرداند ، ومن خود فیض فراوانی از آن برده ام .

«پوهندوی آیین»

بویی ز وصال اگر میسر گردد دل انجمن بهار دیگر گردد
اندیشه در انتظار قاصد خون شد یارب این رنگ رفته کی بر گردد

«بیدل»

(c) ketabton.com: The Digital Library

گزارشهای پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

ادب در آیینهٔ ادب دوستان

مجلهٔ ادب

شمارهٔ ششم سال ٤٦ مجلهٔ دوماههٔ ادب که بامسؤولیت مدیر جدید آن باقطع وصحافت زیبا انتشاریافته‌است به‌ادارهٔ اصلاح رسید. مجلهٔ ادب ازسال تاسیس آن (۱۳۳۲) تاحال بانشر موضوعات علمی‌ادبی تاریخی‌وفلسفی از یکطرف در احیای فرهنگ وادب ملی مانقش موثری بازی‌کرده وازطرف دیگر درانکشاف وتکامل وآشناساختن خوانندگان به بخشهای مختلف دانش وفرهنگ موفقیت های شایانی به‌دست آورده است .

شمارهٔ جدید مجله‌ادب که‌به‌مسؤولیت بناغلی قیام الدین راعی استادپوهنځی ادبیات وعلوم‌بشری انتشاریافته‌است ازچندین جهت‌قابل توجه میباشد :

۱ـ مضامین منتشره‌درآن اکثراحیای‌مظاهرادبی وعلمی کشورخود ماست که در تاریخ‌تکامل ادب‌مانقش مؤثرومفید داردمانند مضامین (سیری درمثنوی مولینا) (معارف وتعلیمات مولینابلخی) و(ادبیات عامیانه دری) .

۲ـ ازآنجاکه‌این‌مجله‌بیشتر‌ازهمه‌علمی‌وادبیست‌بنابرآن‌نشرموضوعاتی‌ازقبیل : (روش تحلیل‌داستان)و (موضوع وشکل‌در آثار ادبی) خیلی هامهم وقابل استفاده است وموضوعات (هنراسلامی) و(غنی کشمیری) ازمباحث تحقیقی مفید این‌شماره دانسته میشود .

۳- موضوعی که بیشتر از همه جلب توجه میکند بحث نقد آثار یست که مدیر مسؤول جدید آن بامختصری که درصفحه سوم پشتی مجله نگاشته باین موضوع اهمیت خاصی داده شده است زیرا تاوقتیکه محاسن ومعایب آثاری درك نشود نمی توان از آن بصورت نیکو استفاده کرد .

٤- اعلان کتاب (منطق وضعی) بصورت ورق جداگانه در بین مجله باصحایف زیباتوجه خواننده را جلب می کند. بعلاوه نقدی که برین کتاب بعمل آمده موضوع رابیش از پیش دلچسپ ساخته است.

نکته ایکه در مقدمه بناغلی راعی بیشتر جلب توجه میکند. موضوع (وجه تیورتیك) یعنی نظری (ادب) تقویت بیشتر خواهدیافت. تاباتکامل تیوریهای علمی وادبی آثار ارزنده ومفید ایجادشود .

مااین مسؤولیت جدیدرا به بناغلی راعی نویسنده جوان کشور تبریك گفته وموفقیت بیشتر ایشانرا درراه اهداف نشراتی این مجله طوریکه ایشان درمقدمه از آن تذکر داده اند ازبارگاه خداوند تمنامی بریم .

(اصلاح) شمارهٔ - ٥ جوزای ۱۳٤۷

تقریظ :

مجلهٔ وزین ادب:

مجلهٔ وزین ادب که بیش از چهارده سال است از طرف پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل درصفحات متعددی نشرو بدسترس علاقه مندان ادب وادبیات گذاشته میشود از مجلات مهم مسلکی بشمارفته خوانندگان علاقمند زیاد دارد.

مجلهٔ شریفه دراثر توجه واهتمام صمیمانه کارکنان وهمکاران دانشمندان در هر دوره ازادوار نشراتی خود بادرج مضامین ومطالب سودمند علمی ومسلکی به توفیقاتی نائل وخدمات شایسته به علاقمندان خود انجام داده است. شمارهٔ اخیر مجله به نگارندگی

(c) ketabton.com: The Digital Library

فاضل محترم بناغلی قیام الدین راعی نسبت به‌داشتن مضامین تازه آیندهٔ بهتر مجله را نوید میدهد .

انیس ضمن یادآوری ازخدمات شایستهٔ مجلهٔ شریفه درساحهٔ ادب وفرهنگ کشور پیشرفت های اخیراین نامهٔ گرامی را به کارکنان وهمکاران دانشمند خاصه مدیرجوان آن تبریک گفته توفیقات مزید شان رادرراه برآورده شدن آرزوهای نشراتی شان صمیمانه تمنا میکند .

«انیس»
شمارهٔ ۸ جوزای ۱۳٤۷

مجلهٔ ادب

ششمین شمارهٔ سال پانزدهم مجلهٔ گرانمایهٔ (ادب) باقطع وصحافت جالب به مدیریت مسؤول بناغلی قیام‌الدین «راعی» به اداره رسید .

مجلهٔ ادب سیر جهشی وتکاملی خود همواره مشعلدار صورت بندی‌های نوین تیوریهای ادبی وروشنگراندیشه‌های پیشرو . درساحهٔ دانش وهنر ورابطهٔ هنر بازندگی بوده است .

شمارهٔ (٦) مجلهٔ ادب واجد(۱۲۲)صفحه وحاوی مطالب ذیل است :

مقدمه - بنام خدای توانا .

سیری دردیوان مولانا .

هنر اسلامی .

معارف وتعلیمات .

بخش اشعار ، شامل غزل‌های متین ازشعرای وطن .

ادبیات عامیانهٔ دری .

روش تحلیل داستان .

(c) ketabton.com: The Digital Library

نقدآثار ، کتاب منطق وضعی .

وگزارشهای پوهنځی ادبیات ، گاهی چندصفحهٔ اخیرمجلهٔادب رامطالبی بزبان انگلیسی احتوامی کند کهدرمجلهٔمورد نظرمان ٤ صفحهرا شامل شدهاست.

(ادب) کهاکنون بصورت یك نشریهٔدوماههازطرف پوهنځی ادبیات وعلوم بشری چاپ میشود ازروزگاری بهاین سوصفحهٔ ارزندهیی رابنام (نقدآثار) کشوده است کهاین بخش علاوه برشناساندن(تیوری نقد) بهدوستداران ادب فرزندان دانش توانسته استبصورت پی گیر وهمه جانبهدر تحلیل آثار کهن ونوشته های امروز مخصوصاً معرفی کتب مفیدمعاصر سهم متبارزی بگیرد .

(ادب) بصورت گنجینهیی ازعرفان وهنربرای محصلان رشتهٔادبیات قابل استفادهٔ شایان بوده وهم برای کسانیکه بدنبال هیاهوی شعروسخن درسایه روشن ابداعات نوین آهستهوجدی گام برمیدارندیار آیینهدارو باسلیقه محسوب میگردد .

مضمون (سیری درمثنوی مولانا) کهتوسط پوهاند مجددی ترجمه وتلخیص یافته استمقالهٔ جالب وپرمغزیست کهافق بیکران اندیشه های فلسفی مولانارا یك باردیگر دربرابر دیدگان خوانندهمی کشاید .

استعدادواستیلای مترجم بزبانیکه ازآن ترجمه کردهاست وذوقی که درچگونگی عبارت ارایی (دری) بکاربردهاست قابل یادآوریست .

(موضوع وشکل درآثار ادبی) نیزمضمون ارزندهایست کهتوسط بناغلی (راعی) ترجمه ونگارش یافتهاست . اینمقالهبازبان ساده ونثرروان خودش نظرمیدهد .

که ، چه ، و ، (چگونه) ابداعات ادبی همانا(موضوع) وشکل پدیدههای ادبی رامی سازد کههیئت های گوناگون آناحساس بخصوص نویسندهرادر شرایط ویژهیی زندگی توأم باقوه دراکهوی نمودار میسازد .

(ادبیات عامیانه دری) نگارش بناغلی عبدالقیوم (قویم) نیزمضمون جالب وخواندنیست اینمقالهانعکاس جهان بینی خاص وشوروشردرونی عوام است کهتعبیر

(c) ketabton.com: The Digital Library

وتأثیرایشان رابرابرپدیده‌های ماحول نشان‌میدهد .وجود اصطلاحات ولغات مروج دربین عوام درخلال دوبیتی‌ها وقصه‌هامارابریشه برخی لغات‌ویاچگونگی تحول زبان آشناومتعارف میسازد .

آنچه گفتنی است این است که مجلهٔ وزین ادب بهتراست بخش افزونتر مطالب خود رادرارزیابی وتحلیل ادبیات معاصر کشور معطوف بدارد وسعی ورزد سیر وجریان ادب امروزکشوررابادرجات اوج سقوط ویاانحراف آن بازگو کندچه درکشورمان برای نقدبررسی ویاتحلیل انواع ادبی مخصوصاً شعرنو وکهن شیوهٔ نگارش داستان ایسی ادبی ومقاله هامقیاس موجودنبوده وازجهتی چیزنویسان تازه کارازواقع گرایی وانتظارفاصله گرفته‌اندواکثراً باتیوریهای علمی بیگانه هستند .

این ابهام گمراهی وبی‌پرنسیپی در ساحهٔ هنروادب افغانستان شایدمانع رشدسلیم ادبیات وتشتت افکارویاکندوظلام درین ساحه گردد .

دراخیربار دیگربرای بناعلی راعی که‌ازاندیشمندان لایق محیط انددرپیشبرد امور نشراتی مجلهٔ علمی وادبی (ادب) موفقیت ارزومی کنیم. «اداره»

شمارهٔ ٤ سال ١٣٤٧ مجلهٔ عرفان

ادب

شمارهٔ اول ودوم مجلهٔ ادب (نشریهٔ دوماهۀ پوهنځی ادبیات وعلوم بشری) دریك جلدبه‌مسؤولیت ونگارندگی بناغلی قیام الدین راعی، اخیراً باداره مواصلت کرده است .گویابانشراین شماره،مجلهٔ ادب واردشانزدهمین بهار زندگی نشراتی خود میشود .باآنکه هنوزتازه‌جوانی محسوب میشودمطالب مندرجهٔ این شماره‌را اکثر مطالب خواندنی ودرخوریك مجله‌ای ازاین قبیل احتوامیکند .

زنده نگهداشتن زبان دری بستگی زیادی به‌نشرات علمی وادبی‌ای دارد که‌چه ازنظرمعرفی درست زبان وتصحیح غلطی های رایج وباصطلاح بدعت‌هاییکه درزبان ایجادمی شود وچه‌ازنظرتصفیهٔ معقول زبان ازکلمات نادرست واستعمال نابجای

(c) ketabton.com: The Digital Library

کلمات باتدقیق علمی وبیطرفانه به نشرات بپردازد .

در واقع هدف تأسیس مجلهٔ ادب نیز چنین چیزی باید باشدوما آرزو داریم کـارمندان مجلهٔ ادب درین راه خدمتی شایسته بهموطنان انجام دهد .

شمارهٔ ۱ - ۲ مجله ادب در ۱٤٦ صفحه به دری و ۱۰ صفحه به انگلیسی بعلاوه یك گراور تحت ۲۰ عنوان مختلف مطالب انتقادی علمی تحلیلی وتفسیری را نشر کرده است

ما درعین آنکه شروع سال شانزدهم مجله ادب را به مدیر مسؤول آن بناغلی راعی وسایر همکاران وعلاقمندان مجله تبریك میگوییم باعطش زیاد که حرف آموزان ادب دری به چنین نشرات دارند امید داریم شماره های بعد بامطالب بیشتر بـدسترس علاقمندان برسد .

«اصلاح»

شمارهٔ ۲۰ اسد ۱۳٤۷

ادب

مجلهٔ وزین ادب که فعلا در هردو ماه یکبار نشر میشود با نشر شمارهٔ برج سرطان وارد شانزدهمین سال نشراتی خود گردید، مطالب مندرجهٔ این شماره بقلم همکاران دانشمند آن بخوبی سیر ارتقایی این مجلهٔ وزین علمی ، ادبی ، تاریخی وفلسفی را نشان میدهد .

مجلهٔ ادب که از طرف ریاست پوهنتون کابل نشر میگردد از مجلاتی است که در دوره های مختلف با درج مطالب مفید وارزنده به خوانندگان خود مفید ثابت شده است ادب در پانزده سال حیات مطبوعاتی خود در راه احیاء ادب وفرهنگ کشور خدمات شایسته انجام داده تا جاییکه محتویات مجله ملاحظه میشود مساعی کارکنان محترم مجله وزین را موفقانه ادامه داشته ومیتوانند باروش موجوده درراه برآورده شدن آرزوهای خوانندگان خویش خدمات شایسته تری انجام دهند.

انیس : شانزدهمین سال نشراتی این مجله وزین را به بناغلی قیام الدین راعی مدیر مسؤول مجله، هیئت تحریریه وسایر کارکنان آن تبریك گفته وموفقیت بیشترشان رادر نشر مطالب بیشتر وبهتر وخدمات شانرا درراه احیای فرهنگ کشور آرزو میکنیم.

«انیس» شمارهٔ ۲۱ اسد ۱۳٤۷

(c) ketabton.com: The Digital Library

قسمتی از فعالیت های موسسهٔ زبانشناسی پوهنځی ادبیات و علوم بشری

موسسهٔ زبان شناسی پوهنځی ادبیات ازسال ۱۳٤۲ به این طرف برای ترتیب یك اطلس زبان شناسی افغانستان بکمك وهمکاری کمیتهٔ بین المللی لهجه شناسی فعالیت میکند وتاحال در(۲٤۸)دوصد وچهل وهشت نقطهٔ مختلف مملکت لهجات مختلف بیست ودوزبان راطورعملی ثبت کرده است . محققان مؤسسهٔ زبان شناسی که برای انجام دادن این پروژهٔ علمی مؤظف هستند ، توسط پروفیسران خارجی که شهرت بین المللی دارند، مخصوص برای این کار تربیه شده اند .

ازابتداء سال ۱۳٤۷ تااخیرماه سنبله در هفده نقطهٔ مختلف مملکت زبانهای پښتو،دری وازبکی تحقیق وثبت شده است . همچنین پروفیسور ردارد منشی کمیتهٔ بین المللی لهجه شناسی برای اموراطلس زبان شناسی بتاریخ (۷) میزان ۱۳٤۷ از سویس بکابل واردشده وبتاریخ (۱۱) میزان ۱۳٤۷ به معیت موسیو کیفر برای تحقیقات زبانشناسی بولایات هلمند، فراه ونیمروزعزیمت کردند . تمام نقاطیکه قرارپلان اول برای تحقیقات زبان شناسی تعیین گردیده بود، دراخیرسال ۱۳٤٦از طرف اعضای مؤسسهٔ زبان شناسی پوهنځی ادبیات وعلوم بشری تکمیل گردید ، ولی بعداً بر پلان مذکور تجدید نظرشد ودرحدود (۲۵) نقطهٔ دیگرنیز برای تحقیقات تعیین گردید . برای تحقیق مناطق مذکورازابتدای سال جاری فعالیت های مؤسسهٔ زبان شناسی مجدداً آغازوتاحال درهفده نقطهٔ مذکور تحقیقات زبانشناسی تکمیل گردیده است .

اطلس زبان شناسی دومرحله دارد: درمرحلهٔ اول ازتمام نقاط مورد نظرمواد جمع میگردد وبعداً درمرحلهٔ دوم مطالعهٔ موادمذکوروترتیب اطلس زبانشناسی صورت میگیرد. امید است ، که درچهارماه آینده تحقیقات زبانشناسی وجمع آوری موادمتباقی تکمیل ومتعاقب آن مرحلهٔ دوم که عبارت ازمطالعهٔ موادمذکوروترتیب

اطلس زبانشناسی افغانستان است آغارگردد. البته بعد ازانجام مرحلهٔ دوم اطلس زبانشناسی افغانستان نشرخواهد شد .

اطلس زبانشناسی افغانستان درسه جلد قرارذیل نشرخواهد گردید :

جلد اول : دراین جلد نقشه های عمومی ، پرسشنامه ها، اسامی جاهای تحقیق بامعلومات راجع به انفارمنت ها (کسانیکه ازایشان تحقیق بعمل آمده است .) محققان ، تاریخ ثبت لهجات ونوع پرسشنامه گنجانیده خواهد شد .

جلد دوم : دراین جلد درحدود یکهزار وپنجصد نقشه زبانشناسی نشرخواهدشد.

جلد سوم : دراین جلد درحدودیکصدوپنجاه قطعه رسم نشرمیشود .

امیدواریم زحماتیرا که اعضای مؤسسهٔ زبانشناسی پوهنځی ادبیات وعلوم بشری درتحقیق زبانهاولهجات گوناگون کشورعزیز متقبل شده اند ، در روشن ساختن زوایای تاریك فرهنگ محیط مانقش مهمی را ایفأ کند .

کمك های دول دوست به پوهنځی ادبیات وعلوم بشری :

پوهنځی ادبیات و علوم بشری از کمك های مالك دوست و مؤسسات عام المنفعه درانکشاف دیپارتمنت های مختلف خوداستفاده کرده است . مؤسسهٔ زبانشناسی این پوهنځی ازماه جدی سال (۱۳٤۱) پروژهٔ ترتیب اطلس زبانشناسی افغانستان راسردست گرفته که ازتاریخ مذکورتاحال مشغول تحقیق السنهٔ افغانستان بوده ولهجات مختلف راثبت میکند وتاحال دوصد وسی ودولهجه بیست ودو وزبان رادرنقاط مختلف مملکت ثبت کرده است . مصارف تحقیقات مذکور و تجهیزات لازمه را کمیتهٔ بین المللی لهجه شناسی ازطرف یونسکو کارسازی میکند که تاحال دراین پروژه درحدود دوصد وپنجاه هزار افغانی بصورت مستقیم بامؤسسهٔ زبانشناسی پوهنځی ادبیات وعلوم بشری کمك کرده است.

دیپارتمنت زبان وادبیات عربی که درآغاز سال ٤٦ درچوکات پوهنځی ادبیات

(c) ketabton.com: The Digital Library

تأسیس شد ،جمهوریت متحد عرب درفرستادن استادان وتهیه کتب درسی ووسایل لازم تدریسی کمک خودراآغاز کرده است .مؤسسهٔ ایشیافونـدیشن در تهیهٔ سامان وآلات موسیقی ومواد‌مجسمه سازی ورسامی به مؤسسهٔ هنرهای زیبا وتهیه یك تعداد کتب مسلکی دردیپارتمنت دری به پوهنځی ادبیات وعلوم بشری کمک کرده‌است.

مؤسسهٔ هاید لبرگ جرمنی طبق موافقه که فیمـابین پوهنځی ادبیات و علوم بشری وآن مؤسسه صورت گرفته ، کمک های لازم درترتیب پرسونل فنی و فـرستادن پروفیسوران بامؤسسهٔ بشرشناسی این پوهنځی خواهد نمود .

مؤسسهٔ ایشیافوندیشن درتهیهٔ یك لابراتوار عکاسی مجهز بادیپارتمنت ژورنالیزم این پوهنځی کمک کرد، که‌اینك شاگردان این‌دیپارتمنت درمضمون‌فوتوژورنالیزم عملاً درآنجا کارمیکنند .

دردیپارتمنت های فرانسوی والمانی دولتهای فـرانسه‌والمان در تهیه‌استادان، لوازم‌درسی وتربیهٔ اسیستانت‌های این دیپارتمنت ها کمک های لازم به‌این پوهنځی نموده اند .

شعبهٔ روابط فرهنگی انگلستان (برتش کونسل) ازچند سال باینطرف ، هر سال چندین بورس به پوهنځی ادبیات وعلوم بشری تهیه میدارد. که‌استادان این پوهنځی با استفاده‌از آن به‌تحصیل وتحقیق دررشته های مختلف تاریـخ وادبیات میپردازند. درنظراست درسال تعلیمی ۱۳٤۸ برتش کونسل دردیپارتمنت جـدید التشـکیل انـگلیسی دراین پوهنځی، درتهیه استادان ولوازم درسی نیز کمک مساعدی بنماید .

* * * *

استادان‌دیپارتمنت‌زبان وادبیات دری بتاریخ ۲۵ سنبله ۱۳٤۷ تشکیل جلسه‌داده‌و موضوع انتخاب رئیس دیپارتمنت ومعاون آنرامورد بحث قرار دادنـد . اعضای دیپارتمنت بعدازمباحثه ومطرح‌ساختن یك سلسله‌موضوعات مختلف، پیشنهاد کردند که‌دیپارتمنت درآینده باید فعالیت‌های مفید ومثمری را انجام داده و در انکشاف

(c) ketabton.com: The Digital Library

صویهٔ شاگردان ومنسجم ساختن کارهای علمی وتحقیقی اعضای دیپارتمنت نقش مؤثری را ایفا کند. دیپارتمنت جهة برآوردن این آمال، پوهاندمیرامان الدین انصاری رابحیث رئیس دیپارتمنت وپـوهندوی محمد رحیم الهـام رابحیث معاون ایشان انتخاب نمودند.

ادب : انتخاب پوهاند انصاری وپوهندوی الهام رانویدا نکشا فات آینـده دیپارتمنت زبان وادبیات دری‌دانسته وموفقیت‌ایشان رادربرآوردن‌آرزوهای‌اعضای دیپارتمنت ازبارگاه خداوند مسئلت مینماید.

* * * *

رفت وآمد

پوهنوال علی‌محمد زهمااستاددیپارتمنت تاریـخ، که یکسال قبل‌جهة مطالعات بیشتردررشتهٔ تاریـخ به انـگلستان رفته بودند، اخیراً بوطن برگشتند.

پوهنوال غلام صفدرپنجشیری استاد (تاریـخ ادبیات عرب) دیپارتمنت زبان و ادبیات دری، جهة مطالعات فلسفی تحت سـکالرشپ دولت انـگلستان بتاریـخ (۹) سنبله برای یکسال ازطرف پوهنځی ادبیات وعلوم بشری به‌آن مملکت اعزام گردید.

پوهیالی عبدالقیوم تویم استاد رتاریـخ ادبیات دری، دیپارتمنت زبان و ادبیات دری جهة مطالعات نسخ خطی تاریـخ های ادبیات دری تحت سـکالرشپ دولت انـگلستان بتاریـخ (۹) سنبله برای یکسال ازطرف پوهنځی ادبیات و علوم بشری بآن‌مملکت اعزام شد.

پوهیالی عبدالرحمن‌سدید استاددیپارتمنت‌تاریـخ‌وجغرافیه وپوهیالی‌جلال‌الدین صدیقی استاددیپارتمنت ژورنالیزم جهة تحصیلات عالی دررشته هـای تـاریـخ و

(c) ketabton.com: The Digital Library

ژورنالیزم تحت سکالرشیب دولت هند بتاریخ (٦) اسد ازطرف پوهنځی ادبیات و علوم بشری به هند اعزام گردیدند .

پوهیالی حبیب الله پښتونزوی استاد دیپارتمنت پښتو جهة مطالعات زبـانشناسی تحت سکالرشیب دولت انـگلستان بتاریـخ (۲۰) اسدبرای یکسال ازطرف پوهنځی ادبیات وعلوم بشری بآن مملـکت اعزام گردید .

پوهیالی اسد الله حبیب استادفنون ادبی ومتون دری دیپارتمنت زبان وادبیات دری جهة تحصیلات عالی دررشته زبان وادبیات روسی تحت سکالرشیب د و لت ا تحاد شوروی بتاریـخ (۲۵) سنبله ازطرف پوهنځی ادبیات وعلوم بشر ی بـآ ن مملـکت اعزام گردید .

ادب : موفقیت همه استادان محترم را ازبارگاه خداوندی تمنا میبرد .

وبرعلاوه مدیریت مجله ادب وظیفهٔ اخلاقی خودمیداند که ازهمکاران محتر م خودپوهیالی قویم وپوهیالی حبیب که بامدیریت نشرات همکاری نزدیک داشته و با ترجمه ونـگاشتن مقالات مفید درانـکشاف سویهٔ علمی وادبـی مجلهٔ ادب سهم مؤثر گرفته اند بدین وسیله اظهارقدردانی کند .

بناغلی جلیل احمد مسحور جمال محصل صنف چهارم شعبهٔ زبان وادبیات دری جهة تحصیل دررشتهٔ هنرتحت سکالرشیب دولت اتحادشوروی بتاریـخ ۲۵سنبله از طرف پوهنځی ادبیات وعلوم بشری بآن مملـکت اعزام گردید .

بناغلی نراقی استادپوهنتون تهران بنابه دعوت پوهنتون کابل بتاریـخ۱٦میزان واردکابل شد به افتخاربناغلی نراقی دعوتی ازطرف پوهاند مجددی، رئیس پوهنځی ادبیات وعلوم بشری ظهر۱٦ میزان درهوتل باغ بالاترتیب شده بو د، که د ر آن معین اول وزارت معارف ،سرپرست پوهنتون کابل ، سفیر کبیردولت شاهنشاهی ایران درکابل وعدهٔ ازرؤسای پوهنځی های پوهنتون کابل درآن ا شتر ا ك نموده بودند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

بناغلی نراقی ساعت ۳ بعدازظهر همین روز کنفرانسی تحت‌عنوان (فرارمغزها) درادیتوریم پوهنتون ایراد کردند . قبل از آغاز کنفرانس بناغلی پوهاند مجددی رئیس پوهنځی ادبیات وعلوم بشری بناغلی نراقی رابه حضارمعرفی نموده و از شخصیت علمی وفرهنگی ایشان یادآوری کردند . جهت استماع کنفرانس استادان ومحصلان پوهنځی های مختلف حاضرشده بودند .

کنفرانس بناغلی نراقی موردعلاقه ودلچسپی شوندگان قرارگرفت . در پایان کنفرانس بناغلی نراقی به جواب سوالات یك عده ازمحصلان پوهنتون نیز پرداختند . بناغلی نراقی بتاریخ ۱۸ میزان عازم ایران شدند .

* * * *

مقرری

بناغلی سلطانعلی رضوی لیسانسه سال (٤٦) رشته زبان وادبیات دری پوهنځی ادبیات وعلوم بشری اخیراً بحیث عضوتدریسی این پوهنځی مقررشده اند .

ادب : مؤفقیت این همکارجدید خودرا ازبارگاه خداوند آرزومیبرد .

به سلسلهٔ ترفیعات سنوی اعضای تدریسی واداری این پوهنځی که اسمای شان درذیل تصریح گردیده است سرازاول سنبله سال ۱۳٤۷ بیك رتبه بالاتر ترفیع نمودند :

۱ــ پوهاند داکترغلام عمرصالح ولد صالح محمد خان از رتبه چهارم برتبه سوم

۲ــ پوهنمل حبیب الرحمن هاله ولد عبدالاحدخان از رتبه ششم برتبه پنجم

۳ــ پوهنیار محب الله رحمتی ولد رحمت‌الله خان از رتبهٔ هفتم برتبه‌ششم

٤ــ پوهیالی عبدالقیوم قویم ولد تیموربیك خان ازرتبهٔ هشتم برتبه هفتم

(c) ketabton.com: The Digital Library

۵- پوهیالی عبدالرحمن سدید ولدادینه خان ازرتبهٔ هشتم برتبه‌هفتم

٦- پوهیالی عبدالوهاب حیدری ولد محمدشاه خان از رتبهٔ هشتم بر تبه هفتم

۷- پوهیالی جلال‌الدین صد یقی ولد غلام سرورخان‌ازرتبهٔ هفتم‌بر تبه ششم

۸- بناغلی احـ د علی یوسفی ولد محمد نادرخان مامور ازرتبه‌ششم برتبه پنجم

۹- بناغلی عبدالقدیرروفی ولد عبدالرؤف خان مامورازرتبهٔ هفتم برتبه ششم

(c) ketabton.com: The Digital Library

teaching device. In the themes summarized in the previous section It can be noticed that different ways lead to success. The goals achieved were such as marrying a princess who had difficult conditions for her prospective husband to fulfill, gaining power while impossible obstacles were in the way, obtaining money under circumstances that show no hope for such achievement. These goals are usually the things the people wish to have.

These wishes exist in the subconscious of the people and come out within the frame of the stories. In addition, in all these stories, an ordinary man fights his way to become a hero, or he is the character whose help brings success to a prince. The power of achievement of the poor man and the rich man is put side by side , and the poor man wins. Once again, this is something that usually doesn't happen in everyday life that the villagers would like to have happen.

The entertaining function of the folk stories can easily be sensed from the hurrahs and the laughter of the audience. In certain stories priority is given to this function and the teaching function is there but hidden.

The Agreeable Man and The Four Fools are the best exapples of this type of story. In certain other stories, the entertaining and teaching functions go side by side. Similar to the folk plays, the same lines that cause laughter motivate learning. Most of the stories fall into this category.

(to be continued)

(c) ketabton.com: The Digital Library

An outstanding example of this type of heroine is **The Trader's Daughter.** She is a victim of the slander of a mullah and a sho pkeeper. Her father sends her brother to kill her. However, her brother can't do this and lets his sister go. A prince finds her in the woods and marries her. She has two children by him.

Years later when she wants to visit her parents, the prince sends her with an officer and a few soldiers. On the way the officer tries to force himself upon her, but she won't yield. He kills her two children, but she still resists and finally manages to escape. She eventually finds her husband, sees her parents, and punishes the mullah, the shopkeeper and the officer.

Other Characters with Crucial Roles

The old woman usually has an intermediary role. Some young man falls in love with a girl's picture or shoe, or by seeing her finger

The old woman has to find her for him. She performs both noble and shrewd deeds. She saves a character from being killed or leads him to be killed. Whenever the hero is at an impossible point, if a supernatural power doesn't help him, the old woman does.

The supernatural power comes into the story when a task is so difficult that it cannot be performed by human power, for example, when a building out of silver or gold must be built in one night.

Also, whenever the hero has to traveol to another world, he is carried by a supernatural power.

The supernatural power is usually hidden in the body of an animal; a horse, monkey, cat, etc, or in an ornamental object such as a ring or precious stone. Whoever owns these animals and objects is in possession of their power. By buying, winning, or stealing them anyone can have their help. khoji khidri Zinda 1, beggars, and old men can also have supernatural powers.

The Functions of the Longer Type Stories

A longer type stony functions as a wish fulfilling, entertaining, and

---

1, Khoji khidri Zinda-an immortal holy man.

(c) ketabton.com: The Digital Library

gryup from childhood, but due to his natural ability he is successful . One day in a forest, he kills an Amazon, frees her captives, and saves his friends. This story is similar to **Hansel and Gretel.** The second story involves an old " . kharkash 1 " whose daughter is captured by a supernatural being . She manages to save herself and became prosperous .

Support Leading to Success: A Heri From a Royal Background and a HeLper From an Ordinary Backgrouad

The hero is a prince and the noble deeds of a servant or a friend who was a thief and is now an honorable person lead to success. The thief and the servant play the roles of supporting characters, but their deeds are so noble that if they are called second heroes they deserve it . The most outstanding examples of this kind are **Mogholl Dokhter and Arab - Baccha and Shazada Bahram and Qamber.**

Both stories are love stories and very involved, with the roles of a thief and Qamber leading to success. A majority of stories included in this group are similar love stories and in most cases a superhuman character is the helper.

Shrewdness Leading to Success: Heroes are Men of Ordinary Birth. Usually Bald or Beardless

These men are the successful villains. They torture people, but they themselves are never tortured. A beardless man who sells dirt for gold, sells his ordinary dog for a magic dog who supposedly can do extraordinary things, sells his staff for a magic staff, and as a result kills the wives of forty friends and drowns the friends themselves is an outstanding example of this character type.

Innocence Leading to Success: Heroines are Princesses or Girls of Noble or Wealthy Background

A princess or a girl of noble or wealthy background becomes the victim of the viciousness of a villain and she manages to get out of the trouble.

---

kharkash - an old man who collects thorns and sells them for fuel.

(c) ketabton.com: The Digital Library

chow, ba hindow khom dadam ba masalmown pokhta, ba ma nadadam yakpowra tadigisokhta/ .

Plot Types

I was able to go through the themes, classify the heroes, and note different characters' roles in a group of fifteen stories that I had recorded from one informant in Herat. The following is devoted to the description of such elements in this group of stories.

Coincidence Leading to Success: Heroes with Ordinary Backgrounds

In two out of the figteen stories, the themes start with a coincidence, and a series of coincidences leads the hero who comes from a poor level of life to success and prosperity. These stories are very similar to the **Brave Little Tailor** or **Seven With One Blow.**.

In one story, Ahmad Khan grazes cows for the villagers. While he is way from the herd trying to keep some cows from going into wheat farms, four mice start to eat his bread. When he returns he sees the mice and throws his staff at them. Accidentally the four mice die . Ahmad Khan looks at their ears and whiskers and feels he's killed four lions. This causes such pride and snobishness that he stops grazing cows. From then on, wherever he goes he shows the spirit of a hero Acting heroic and snobish, he defeats four thieves, marries their sister, wins a war, and finds his way to the court. In his final victory, however, supernatural powers help him. The second story is similar to this with the difference that the hero is a thief .

Beauty or Personal Talent Leading to Success: Heroes with Ordinary Backgrounds

Among these stories there are three where the heroes come from ordinary backgrounds and with everything against them, they fight their ways to success. One is the adopted son of a farmer who is among the " have not "

(c) ketabton.com: The Digital Library

The prologue is not part of the story, but it tells about the story. Going through the desert which can have rough stones and getting broken toenalis are events in most of the longer type stories and are things that most of the heroes go through. The " width of the sky / the liength of the rope " probably refer to the length of the trip.

Mentioning trees that bear fruit and those that don't bear fruitfollowed by the announcement, " tonight it is my turn to tell lies " has a parallelism to the folk belief that stories are lies. The grind of the handmill and the rip of karbas, are requirements for the trip. Yogurt and bread are what the villagers usually eat. The storyteller goes to the village, Hawzi Karbas,and after dinner which is the bread and yogurt, tells lies or stories.

Immediately after this prologue, the sentence / bowdo nabowd / which literally means " Was and was not, there was a ... "and is parallel to " Once upon a time there was a...", appears. Again the storyteller's doubt about the truth of the story is reflected. Since he doesn't say only the positive word / bowd / but adds the negative word/ nabowd/ nade cloth.1-

after it, it clearly shows that he doesn't believe in the story

The body of the story is an account of the trials and tribulations of the characters Since there is not a unified body for all the stories, it is impossible to explain them the way the prologue and the opening sentence were explained.

In a majority of stories, there is a wedding at the end and the storyteller ends his story with the formula, " They lit the lights of the city, hit the stick on the drum and the drum on the stick for seven days, and gave the Hindus raw food and the Moslems cooked food .

But they didn't give me even the burned pieces off the bottom of the pots. They stayed there and I came here. " The Persian transcription of the formula is: /shara chraghon kardom, chowr ba dohol zadam, doholar ba

(c) ketabton.com: The Digital Library

ding to different story tellers, a prologue with slightly different versions heralds the beginning of each story. The following is a phonetic transcription of a Dari version of the Prologue with its English translation:

/ biyabana hay /	Riding through the desert
/ biyabana tay /	Passing through the desert
	Rough stones
/ sanga salamat /	Injured toe nails
/ mizado miyamad /	Pushed (hit) and came
/ pahamiy asmon /	The width of the sky
/ draziy rasmon /	The length of the rope
/ chand chiyzast ki miyarad bar /	There are a few things that bear fruit
/ narinjo torinjo biyhiyo anar /	Oranges , " torinjes". quinces and pomegranates
/ chand chiyzast ki namiyarad bar/	There are a few things that don't bear fruit
/ biydo padaserfo safiyddal /	Willow, "pada, evergreen, and palm
/ khir khiri dastas /	The grind of the handmill
/ jir jiri karbas /	The rip of the " karbas " 1
/ ruftom b hawza karbas /	I went to Hawzi Karbas
/ khordom nowni mas /	And ate bread and yogurt
/ imshaw rawni drogh goftan az mast /	It is my turn to tell lies tonight

The language used in the prologue is different from the text of the stories . It consists of terse lines that have endrhyme and followthe pattern: aa - bb - cc - dddd -eeeee.

---

1 karbas- village made cloth.

(c) ketabton.com: The Digital Library

of any talk. They are told in the morning, in the evening, during the day or at night. Similarly, they are told while walking to the mosque, going to the city, working on the farm, doing business, chatting during breakfast, or any other place. These stories are addressed to children, students, friends. , relatives, or any others with whom one is in contact. Like proverbs they are part of one's everyday life and are used giving a lesson, offer advce, or make others laugh. The wiser the man, the more of these stories he knows.

story Types

These Stories con be purely of the serious type with only a moral purpose behind, or superficially comic with a hidden lesson. Stories with only comic purposes are few in this classification. Thus, within this class of stories, a sub - classification can be worked out to show the stories as belonging to the serious, comic - serious, and the comic group.

Characters

The characters in the fable type stories are both animals and people. The animals are the fox, the jackal, the lion, the tiger, the cock, the crow, etc.

The actions and the characters in these stories are usually symbolic and the people know what stands for what.

The fox is the shrewdly wise man, the jackal and the crow are the stupid men, the lion is the powerful , reasonable man who can be bold , the tiger is the bloodily fierce man, the cock and the crow are the chatty ones . The human characters of this fable type are comic heroes who have different names in different parts of Afghanistan.

Mullah Nasruddin is the most famous, but in addition to him , they have Ganyby in Herat. These characters usually succeed or fail by innocence or stupidity and, like the animal characters, their success and failure is connected to those people with similar personalities in the villages.

The Longer Type Stories

The longer type stories have definite beginnings and endings. Accor-

(c) ketabton.com: The Digital Library

The fact is that if the scholar is concerned about every detail of the elements of oral literature, he'd better acquaint himself with the culture in which he's working and with the written literature of that culture Otherwise, there is no way for him to distinguish between the two types of literature and chances will be that he will record elements that have travelled back and forth in the two literary works several times Instead of the oral literature, he might analyze the written without knowing what he's doing.

E . The Form and Function of Folk Stories as Presented Orally

General Classes

According to length, stories fall into shorter ones that usually don't exceed three or four minutes, and into longer ones that reach half an hour or more of recording. The shorter and the longer stories begin and end differently and are told at different times and different places. Different kinds of raconteurs present different kinds of stories. The mullah, the old men, and other People in a position to give advice or teach a lesson use the shorter type. shepherds, illiterate farmers, blacksmiths, etc. will usually tell the longer type. The stories are told for different purposes, have different characters, different thoughts, and different audiences.

Story Introductions - Shorter Type

As far as form goes there is not very much to indicate the beginning and the end of the shorter type stories. They are brought into the conversation when they are felt needed to prove a point.

They often start with " / miga... bowd / " which corresponds to "It is said there was a ... ", Although there is nothing to indicate the end of these stories, the listener can feel it coming, if he follows the ideas. The body of the stories consists of the comments the raconteur makes and the dialogues he quotes from the characters.

When They Are Told

The shorter stories are similar to Aesop's Fables and can be a part

(c) ketabton.com: The Digital Library

add the names of local places and local animals and objects to the stories and those who put them back into written literature give them a more or less bookish form. Certain disciplines though, try to keep the stories in their original form and transcribe the sentences exactly the way they are told by the informant.

An example of type of circulation will probably make this point more clear. I had read the fable, **The Turtle and the Ducks, in Anwarusuhayli** and **kalila - Domna,** the Dari translations of thde **Panchatantra** , under the mullah in the,mosque of my village before I had even gone to primary school. One day coming back from school with the other childeren I saw the headmaster riddng his bicycle home . Since we were all going in the same direction., he got off his bicycle and walked with us for a short distance. On the way he told us the Afghanized version of this tale under the title , **The Jackal of Farah and the Fox of Gharishk,** and this is the version that I have in my collection. A few years later, I read another version of the same story clalled **The Fox and the Crow** in one of my school books. This year while discussing the similarities of these versions with an Afghan friend , I got two more versions of the same story. One is **The Two American Mountaineers** and the other one is **The Cat and The Mouse.** with all these versions, it is possible to believe that the same story had travelled back and forth between the oral and written literature several times.

It was very interesting for me to see the version., **The Turtle and the Ducks** once on its way from oral to written. It happened this year in a meeting with a young American lady whocoll ected children's stories for her M.A. thesis at the American University of Beirut. She had gotten this version from an informant in Bost. I told the lady the other two versions of the story and the sources that the three of them had probably come from. She asked me how I could differentiate between the oral and the written stories and at that moment I coould not think of an answer to help her.

(c) ketabton.com: The Digital Library

context, blindness is attributed to their lack of education and inability to use books. They talk of their state of being with regret and the aged ones feel there is no way to make up for it, The following anecdote is often told in connection with the education of their children and is quoted here to let the reader understand the feeling of the villagers.

Once a son grabbed his father's beard and slapped him on the face. The father was bothered abou this son's action and complained to the judge about it.

The judge called the son to court and asked him why he'd hurt his father."Since early childhood, my father sent me to graze coes or take care of the donkeys. When the animals did not obey me, I held their tails and slapped them on the back.

The day my father and I had the argument, I felt that I was with the donkeys and cows and my father's beard seemed to be the tail of one of the animals. So I grabbed it and slapped him on the face "

The judge ordered the father to send his son to schoolor slapping is what he will get the rest of his life.

I11 iteracy cannot keep villagers completely in the dark. The mullah shares his knowledge of reading with them by holding reading sessions in the winter evenings under the '. sandali" . in a neighbor's house or before and after prayers in the mosque. He reads from a theology book or a story book and the villagers li.ten to him. If the book is in Arabic or in diff.cult Dari he translates it for them. They, in turn, tell the stories that they heard to other people in other places. Thus, the stories that come from books are modified and put into oral literature.

When these stories are recorded, they are put back into the written language. In this way there is a continuous circulation between the oral and the written literature. In the course of this circulation , the illiterare people

(c) ketabton.com: The Digital Library

comes out of personal rather than economic interest . Folk actors are paidfor their performances and this holds the group together,causing their specialization in the art of acting. However, I know of no living raconteur who makes money for telling stories.

The only man I had ever heard of being paid for storytelling had died eight months before I was able to go to Herat.

During my field work in Herat, I have come across men twice who said that storytellers were once paid. The first man was a seventyyear - old informant from Ghoryan, a suburb of Herat. He introduced himself as the son of a story-teller at the court' of a governor and asid that his father was paid for storytelling. The second man was another aged informant who claimed to have learned his stories from a man who had learned them from a khan's storyteller at Teryak. Nevertheless,thepay for the raconteur has never been sufficient for an independent living, and these men who told stories had to work in their master's houses as servants on the side. Whether storytelling or the other services brought the bulk of their salary is a question for further investigation.

Thus, there are storytellers in every family and in every village and some narrate better than others. Although stories are considered to be lies, storytelling does not put a man in a different's stratum of the society Raconteurs are thought of occupaticnally first -as farmers, shepherds, carpenters, barbers, servants, blacksmiths, etc. rather than as storytellers. Some pompous people never condescend to the level of storytelling. They will listen to a story being told and enjoy it,but if requested to tell a story, they answer, " I don' t believe in lies. "

D. Trading Between Oral and Written Stories

Herat villagers are aware that illiteracy is a hindrance in their lives. While talking to them about books, schools, and the ability to read and write, I have often heard them say, " Although we have eyes we are blind. " In this

(c) ketabton.com: The Digital Library

certain amount of the cotton balls that they produced on their farms to their wives. The women processed them and made cloth for everybody's clothes and sometimes sold part of it and used the money for the expenses of the household.

The first step in processing the cotton is breaking the balls to take the fiber out of the shells. If this is done only by the members of the family, it will take a long time. To shorten the time spent for this boring task, each family invites its neighbors to help them husk cotton. The neighboring families schecdule the nights so that there won't be two husking parties at the same time. It is on the nights of these parties that stories are told from the beginning until the end of the work.

Men and women sit in the same room if they are related. The storyteller is usually a man, nevertheless, there is no objection to a woman's narration if she wishes. The age and the marital status of the women though, influences such participation. Older women have more freedom and choice , while young girls and young wives need the cionsent of their parents or husbands.

Among the villagers who are not good friends or relatives, men and women sit in separate rooms. Thus, there will be two cotton husking parties and a male and a female storytelling session. In these stories, there are words and phrases that normally men won't say in the presence of ladies and vice versa, but in the storytelling sessions these words come and go and nobody pays much attention to them.

Usually, if there is a good storyteller, he narratcs for the major part of the evening. Whenhe gets tired, the rest of the people take turns. Children attend such parties and enjoy the stories and help the host familyhusk cotton. This is a good training field for the children to learn stories. If it were not for the stories, the families couldn't get the amount of work done that they do now.

C. Professionalism in Storytelling.

Professionalism in storytelling, unlike that in the career of the folk actors,

(c) ketabton.com: The Digital Library

In general, whenever there is more than one person together with some spare time, there is the possibility that their talk will turn into a storytelling session. But there are times when storytelling dominates the bulk of the group's time and in fact keeps the group doing whatever job they're doing. A list of such situations would give a better idea about the setting of the storytelling sessions, their time and season, the storyteller, and the audience.

Situation	Time	Season	Storyteller	Audience
Husking Cotton	Night	Winter	M or F	M, F, of different age levels
Evening Parties	Night	Mostly Winter	M or F	M,F, of different age levels
PressingCotton	Night	winter	Female	Female
At Village Stores	Mostly Nights	Winter & Fall	Male	Male
Shepherds & Help while Resting t while Resting	Night	Any	Male	Male
Farmers While Irrigating	Night	Any	Male	Male

B. A Sample Sitaution Described

A typical storytelling session held in Herat villages is that while husking cotton on winter nights. The following description of this session shows how every family has occasions for storytelling each year.

In a majority of families in Herat, the women are responsible for the clothing of their husbands and children. Before the textile factories in Jabalusaraj, Golbahar, Polikhumri and orther places started flooding the bazaars with their products, this was true about every family. The husbands gave a

(c) ketabton.com: The Digital Library

Dari Folk Literature

AN OVERVIEW OF HERAT FOLK LITERATURE

by: Hafizullah Baghban

(2)

CHAPTER II

FOLK STORIES

A. The When and the who of Story Telling

Although stories are told more at night than in the day time and more in winter than in any other season, storytelling is not Purely seasonal or nocturnal. Depending on whether or not the individual raconteur believes in the taboo as that storytelling during the day brings disgrace, stories can or can't be told between sunrise and sunset. Stories are told in every season as longsa storytelling does not interrupt the work of the villagers. It is evident, then, that in winter, when there is less to do in the villages, more stories are told.

Moreover, storytelling is not limited to a Particular group and neither is it hereditary or specialized the way the folk Plays are. In almost every family, some members know some stories and there are occasions for them to narrate their tales. The occasions might involve a grandfather's moral lesson to his grandchildren or one that brings in the male and female adults in the family and the neighborhood for Purely entertainment purposes .

(c) ketabton.com: The Digital Library

هیات تحریر

پوهاند میرامان‌الدین انصاری

پوهاند میر حسین شاه

پوهنوال علی محمد زهما

پوهنوال داکتر علمی

آدرس

مجلهٔ ادب، پوهنځی ادبیات وعلوم بشری، پوهنتون کابل، علی آباد کابل، افغانستان

وجه اشتراک

محصلان ومتعلمان : ۲۰ ـ افغانی

مشترکان مرکز : ۲۵ ـ افغانی

مشترکان ولایات : ۳۰ ـ افغانی

یگانه وسیله‌ای که مشخصات ادبیات وهنرمارا روشن میکند ونیزادب وهنرامروزمارابه تکامل اندرمیسازد، همانا آزمودن همهٔ آثار ادبی وهنری به محک انتقاداست. بنابران مجلهٔ ادب بحث نقد آثاررابصورت منظم ادامه میدهد وازعموم نویسندگان باصلاحیت آرزومند است، تانظر انتقادی خود را به آثار منظوم ومنثور گذشته وحال زبان دری جهة نشر به ادارهٔ مجلهٔ ادب بفرستند.

مدیریت نشرات پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

قیمت این شماره (۱۰) افغانی

دپوهنې مطبعه

(c) ketabton.com: The Digital Library

ADAB

BI-MONTHLY DARI MAGAZINE

Of The

Faculty of Letters And Humanities

University of Kabul

Afghanistan

Vol. XVI, Nos. 3-4 AUGUST-NOVEMBER 1968

Editor

Q. Rayi

Annual Subscription:

Foreign Countries - 2 Dollars

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library